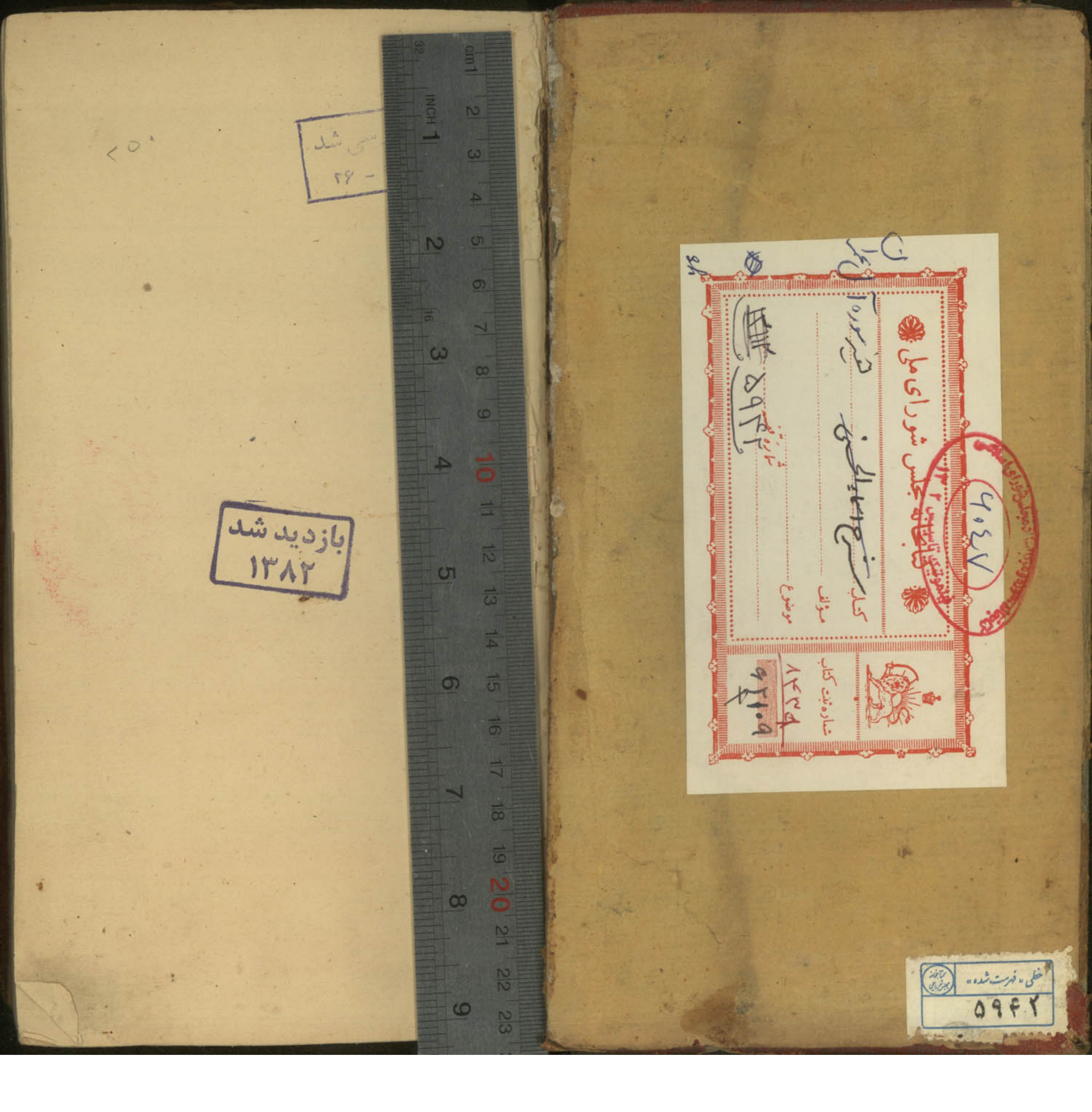
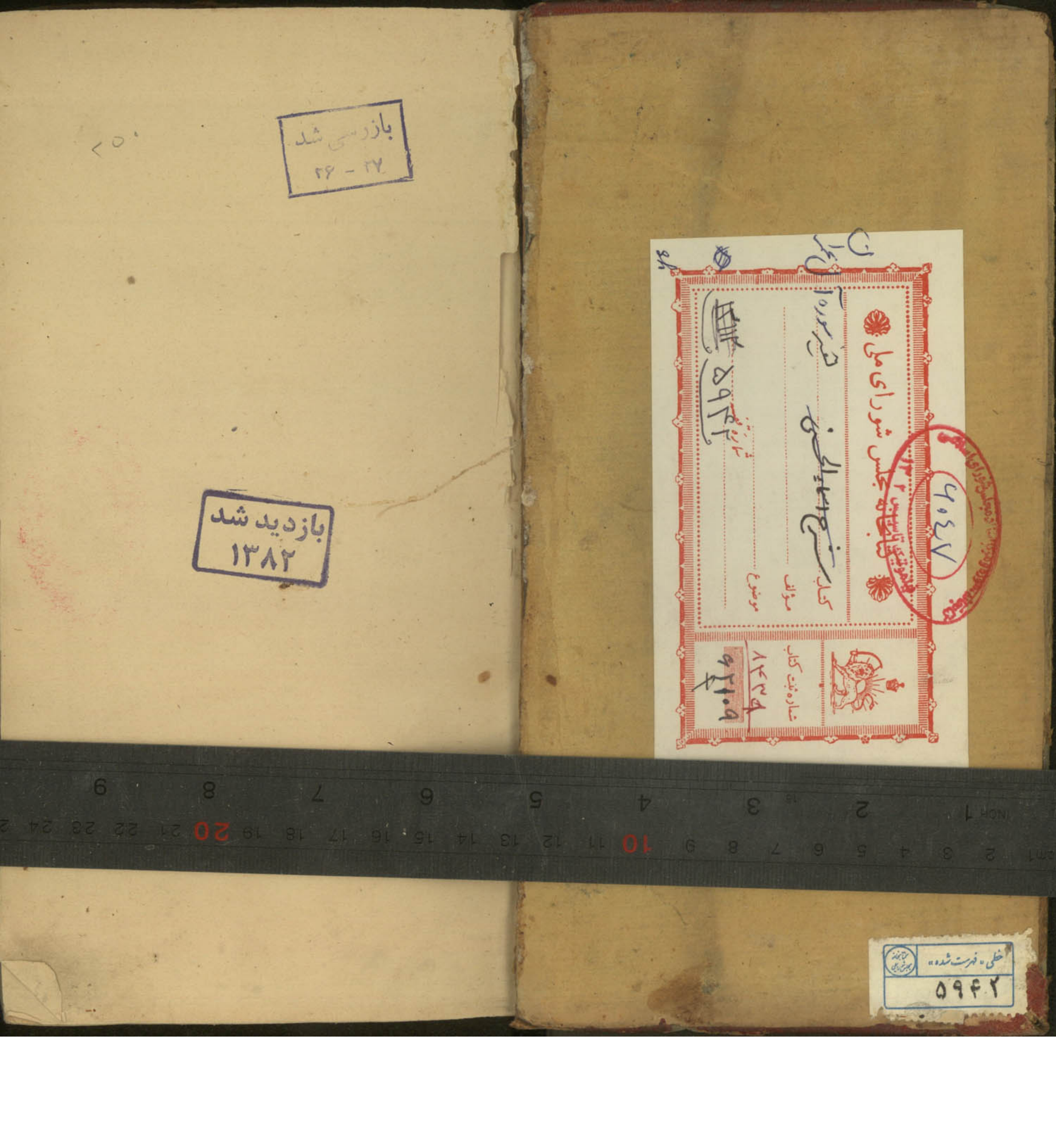





بازرسی شد
۲۷ - ۲۶
بازدید شد
۱۳۸۲
خطی، فهرست شده
۵۹۴۲



بسم الله الرحمن الرحیم

بسبب جلوهٔ ظهور اسماء حسنی کبریا و ربط اسم الله که اسم
ذات مستجمع همهٔ صفات کمالست باسم رحمن و رحیم که هر دو از
اسماء جامعهٔ صفاتند جلوهٔ رحمت امتنانی و رحمت ایجابی کسوت
ظهور و بروز پوشیدند پس بجلوهٔ رحمت امتنانی که جلوهٔ صفت
رحمانیت است و بظهور کامل او خاص و عام قریب و بعید
کامل و ناقص روحانیان عالم نور و سرور و جسمانیان عالم
ظلمت و غرور یکسان خلعت ظهور پوشیدند و بجلوهٔ رحمت
ایجابی که جلوهٔ صفت رحیمیت است هریك از مظاهر عالم کون
بقدر استعداد خلقی و کسبی مظهر و مظهر نور وجود و
اسرار بود و نمود خود گشتند الم [illegible]
[illegible] قسم یاد میفرماید انکه در اثبات دعوی خود محتاج
بقسم و شاهد و بینتی نیست بکریمهٔ الم که اشارتست بذات
پاك کبریا و بجملهٔ مظاهر کون جه بنا بر بیان رمزی که اکابر
عالم اسرار بیان فرموده اند در کریمهٔ ن والقلم و ما یسطرون
که مراد از قلم و ما یسطرون که قسم بدوات و قلم اعلا که از نورانیت
و با نجر بان مسطور است در لوح محفوظ از مظاهر کون
من البدو الی المنتهی تواند بود که الف الم اشاره باشد
برتبهٔ حقیقت احدیت مطلقه که تعین اعتباری اولی و مبداء

ظهور

ظهور حضرت واحدیت است و مبداء و مصدر جمیع تعینات
غیبی و شهودی و مقتضیات جلوهٔ صفت ربوبیت و وجه شبه
ان باشد که بدان مشابه که مبداء تعین الف در نفس انسانی
از امتداد نفس انسان است از نقطهٔ ضمیری نورانی سویدای
قلب و منبع دانش او که مبداء شیونات فطری و بیانی انسانست
و لوح تصویر جملهٔ حروف مقتضی علم و ارادهٔ او در عالم امر
و تکلم مادهٔ مکنونات قلبی را در رشتهٔ بیان کشیدن و در
قلم انسانی از امتداد نقطهٔ تحریری ظلمانی است بر صفحهٔ ترقیم
و تصویر او و مکنونات علمی او را بر وفق ارادهٔ او استعداد عیان
بخشیدن و ان امتداد نقطهٔ مادهٔ ترقیم الف را مادهٔ ترقیم
جملهٔ حروف مقتضی شیونات او جهت توضیح مقصود نمودن
بتعبیر شیونات نسبی همچنان مبداء تعین نفس رحمانی در
ذات کبریای مبداء شیونات غیبی ارادهٔ خلق عالم است
و اظهار نقوش معرفت در صحیفهٔ کاملهٔ عالم کون من البدو
الی المنتهی جنانچه شاید و باید بمقتضای علم شامل و ارادهٔ
کامل و مکمل او تعم و تقدس و در قلم ربانی امتداد ان نقطهٔ
عیانی نورانی علم و ارادهٔ سبحانی بر لوح محفوظ است بر
وفق حکمت کامله و لطف شاملهٔ او جل سلطانه و عم احسانه
و لام و میم اشاره باشد بظهور و بروز جملهٔ تعینات عالم غیب
و شهادت که در مرتبهٔ جلوهٔ حقیقهٔ احدیت مستعد ظهور و بروز

جملهٔ تعینات عالم غیب و شهادت که در مرتبهٔ جلوهٔ حقیقة
احدیت مستعد ظهور و بروز گشته بودند و نمودار شدن
جلوهٔ صفة واحدیة وظهور ممکنات علمی در عالم اعیان
جبروتی و ملکوتی و ملکی وظهور جلوهٔ کاملهٔ ربوبیت
ولام و میم بدان سبب اشارة بحقیقت عالم و عالمیان توانند
بود که بترکیب ان لم که از برای نفی موبّد موضوع است
حاصل میشود و از لطیفهٔ سبحان الذی جعل خزاینه بین الکاف
والنون معلوم توان کرد که نقش جملهٔ شیونات ربانی بر لوح
عدم است چه در وضع ترتیب حروف میان کاف و نون لام
و میم است که لم که بمعنی نفی موبّد است ازو مؤلف میگردد
اشارة بدانکه حقیقت عالم که ما سوای الله است عدم است
چنانچه در ازل نبود اکنون نیز نیست و بعد ازین نخواهد بود
و رب العالمین بحکمت کاملهٔ خویش در مرات عدم از فیض تجلیات
اسما و صفات خویش چنین عالمی اراسته هنگام خواهش خلق
عالم و آدم که بحرف کن تعبیر از ان خواهش فرموده در کریمهٔ
اذا اراد الله شیئا ان یقول له کن فیکون پس خواست و امر خدای
باعث هستی موجودات و روح اشیاست چنانچه در لطیفهٔ
قل الروح من امر ربی محرم راز خویش را بدین یافت ان خواندن
و نامحرمان و بیگانگان عالم اسرار را از دریافت ان بعالم یاس
و حرمان راندن اللّه لا اله الا هو چون غیر وجود عدم است

چه ارتفاع نقیضین محالست پس غیر وجود حقیقی حقیقة
موجودی نیست والله ذات پاک کبریایی است که نیست
موجودی الا او الحی هستی است القیوم و مقوم جملهٔ
مظاهر کونست چه قیام جملهٔ اشیا بهستی اوست ذو الجلال
والاکرام است باانکه در حقیقه جلال و عظمت او بغم کبریایند
چنان دایرهٔ وجود فرو گرفته که ماحی اثار غیر است در ملک وجود
ولیکن اکرام والطاف تجلی در حمرامننانی عالم صورت و معنی
باین حسن و بها اراسته چون تجلوهٔ جلالش بگری ندای با هیبت
لمن الملک الیوم الواحد القهار بگوش جانت رساند و چون
جلوهٔ جمالش مشاهده نمایی جهانی اراسته و جلوهٔ مظاهری پیراسته
تمام عیار از فیض ربوبیت پروردگار خالق لیل و نهار و مظهر
محاسن و لطایف نهان و اشکار و شیونات بیشمار بینی ان
فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار والفلک الذی
تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله من السماء من رزق فاحیا
به الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب
المسخر بین السماء والارض لایات لقوم یتفکرون فسبحان الذی
بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون پس حاصل کلام ان شد که
بگوییم الم قسم یاد میکند بحق ذات پاک کبریایی خویش و تجلی
جملهٔ مظاهر کون الله لا اله الا هو ذات مستجمع همهٔ صفات کمال
که نیست مستحق ستایشی و معبودی و مقصودی بل موجودی الا او

الحی القیوم وهستیی است که جمله هستیها از اوست بل باوست
و این جواب قسم است که نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا
لما بین یدیه من الکتب السالفة که نازل شده است بر تو
قران و نسخه جامعه و صحیفه کامله مشتمل بر بیان جمله حقایق
اکوان و حاصل خلقت کون و مکان و اظهار معارف مکونات
بقدر حوصله امکان بحق و مصدق جمله کتب سماویست
که ما بین ایشان است این کتاب که بتو فرستاده شود چه بدان
شاید که این فرقان مجید مصدق و گواهی دهنده است بر حقیقت
جمله کتب اسمانی همچنان گواهی دهنده است حقیقت جامعه تو
بر حقیقت جمله انبیا و رسل مبعوثه در هر زمان چه کمال جامعه
تو مبین میسازد که جمله کمالات سبحانی و بینات ایشان زتابیست
و بکانه اندیشه این نادان نیست بیانی که بعضی مفسرین در
کریمه یس والقران الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم
فرموده اند که بحق یس که بقول بعضی علما نام جلیل خدای
جل جلاله است و بالجزم روایت از امیر المؤمنین علیه السلم
نام مبارک رسول صلعم است و بحق قران ناطق بحکیم حکیم خبیر
و حکم کننده بحق که تو ای محمد از مرسلین و فرستادگان ما
بخلق و بر راه راست دین حق رهبر و رهنمایی بایشان یس
الم الله لا اله الا هو الحی القیوم قیل العبادات للعموم والاشارة
للخصوص وقیل الاشارة فی قوله الف الی قیامه بکفایتک علی

امورك والاشارة من اللام الی لطفه بك فی خفی السر
والاشارة من الميم موافقة جريان التقدير لمتعلقات الطلب
من الاولياء ولا يتحرك فی العالم شیء ولا يظهر ذرة الا وهو محل
الرضاء منهم واذا قرعت هذه الالفاظ سماع المحبين تفهم
حقايقها اسرارهم ويقرء معانيها من الواح الالهام ارواحهم
القدسية وكل حرف منها اشارة الی اسم والاسم اشارة
الی فعل والفعل اشارة الی صفة والصفة اشارة الی الذات
فاذا القيت هذه الرموز فی قلوب العارفين دقوا مدارج
الاسماء والافعال والصفات حتی يبلغوا سرادق الكبرياء.
فيكشف لهم معلومات السرمدية فيفطنون علوم المجهولة
التی ليست فی ديوان الملكوت الحی القيوم الحی الذی
حيوته قام بها العالم واستنارت بنورها روح ادم القيوم
الذی يتفاهر اهل الفنا ويفنی بقهر قيوميته اهل البقا
وايضا القيوم هو المقدس عن العلايق وقيامه بخلقه
بنعت حفظهم ورحمته عليهم روح الخلايق وقال الاستاد
لا يلهو فيشغل عنك ولا يسهو فيبقی عنه فهو علی عموم احوالك
رقيب خيرك وشرك ان خلوت فهو رقيبك وان توسطت
الخلق فهو قريبك مجمع بسم الله الرحمن الرحيم البسملة جعلها الله
تعم فی اول كل سورة من القران فهی للسورة كالنية للعمل فكل
وعيد وكل صفة وكل صفة توجب الشفاء مذكورة فی تلك السورة

الحی القيوم ٤

فان البسملة بما فيها من الرحمن فى العموم والرحيم فى الخصوص
تحكم على ما فى تلك السورة من الامور التى تعطى من قام به
الشفا فيرحم الله ذلك العبد اما بالرحمة الخاصة وهى
الواجب واما بالرحمة العامة وهى رحمة الامتنان فالمال
الى الرحمة لاجل البسملة ففى بشرى الم قد سبق الكلام فى حروف
المقطعة فتذكر الله لا اله الا هو الحى القيوم حى القيوم
اخ الحى الملازم له فجاء الاسم الحى اولا والقيوم معه
وقال حجة الاسلام اخص الاوصاف الالهية انه قيوم ومعناه
ان وجوده وكماله الاعلى واجب لذاته وما سواه فيه وجوده
على احسن وجوه النظام فالوجود لله تعالى ذاتى ووجود غيره
مستعار منه وما لذلك الغير من ذاته الا العدم وهذه الحقيقة
اعنى القيومية ليست الا لله تعالى وتقدس ومحال وجودها لغيره
نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ .تح اى نزل حقايق القران
وانواره على قلبك بالحقيقة لتحليه سرك لا صورة الفاظه مكتوبة
على الالواح مقروة كل قارى سريانية او عبرانية دليله قوله تعالى
نزله على قلبك وبالحق نزل يعنى بالحقيقة نزل هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ
فِي الْأَرْحَامِ تح لكونها مظلمة يمنع بادراك الاشياء فيها كَيْفَ
يَشَاءُ من انواع الصور والتصوير لا اله الا هو الْعَزِيزُ المنيع
الذى نسب لنفسه الصورة لا عن تصوير ولا تصور الْحَكِيمُ
بما يعطيه الاستعدادات المسوات لقبول الصور فيعين لها

من

من الصور ما شاء مما قد علم انها مناسبة وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ
ونازل كرد توريه الله تعالى در عهد موسى ع به بنى اسرائيل تا بى نصيب
نمانند مظلومونشان از لذت اقتدار بر انتقام از ظالم با عانت
حكم الله وشارع در اجراء ان وظالم از حبس نفس نابكار
خويش از ظلم وناحفاظى از بيم انتقام زيراكه ان عهد وقرن بود
كه اهل ان عصر در خطر فساد عظيم ميبودند اگر نه حكمت
انتقام ناظم احوال ايشان بودى جبر با اين حرز كامل غلبه
ناحفاظيشان از حرز بيرون برده با بلاهاى عظيم واضر
گرفتار كرد وَالْإِنْجِيلَ ونازل كرد حكيم جبر انجيل در عهد
عيسى ع در رخصت عفو گناه بمظلوم خلعت عفو وغفران
گناهان وتقصيرات ايشان از خزاين رحمت ورافت خويش
بايشان پوشانيد وداروى تلخ نافع خجلت وندامت ظلم بر ابدان
مشفق متحمل خويش چشانيد وغير نادم را در جرگه كاركنان
طاغوت درآورده در دنيا به عيب وعار ودر عقبى از اصحاب
نار ساخت چه اهل ان عهد را رهبانية وترك دنيا وما فيها
ومخالفة نفس وهوى بر طبع غالب بود وكظم غيظ بسبب
انعدام نفسانية بر ايشان سهل بود بل هيچ امر در طبع آزاد
وخاطر شاد شان انشاء غيظ نميتوانست نمود لاجرم حكمت مربى
مقتضى ان بود كه بحكمت عفو مظلوم را كاسل ودلشاد وظالم
را از قيد گرفتارى بانتقام عاجل بل آجل نيز آزادى بخشد بسبب اين

استغاثهٔ مظلوم و این مناجات او که خداوندا چون بوسیلهٔ
این بندهٔ غافل باین بندهٔ عاجز منفعتی رسید باستدعاء
این ناتوان از تقصیر او درگذر و چون بوسیلهٔ او بمن احسان
فرمودی بوسیلهٔ من نیز باو احسان کن هَل جزاء الاحسان الا
الاحسان مِن قَبلُ هُدًی لِلنّاسِ این دو کتاب الهی و جملهٔ
کتب آسمانی که قبل از قرآن نازل شده بود همه جهت ناس و
احوالی مناسب مرتبهٔ هر قوم نازل شده بود وَاَنزَلَ الفُرقانَ
و نازل شده قرآن مجید بر خیر الامم توسط محمد بحکمتی جامعه
و لطفی شامله که بیمن عمل بآن از فواید حکم و مصالح جمله
کتب آسمانی و ثمرهٔ واصله از آنها بجمله فرمان برداران حق
و بکار برندگان احکام او نعم در هر قوم مع شیء زاید بهره
توانند یافت اگر مراعات جملهٔ احکام آن بر نهج صواب کنند
مثلا از امم سابقه انتفاع صوری و معنوی انتقام بظالم
و مظلوم میرسید و بسبب نارسایی از منافع عفو بی بهره
بودند و نصاری از عفو بهره میگرفتند و از بعضی انتفاعات
انتقام که حکمت الهی در بعضی مواضع درج کرده محروم میماندند
و درین شریعت جامعه بحکمت کامله تمیز مراتب عفو و انتقام
موجب رفاهیت خاص و عام و تمام و ناتمام آگاهان مطیع را
تمتع از جمله شقوق منتفعه درین امر و جمله امور حاصل تواند
شد چه قرآن مجید فرق کنندهٔ حقست از باطل و نیک از بد

واحسن

و احسن از حسن تا بمحض رخص شرعی که ضعفای امت را اندر
حفظ و حراستست سیر بضاعتان فطرت و خواص اهل
ادراک لذت مباحهٔ خویشتن را حراست نمایند تا از مرتبهٔ وصول
بنتایج مراعات حکم مولی ترقی کرده که ادراک نعم جنانست و نتایج
اعمال الجوارح بنتایج اعمال قلب و مراعات رضای مولی نمودن
و خالص نمودن نیت در اعمال از اجر و اجوره توقع داشتن
تا بمقام رضوان الله اکبر سعادت وصول یابند و خاص الخلصان
است از ظلمت رؤیت این تعینات نیز آزادی یافته جلوهٔ صفات
حق را در مقام صدق عند ملیک مقتدر ذات کبریا بتمکن بینند
اِنَّ الَّذینَ کَفَروا بِآیاتِ اللهِ لَهُم عَذابٌ شَدیدٌ بدرستی که
آنانکه پوشیدند نظر از فرقان نمایندهٔ حق و باطل و جدا
کنندهٔ سود از زیان و فرق کنندهٔ ما بین خوبیها و بدیها و بغیر ما
طاغوتیان عمل کرده زیانکار و بدکردار گردیدند و ایشان راست
بمکافاتی لایق گفتار و کردار خویش در روز جزا از عذاب
شدید جسمانی و آنانی که نظر پوشیدند از اسرار کون و
بدایع جلوهٔ شیونات و لذایذ حسی مظاهر ظلمانی ایشان را از
دریافت لطایف و لذایذ عقلی روحانی محروم ساخته و
بقید قشر محبوس افتادن از ادراک لطف لُب محروم گشتند
مر ایشان را عذاب شدید روحانی بعد از کشف غطا و دریافت
آنکه تعلق بچه سخیفی او را از تمتع از جبر شریفی محروم ساخته و آنانکه

بسبب حبس در ادراک لذات روحانی و حبس نظر در عالم
انوار روحانی نظر شان از جلوهٔ انوار سبحانی پوشیده
شده مر ایشانراست یا دریافت لذات روح و ریحان جنان
عذاب شدید حبس در ظلمت تعینات و حرمان از مرتبهٔ
استهلاک و اضمحلال در عین عیان وَاللهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقَامٍ
الله جل سلطانه منیع و صاحب قهر و غلبه است لاجرم هر
مخلوقی که در مرتبهٔ خویش در سلوک طریق عبودیت تقصیر
کند با نتقامی مناسب تقصیر او در همان مرتبه او را تدارک فرماید
عامه و اهل جوارح را بعذاب جسمانی منتقم کرده و خواص و اهل
دل را انتقام بکشف حقایق و ربط بدقایق سخافت رغوبات
او و لطایف محجوبات و حلاوت لذات روحانی از او تدارک
نرماید و خاص الخاص را بحبس در ظلمات ظلال و محرومی از
زلال وصال مکافات کند إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ
وَلَا فِي السَّمَاءِ بدرستی که بر خدای خالق ارض و سما پوشیده نیست
انچه در زمین و اسمان عالم افاق است وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ
وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ وکذا الامر فی السماء و ما فیها
و پوشیده نیست بر عالم السر و الخفیات انچه نهاد در حواس و
اجزا و قوای جانوران و در ظاهر نباتات و جمادات و از
ایشان در عالم کسوت ظهور میپوشد و از ارضیات و منسوبات

ارضیه

ارضیه عالم انفس ظاهر است و انچه در سر هر از کیفیات و استعدادات
و مظهریت اثار ملکوتیت خویش در عالم ملک از مظاهر متعلقه
بکارکنی ایشان و مسخر کار فرمایی ایشان که روحانیات و سماویات
و علویات منسوبه بعالم انفس است پس عامه عباد الله باید
تصرف در جوارح و قوی و اعضای خود و ظواهر جمله متصرف
فیه محکوم بر خود و بواطن متعلقات بنظام حال و مآل خود
از عقل و قلب و روح و قوای حس باطن خویش در انتظام احوال
و حسن نظام احوال خود و جمله متصرفات و محکومات خود
بر وفق رضای مولا و خالق هم که مقتضی ظهور حکمت کاملهٔ خلقت
کاملهٔ ربانی است موافق استعداد خویش و نصیبهٔ خویش
از منصب خلافت کار خانه کند تا نتیجه افعال و اثارش راه
دهند و خواص عباد را لایق مرتبهٔ خلافت و حکم رانی و کار کنی
و نکته دانی در مراعات ادای شرط عبودیت خویش چنان
مناسب مینماید که بشکر اصطلاحی تشبث نموده صرف جمیع
ما انعم الله علی ما خلق لاجله کند و چون خلق عالم بجهت تکمیل
ادم شده و خلق ادم بجهت تکمیل نسخهٔ معرفت و وجود کامل مکمل
او شده و شکر چنین نعمتی شکرف و عطیهٔ کامل جز ان نتواند بود
که صرف جمیع ما انعم الله علیه از نسخهٔ جامعهٔ مظهریت جملهٔ صفات
کامل ربانی عالم افاق و از صحیفهٔ کاملهٔ جامع مظهریت ذات
و جملهٔ صفات کامل مکمل سبحانی عالم انفس بجهت دریافت این

سعادت عظمی و نعمت کبری علی ماخلق لاجله کند یعنی تکمیل
خویش بعون تربیت آلهی و پیروی حضرت رسالت پناه
و ائمه هدی هم در ره روی و هم رهنمای شریعت و طریقت
و حقیقت بر نهجی کند که جمله ذرات کون در وجود خویش
و ما سوی الله مرات وجود حق بیند جز خلقت مرات
جز نجهت نمود اری جلوه محبوب ظاهر نیست پس هر سعادت
بدین نظر پاک بمرات مظاهر عالم و عالمیان نگران شد
صرف جمیع ما انعم الله علی ما خلق لاجله کرد و خاص الخاص
مستغرق بحر توحید فارغ از تعین تفرید و تجرید براستی
و درستی جمله ما سوی الله در جلوه شیونات حق بوجه حق
بیند و هیچ از ما فی السموات و الارض دران جلوه مخفی نماند
و ناظر و منظور و شاکر و مشکور بجز یک نه بیند و نداند
و در این روئیت خویش و غیر را در بساط تعین نه بیند
چه بر خالق ارض و سما و ما بینهما پوشیده نیست جلوه ذوق بینی
که در ایشان کرده هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ
چون غرض از اعلام باکاهی حق بر جمله مکونات عالم ساختن
بنی ادم است که صانع خبیر کار فرمای شما عالم السر و الخفیات
و شاهد الجهر و العلانیة است پس ظاهر و باطن خود را پاک
دارید در اطاعت او بهم و تقدس تواند بود که در کریمه هو
الذی یصورکم الایة اشارتی به تبیین و تصریح ان معنی فهمید

شود

شود که خالق عالم و عالمیان ذات پاک کبریایی است که
در بدو فطرت و مرتبه تنزل علی یک مرتبه در اعیان ثابته
مبادی نقوش تعینات شما جلوه کر است و در لوح عالم کبیر
مواد تصویرات در سفر است و از انجا بظهرید و از ظهرید
بوحم ساد که منتهای سفر عالم تصویر و صور است ان تصویر
نماید که از همه زیباتر است لاجرم از اهل خبرت و بصیرت نیست
هر که نفسی از حال و کار خود و فرمان ده از همه چیز در همه حال
خبردار خود بیخبر است پس ادب مراعات رسم عبودیت عامه
عباد از اداب شریعت چیزی فرونگذاشتن است و طریق
مراقبت خواص مراقبت اسرار شریعت نمودن و حسب المقدور
مراعات طریقت پیشروان و رهنمایان در سلوک مسلک
شریعت نمودن و بمحض رخص شرعی بسبب رغبه بتمتعات
حسی و مرغوبات طبیعی از سلوک راه حقیقه باز نماندن
و کیفیت خاصیت عبودیت کامل خاص الخاص از ثمره العلوم
و الاعمال خویش بهره حقیقه یافتن بقدر مرتبه خویش و از
سر حقیقه و تحقیق بر داختن لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
نیست سزاوار ستایش و خواهش و معبود بحق الا الله بل
لا موجود الا هو العزیز الحکیم عزیز است که غلبه قهر و جلال
موجودی در دایره وجود نکذارد حکیم است که بحکمت کامله
جلوه جمالش چنین عالمی بر پای دارد پس عباد باید نمودی بود خود

و نیست عابد و معبود و قاصد و مقصود الا او پس تا در بنده از تعین و هستی اثری نمودار است از عبادة کامل که عبادة عباد الله
مخلصین له الدین است محروم است هر چند در خلوص عبادت از جمله اغراض دنیوی و اخروی بکوشد و نظر از اجر و اجر
هر دو سرا بپوشد اذ مع کل ذلک المخلصین علی خطر عظیم مرآت خویش و عمل کرد و عقبه کوید ند دره ایشانست

مغرور نگشته گمراه نشده در چاه ظلمانی شرک خفی نیوفتند
و توسل بر بود پی نمود خود جسته براه او فتند تا بمنزل مقصود
از خلقت هر دو جهان که وصول بود بی نمود است رسند
قیل هذا احتجاج علی من زعم ان عیسی ع ربا فلما حاجوا فیه
رسول الله ص نزلت السورة آل عمران من اولها الی نیف و
ثمانین آیة تقریرا لما احتج به علیهم واجاب عن شبههم فی
هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ
أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ
فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فیتعلقون بظاهره او بتاویل
باطل ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ طلبا ان یفتنوا عن دینهم بالتشکیك
والتلبیس و مناقضة المحکم بالمتشابه وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ
وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ معبود بحق و رهنمای مطلق نازل
گردانید بر تو ای محمد کتابی که بعضی از ان کتاب آیات
محکمات است که راه تاویلات باطله در ایشان مسدود است
و اجمالی که از ان راهی بخلاف ظاهر توان برد نیست و آن
و ان آیات محکمه ام الکتابست و اصلیست که برو
رجوع کنند متشابهات که بسبب حکمتی متشابه مذکور شده
که استقامت ایمان عباد الله بخدا و رسول در رجوع با آیات
محکمه و فتوای رسول نمودن در رفع شبهه از متشابه
و ضعف ایمان بهانه جویان و راغبان بکام رانی نفس و هوی

معلوم گردد چنان که در حکمة خلقت موت و حیوة تصریح بان
فرموده در کریمهٔ لِیَبْلُوَكُمْ أَیُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا چه آیات متشابهات
محتملاتیست که بسبب اجمال ظاهر نمیگردد مقصود از او الا
بمناسبت بلطایف کلام و تفحص تمام و تدبر تام لاجرم اهل دین
و طالبان یقین جهد تمام در تحصیل علوم نمایند تا بر تدبر
صحیح بلطایف و مکنونات کلام خدای و رسول قادر گردید
و عسلك منجی تطبیق محتملات و متشابهات بمحکمات و مبینات
پی برند اما نهایت جویان بی تمکین و راغبان بتمتعات
نفسانی و فیروزی خیالات شیطانی متابعت طرق شبه
عاطله و محتملات باطله از متشابهات را اختیار کنند
ابتغاء للفتنه و رغبة لظهور الشرور و الفساد فی العباد
و اهل البلاد و بسبب خود را بدان محك تمام عیار زدن
قلب و نقد طوایف معلوم گردد چه کم عیاران تشبث
بتاویل از طریق تذویر و تخلق نمودن که ما بحکم خداوند
این اعمال کنیم کار کنی طاغوتیان کنند و تمام عیاران قلب
عقیدهٔ صالح صحیح خویش بکوره مجاهدات و ریاضات
شدید برده از آلایش خواهش نفس دون و کشش میل طبع
بسوی لذت خالص ساخته از احکام متشبهه احکام مکنونات
حقه ان مستخلص کرده بتدبر صحیح و نظر خالی از اغراض
با محکمات کلام خدای و رسول و راسخین در علم تطبیق صحیح

کرده بدان عمل نمایند ولذلك قال تعم وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ
اِلّا اللّه والرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ فانهم یعلمونه وقیل ان الراسخون
لا یعلمون تاویله ولیکن یؤمنون به ولذلك يَقُولُونَ
آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وعلی هذا راسخین در علم ایمان
دارند بهرچه از خدای به پیغمبر نازل شده ومحکم ومتشابه
قران مجید وبمحکم ان عمل مینمایند ودر متشابه رجوع
بعمل رسول ومعلمین بعلم لدنی ومعصومین از زلل وخطا
بتاٴیید ربانی مینمایند واگر بطریقه عمل بمتشابهی از
رسول وتابعین موثوق به نباشند توقف در عمل در ان
لازم میدانند از بیم خطا وزلل وبنابرین تطبیق قوله تعم
الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ معناه انه حفظت من فساد
المعنی وقوله تعم آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ وأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ
بدان نهج توان کرد که تشابه ایات متشابه قرانی در انست
که شبیه اند بیکدیگر در فصاحت وصحت معنی وجزالة لفظ
وکمال حسن وبهای مقصد در حقیقه ونفس الامر بی نسبت
تناقضی ودر ایات قرانی چنانچه جاحدین ومنافقین
از راه افساد در دین متین وقدح در صحت احکام قران
مبین بتشکیکات باطل وتلبیسات عاطل گاه اسناد
تناقض محکم بمتشابه کنند در قوله تعم كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ
وقوله كِتَابًا مُتَشَابِهًا وگاه بسبب عدم تعمق نظر وتدبر

کتاباً متشابهاً یعنی که بعضی به بعضی شبیه [illegible]
وارد شده اند در قول تعالی [illegible]

نمی

صحیح در ایات مجمله وتخیلات باطله معتقد در ظواهر ایات
مجمله از طریقه پیروی اغوای شیطانی ووفور رغبت به
مشتهیات نفسانی از حب جاه وریاست وحرص در
جمع مال وحمیه جاهلیه وبخوهم راه فتنه وفساد وتضییع
مصالح معاش بر خود وکوته نظران خلق خدای مفتوح
میکرده اند وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ومذکر
این معانی نمیشوند الا اولوا الالباب وخردمندان اگاه
باحوال مبداء ومعاد وارباب خیر ورشاد واگر خطاب
در نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ عام گیری چه بدان شاید
که این خطاب برسول امین عالم برموز ودقایق کتاب
مبین است خطاب بهریك از مکلفین عباد نیز هست
وچنانچه کتب وایات کلامی ربانی از حق بخلق بجهت
ارباب سمع وبصر نازل شده بجهت تکمیل دین ومعرفت
مسلك شریعت وطریقت ولطایف حقیقه بیقین
کتب وایات عیانی سبحانی افاق وانفس نیز از صانع کبیر
وعلیم خبیر بجهت ارباب بصیرت وخبرت جلوه گر گشته
واز عالم غیب بعالم شهادت نازل گردیده واگر چه جمله
طالبان حق وحقیقت وسالکان مسلك عبودیت که
وبصیرت شامله راهریك بقدر مرتبه خویش از همه مظاهر
کلامی وعیانی امکان تمتع هست وبنابراین در تلاوت

این کریمه وآیات بعد آن این اندیشه مقارن تواند داد
که نازل شده برتو ای مکلف ذی بصر وبصیرت هم کتاب
جامع الفواید قرآن از مالک منان وهم صحیفهٔ کاملهٔ عالم
وعالمیان که مظهر جملهٔ صفات کاملهٔ جامعهٔ رحمن است
وهم نسخهٔ جامعهٔ انسان که مظهر جلوهٔ ذات کبریا وجملهٔ صفات
ملک سبحان بقدر امکانست بحق حبه علیم خبیر نازل البتة
سواد خوانی نسخهٔ صنع حمید وعلم باسرار آن واقتدار بر عمل
باحکام کلام مجید ندهد اگر ابتو نفرستد وترا مأمور
به یافت اسرار آن نکند اذ لا یکلف الله نفسا الا وسعها
ولهذا ابله وصبی مکلف نیست وابله وصبی وسایر مخلوقات
بی نصیب از ادراک کلیات اگرچه مظهر آثار حکمت وقدرت
الهی هستند ولیکن مظهر آن جز بروز مقتضیات خلقی
وطبعی نتوانند شد مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ درحالتی که
هم مصدقست قرآن مجید علماء ذمیین را مر آن کتب سماوی
که نزد ایشانست وهم مصدقست ترا ای امة محمد این نسخهٔ
جامعه مر همه کتب سماوی که پیش ست از ملک سابقه
وبتو برد این حقیقة همه آنها بر تو ظاهر میگردد از ثمرهٔ
وضع شریعهٔ خاصهٔ خود بهره گیرند وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَ
الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ ونازل شده تورية
وانجیل قبل از قرآن مجید درحالتی که رهنمای کافهٔ امم

باشد

باشد از علما وعامهٔ ایشان چه بعمل باحکام کتاب نازل
بر ایشان همه الی بمنزل مقصود از خلقت خود توانند
برد وراه بمقام فوز وفلاح خویش توانند یافت وَ
أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ ونازل شده قرآن مجید که هم نسخهٔ جامعست
مر جمله منافع شرایع سابقه وکتب سماوی وهم فرق کننده
میان حق وباطل وهم فرق مابین مراتب کمالات حقانیات
وایصال منافع ایشان بمطیعان ومابین تفاوت مراتب
نقایص بواطل وظلمانیات وایصال تفاوت مضار آن
بجاحدین وفاسقین ونحوهم وهم مصدقست صحیفهٔ
وجود کامله ونسخهٔ جامعهٔ وجود تو مر هرچه در عالم عقل
ونفس کارفرمای وافلاک وانجم وملکوتیان عناصر
وموالید وهم مصدق صانع وکارفرمای عقل ونفس
ومدبر ومحرک کلست تا گوید من عرف نفسه فقد عرف
ربه در شان او صادق تواند آمد فاینجا
بیک جهة اطلاق کتاب آفاقی بر قرآن مجید توان کرد که اینجا
جلوهٔ کلمات طیبات او بحواس ظاهره از سمع وبصر توان
کرد چنانچه جلوهٔ همهٔ مظاهر عالم آفاق اطلاق حقیقة
کتاب عالم انفس بآن توان نمود که ادراک قرآنی ووصول
باسرار باعث نزول او بحواس باطن وکارکنان عالم انفس است
واگرچه بوساطت لسان وسمع وبصر باشد همچنان باعتبار آنکه

دریافت بفواید نسخهٔ جامعهٔ عالم کبیر که ما سوی الله باشد
در عرف عام از کتب نازله و سایر تشخصات کاینه در عالم
کون بحواس ظاهر از باصره و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه
اطلاق کتاب افاقی باو توان کرد و از آن سبب که بحواس
حواس باطنه از عاقله و متفکره و حافظه و تخیلات صحیحه
در تجارب متعدده و تمیز نتایج بهره گرفتن از ایشان تا بنا
طرق بکار بردن ایشان و مضار موصله به بعضی کار بردن
ایشان آگاه کردند و بمنافع ایشان در آویزند و از مضار شان
اجتناب نمایند بهرهٔ نافعه که غرض از خلقتشان است توان
یافت در حقیقه کتاب عالم انفس و چون تدبر نمای جمله قوی
افاقی و انفسی بجهت تمتع و بهره یافتن متعینات عالم انفس
تا منتهی میشود بتعین جامعه لولاك لما خلقت الافلاک
ان الذین کفروا بایات الله الافاقی و الانفسی و البیانی
و العیانی لهم عذاب شدید فی الدنیا من الاستحقاق
للحدود الشرعیه و الابتلاء بالنقایص العقلیه و الحرمان من
الوصول بکمالات الخلقیه و الکسبیه و تضییع کمالاتہ الخلقیه
و الموهبیه و فی الاخرة بابتلائهم بعذاب النیران و انتباههم
بابتلائهم بانواع النقایص و الحرمان ان الله عزیز
بدرستی که خدای جل سلطانه عزیز و صاحب قهر و غلبه است
که بنده در هیچ حالی از احوال خویش و در هیچ مرتبه از مراتب

تعینات خویش در همه اطوار نشاتین از مغلوبیه و مقهوریه
حکم رانی مولای حقیقی خویش فارغ نتوانند گشت اگر به اطاعت
اوامر نافعه مولا خویش را مطیع و مغلوب نسازد بقهرمان
موذیه و مهلکه مناهی مبتلا گردد چه بدان مشابه که در
مامن اوامر کارفرمایان و کارکنان مولی بر عباد حکم رانی
و پاسبانی کنند که در آن مامن جز حق و مظاهر رحمت حق
مجال حکمرانی ندارند و در بیابان پر خطر مناهی مظاهر قهر
و سخط الهی از اخلاق ذمیمه و خواهشهای باطله عبد را محکوم
و مقهور دارند نعوذ بالله منهم ذو انتقام و قادر بجا
جنابجه مکرم و منعم است لا یقان عطوفت را منتقم و معذب است
مستحقان عقوبت را ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض
و لا فی السماء بدرستی که مخفی نیست بر خدای جهان و بر
گستراننده فرش زمین و بر پای دارنده آسمان هر چه در این
و آنست چه هم او تعم صانع و هم پاسبانست و همچنان مخفی
نیست بر خدای جهان آنچه در تو پیدا در عالم حواس است
و آنچه پنهان در عالم سر و خفی جانست آنکه خلعت عطا یا
در برت کند و آنکه مکافات خطایا بلایا بر سرت آورد
جل سلطانه و عظم برهانه هو الذی یصورکم فی الارحام
کیف یشاء مثلا از ذکر و انثی و کامل الخلقه و ناقص
تا به نتایج صحیحه که حکمت کامله مقتضی باشد برسید لاجرم ناقص

اگر صابر او قند بفواید صبر رسد از خلاصی از مکلف بودن
بکار فرسای خویش در این نشاهٔ وما مون افتادن از مکافات
اخطار نتیجة الاعمال غیر مرضیه در ان نشاهٔ باقیه ومجازات
صبر بمفقود وبساکر عبد منصف در مقام عجز صبر خویش را
بشکر نیز زینت بخشد چنانچه صاحب نظری فرموده ع
چگونه شکر این نعمت گذارم که زور مردم آزاری ندارم
وهمین اعانهٔ ناقص کامل الخلقه باداء شکر نعمه کمال خلقی
خود مشرف تواند شد لاجرم منصفان آگاه در هر حالی
در هر حال در هر کسوت صوری ومعنوی که حکیم علیم ایشانرا
آراسته وپیراسته باشد شکرگذاری از فوت نکنند تا
از ثمرهٔ حکم حکیم خبیر در خلقت خویش برخورداری یابند
لا اله الا هو العزیز الحکیم چون مخفی نیست بر صانع
قدیر وحکیم بصیر آنچه در ارض وسماء عالم آفاق ونهان و
آشکار عالم انفس است ونقوش قدیمه در لوح وقضا
وتصویر صور ومعانی شما در رحم صوری ومعنوی امهات
صوری ومعنوی شما چنانچه خواهد کند وچنانچه باید کند
پس سزاوار خواهش نیست الا او وقهرمان عز وجلالش
جز جلوهٔ مشیت کاملهاش در عالم وعالمیان جلوه گر
نگذارد واگر چه بحکمت کامله از طریقهٔ جلوهٔ جمالش عالمی پر
فیض وبها وملو از لطایف عطا بمحاسن در نظر آرد

یس إن الله لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السماء
هذا تسلیة من الله اعلمهم انه یعلم احوالهم فی شوقه وانه
یجازیهم بمقاساتهم وممارستهم ابتلاءه وایضا کیف یخفی
علیه شیء هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء الذی
یلبسکم فی الارحام نور جمال القدرة ویزینکم بحسن عکس
المشاهدة لیتسر الناظر اذا نظر الی وجوهکم بادراک
حسن ابداعه واظهار جلاله وربوبیته فی وجوهکم کما قال
لکلیمه والقیت علیک محبة منی وایضا یصورکم ربانیین
فی علوم المعارف او مطمئنین فی کشف نور الحقایق
او المحبین بجب اثقال المعاملات او المحسنین فی شرف
المقامات کما کان فی ازلیته وقیل یصورکم عالما به وعالما
بصفاته وعالما بصفاته وعالما باوامره وجاهدا الرفلم
یصعبه حزن ما قدر علیه فی وقت تصویره من السعادة
والشقاوة فهو الجاهل والامن من مکروه منه آیات
محکمات المحکمات التی لا یتبدل مما کانت فی الازل وقد
جف القلم وهی آیات لابد للمؤمنین من استعمال اوامرها
لانها فی صلاح الخلق وسبب ایمانهم بمنزلة الدواء للمرضی
وقال ابو عثمن هی فاتحة الکتاب التی لا تجزی الصلوة
الا بها وقال محمد بن الفضل هو سورة الاخلاص لان
لیس فیها الا التوحید فقط قوله تعالی هن ام الکتاب

اى مدارا وام الكتاب وسويل اصول المعاملات ومنبت
اشجار الايمان فى قلوب اهل المدانات بنعت المزيد ونهج
الارواح فى اقتباس المخاطبات وَاخَرُ مُتَشَابِهَات
هى اوصاف التباس الصفات وظهور الذات فى مراتب
الشواهد والايات ﴿وَمَا يعلم تأويله الا الله وَالرَّاسِخُون
فِي الْعِلْم﴾ خص سنه تعم فى حقيقة علم تشابه اسرار التباس
عبارة الجبروت فى الملكوت بنعت ظهور تجليه لاهل حقيقة
التوحيد والتفريد واضاف الى اوليائه من اهل العشق
خاصة طرفا هن علم المشاهدة بنعت الالتباس فى حقيقة
المكاشفة ﴿يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ﴾ ايمان مشاهدة وحقيقة
علم وعرفان مكاشفة والراسخون هم الذين كشف لهم
اسرار المعلوم الدينية وعجايب معلومات الاخرة الخارج
من ابصار الظاهر قال سهل احكام العلوم اربعة الوحى
والتجلى والسدى واللدنى وصف الاستاد اهل التعين
واهل الزيغ قال اما الذين ايدوا بانوار البصاير فمقصورون
بشعاع شموس الفهم ويطيحون فى اودية التلبيس فلا يزداد
الاجد اعلى جحد ويقول على شك قال ومن وجد
علم التاويل من الله تعم فيكون ايمانهم بلا احتمال لجولان
خواطر التجريب بل عن صريحات الظهور وصافيات اليقين
وايضا الراسخون فِي الْعِلْم هم المشاهدون بنعت الارواح

قبل الاشباح فى ديوان الازل قد عاينوا مكونات اسرار
خصايص العلوم القدسية وفهموا عواقب شانهم فى
مدارج البقا فرسخوا فى بحر عين اليقين ولم يزلزلوا فى ظهور
الحكومات بنعت التصاريف والتحويل والمكر والخدع
فلم ينهزموا عن صولات صدمات القهر وتخويفه وثبتوا
لله وفى الله فيما ظهر من الله من رسم المحو والطمس وعلموا
ان جميعا ابتلاء وامتحان فسكنوا فى العبودية رسما
ورسخوا فى مشاهدة الربوبية حقيقة وصرفا مجمع
﴿وَمَا يذكر الا اولوا الالباب﴾ بج فى التذكر اشارة الى
ان العلوم التى تحصل للراسخين فى العلم من تاويل القرآن
وغيره انما هى من تعليم الله تعم لهم فى عهد الميثاق اذ
اذ تجلى بصفة الربوبية للذرات واشهدهم على انفسهم بشواهد
الربوبية الست بربكم فبشهود تلك الشواهد ذكرت
فى جبلة الذرات علم التوحيد فيه قالوا بلى فتعلمت النفوس
علم التوحيد فى عهد الست فنطقت به فى ذلك العهد
والعلوم كلها مدرجة فى علم التوحيد كما قال تعم ﴿وعلم
ادم الاسماء كلها﴾ ﴿رَبَّنَا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا﴾
واولوا الالباب بعد از تذكر جلوه وحدت در حقايق
تعينات وسيره ممكنات واقرار شان بلسان صدق
حقيقت وحال بقول بلى در جواب الست بربكم واقرار جلوه

وحدة وجود در عالم تعینات وتکثرات کو بنده‌ای پروردگار
ونمودار کننده نمود ما بود خویش لا تزغ قلوبنا تا بود
حجاب نمود بی بود خویش از ادراک بود بی نمود حقیقت
الحقایق باز نمانیم بعد از انکه هدایت کرده ما را در عهد
الست بخود شناسی وخدای شناسی وَهَبْ لَنَا مِنْ
لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّاب ای وهاب مطلق
ونماینده حق کرامت کن از برای ما جهة تکمیل ما از نمودی
خود در ما ومحو هستی غلط نمای ما از نظر ما از راه
ترحم بر ما وعجز وناتوانی ما از تحصیل هر چه ما را در کار است
وعوض از جلوه در این بازار است بدرستی که عطا کننده
هر چند در هر جای تو هیچ وبس که جز وجود عدم است
ودر برابر هستی نیستی واز نیستی وعدم هیچ نیاید
رَبَّنَا اِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُخْلِفُ
الْمِيعَاد ای خالق پروردگار ما بدرستی که تو جامعی
فراموش کاران از اصل خود را وبسبب طول مدت سفر
از وطن خویش که نقطه منه بدو وتعین اولی است یاد
ناکند کان هر روزی که شک در امدن ان روز نیست
مستعار دنیوی
که یوم میعاد ووصول قوس اخر دایره تعینات وجود به نقطه
الیه یعود مبداء تعینات اخروی همیشه بر قرار ذات پاک
کبریای منزه از هر گونه تغیر وتبدل واعتبار است وا

نسب

نسب بشیونات پروردگار است وجلوه ربوبیت تا در مختار
جه مخبر صادق وعده فرموده بامدن یوم الحساب ویوم
المیعاد ویوم التناد وذات پاک از جمله نقایص ومستجمع
همه صفات کمالی وانچنین ذات مقدسی خلاف نکند
میعاد خویش را که یوم الحساب است پس اذا لا سبیل
لتغیر الحدثانی الی قدم علم الرحمنی لانه یعم منزه ان یفعل
شیئا بعلم یحدث فی نفسه مجمع ربنا لا تزغ قلوبنا
حتی الراسخون فی العلم یقولون ربنا لا تزغ قلوبنا یعنی
بالفکر فیما انزلته بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا الی الاخذ منك
علم ما انزلته الینا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ
اَنْتَ الْوَهَّاب نسالة من جهة الوهب لا من جهة الکسب
وقال حجة الاسلام فی کتاب کشف علم الاخرة وعند
استقرار النفس فی التراقی والارتفاع یعرض علیه الفتن
وذلك ان ابلیس قد انفذ اعوانه الی هذا الانسان
واستعملهم ووکلهم به فیاتون المرء وهو فی تلك الحال
فیتمثلون له فی صورة من سلف من الاحیاء المتبین
الناصحین له فی دار الدنیا کالاب والام والاخ والاخت
والصدیق الحمیم فیقولون له انت تموت یا فلان وقد
سبقناك فی هذا الشان فمت یهودیا فهو الدین المقبول
عند الله تعالی فان انصرف عنه وابی جاءه اخرون

وقالوا لزمت نصرانيا فانه دين المسيح ونسخ به موسى و
يقولون له عقايد كل امة فعند ذلك يلتجاء الى الله بقوله
تعه ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا اى لا تكلنا الى
انفسنا ولا اليهم وهب لنا من لدنك رحمة جذبى بادى تو
هيچ از ما نيايد وبا حفظ وحمايت تو هيچ غدارى بر ما دست
نيايد فمن اراد الله بعبد خيرا وتثبيتا بدينه جاءته ملك
الرحمة وقيل هو جبرئيل عم فتطرد عنه الشياطين فيزيل
الحزن عن وجه الميت فتبسم بلا محالة وكثيرا ما نرى متبسما
وفرحا بالبشرى فى هذا المقام فقال الملك اناجبرئيل
وهؤلاء اعداءك يس ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا
اى لا تزغ قلوبنا بفقدان الطمانينة بذكرك وايضا
لا تزغ قلوبنا عن قربك ومحبتك بعد اذ هديتنا الى
معرفتك ومحبتك وهب لنا من لدنك رحمة علما
خاصا ومعرفة انك انت الوهاب وهبت مالا نحصى
شكره قال جعفر لا تزغ قلوبنا عنك بعد اذ هديتنا
اليك وهب لنا من لدنك رحمة لزوما لخدمتك على
شرط السنة انك انت الوهاب المعطى بفضله عباده
مالا يستحقونه من نعمة اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَنْ تُغْنِيَ
عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا وَاُولٰئِكَ
هُمْ وَقُوْدُ النَّارِ بدرستى كه انانكه بپوشيدند نظر آن

امالتعرفنهم

حق از غلبه توجه بباطل عاطل ودر برابر انكه عبد را بتمامى
عمر وحاصل عمر خويش خرج الطاعه مولى بايد شد بتمامى خرج
فرمان بردارى طاغوت كشته جمع مال وتحصيل اولاد
وجمعيت قوم وقبيله وعسكر وعشيرت را حاصل عمر خويش
كردند مستغنى وبى نياز مى سازند اورا جمله اينها اكر
در اعانت او اتفاق نمايند از كمترين حاجتى كه اورا بر
پروردگار حامى حادث خويش است در دنيا اكر اورا لقمه
در كلو كردد يا نفخى در امعا محبوس ماند تا حكيم مالك الملك
بخلاصى او جارى نكردد چاره خلاصى از ان نداند ودر
اخرت حفظ او از اذيت شدت حر وعطش لمحه نتوانند و
كروه از خداى بيخبران بمكافات شرك جلى حطب نار جهنم اند
وبمكافات شرك خفى حطب اتش حسرت وندامت در عرصه
قيامت ودر دنيا مدام محبوس در نيران خسران وخامت
كَدَاْبِ اٰلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوْا بِاٰيَاتِنَا فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ
بِذُنُوْبِهِمْ نظر است داب وطريقه اين جاحدين وكفار بداب
ومسلك فرعون ومتمردين قبل كه تكذيب كردند هم ايات
انافى ما از كتب منزله توريه وانجيل ونحوهما وهم ايات انفسى
از معجزات انبيا ورسل ما پس مواخذه كرد ايشان را منتقم
حقيقى در دنيا بانجه مشهود اهل هر عصر ومعروف بسينه ايشانست
ودر اخرت باشد از ان مواخذه كرده وميكند وَاللّٰهُ شَدِيْدُ الْعِقَابِ

از غضب الحلیم اشد قُلْ لِلَّذِینَ کفروا ستغلبون وتحشرون
الی نار جهنم بئس المهاد بگوی ای رسول بحق مر آنانکه نظر از
حق پوشیده بسبب کارکنی طاغوت از فرمان برداری حق
و پیروی رهنمای بحق باز ماندند زود باشد که مغلوب قهرمان
قضا و قدر ملک یوم دین گردیده محشور گردید از راه تجسد
اعمال با اجساد موذیه اعمال خویش الی بئس المهاد جهنم تا بئس المهاد دیگر
که ای بدکاران بجهة خود تمهید کرده اید قد کان لکم آیة فی
فئتین التقتا فئة تقاتل فی سبیل الله واخری کافرة یرونهم
مثلیهم رای العین والله یوید بنصره من یشاء ان فی ذلک
لعبرة لاولی الابصار بتحقیق اینی و بینتی واضح جمله مکلفین
راست در واقعه بدر و حنین که ملاقی شدند عسکر اسلام که
قاتل فی سبیل الله و فرمان برداران خدا و رسول بودند و فئه
کفر که فرمان برداران و کارکنان طاغوت در حالتی که لشکر
مشرکین دو مثل لشکر اسلام معاینه بودند و بمشیة حق
موید نصرة عسکر اسلام و غلبه قلیل بر کثیر شد و هر اینه
محل عبرتیست اهل بصر را بو غلبه بتوحید و بزاهدی و نفرة از
شرک و طغیان و بدان مشابه بینتی است ارباب بصیرت
و اهل حکمه را غلبه اخلاق حمیده بر اخلاق رذیله با آنکه
اخلاق رذیله مثلی اخلاق حمیده اند و مشهود ایشانست
که با مراعات صفه کرم خویش بخل و سفه مغلوب کردد و بامراعات

صفة شجاعت جبن و تهور مقهور کردند و بدین قیاس بمراعات
جمله صفاتهای حمیده شخص همه صفات ذمیمه او اگرچه ضعف
آنست مغلوب گردد چه اشخاص اخلاق حمیده که عبادة آن
ظهور تعینات و تشخصات مرتبه ایشانست در حقیقة
مجاهدین فی سبیل الله و سالکین طریق حق و حقانیانند
و بر اخلاق حمیده هرچند در پله خویش قوی تر کردند بخلق
خدای و رسول نزدیکتر کردند که غرض از خلقتشان آنست
چه غرض از خلقت عالم معرفتست و از تعینات راه بتعین
یافتن و آن منع نفس خویش از رذایل و نقایص قرین بتعین
و حبسش در فضایل ذاتی متعین و ارباب شهود و عیان
از غلبه وحدة حق بر کاینات و مغلوبیت ذات و صفاتشان
در ذات و صفات حق برای العین مشاهده نمایند و بنور
عیان ظلمت شکوک و ظنون را محو و منسی سازند و بتدبر
صحیح در هفت آیه متصل که بعد از این کریمه مسطور است
بلا واسطه از لطایف و بدایع چند آیه سابق مشهود ارباب
بصیرت تواند شد که بعقیده این نادان از آن عالم عیان
بعالم بیان آوردن نه کار هر کم بضاعتست و اول آن آیات
اینست زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِینَ
وَالْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ
وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِکَ مَتَاعُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ

جون حکمت کامل الصناعة ربانی درست داشت که نسخهٔ
جامعهٔ انسانرا جلوهٔ ظهور بخشد حقیقة انسانی را بضاعتی
معنوی از قابلیت قبول کمالات و بضاعتی صوری از نقد
کرانمایهٔ عمر در کیسهٔ وجود مستعار کند اشته مسافر دار دنیا
کرد تا ان مسافر از وطن اصلی خویش بسرای دو در روازه
دنیا نزول کرده ازین چهار بازار کون و فساد و سیر مایه
از امتعهٔ حیوة و ممات بنقد کامل عیار وقت خویش و
بضاعت استعداد خلقی و کسبی هر چه تواند از کمالات
بالقوهٔ خویش بدست آورد بدست اورد و نه بعوض متمت
افتخار خویش ننك و عار خرد تا بنقد هستی مستعار قابل
ابتیاع جواهر همیشه برقرار اخروی از اخلاق حمیده و افعال
حسنه نکرك بی سدا را امتعهٔ دنیوی ناپایدار را ابتیاع نماید
چه این دنیا دار امتحان است و خلق موت و حیوة در او جهة
آزمایش خلق جهان و ممتاز شدن تنك ظرفان عاجل بین
و عاقبة بخیران آجل بین است چنانچه در کریمهٔ خَلَقَ المَوتَ
وَالحَیوة لِیَبلُوَکُم اَیُّکُم اَحسَنُ عَمَلًا ازان خبر داده و چون زاد
راه این سفر و تحصیل مؤنات حفظ بدن کارکن نفس لاتی
کارکنی حق و قابل کسب کمال و فزودن کمالات خلقی و کسبی
خویش بر کمالات خلقی و موهبی عباد الله صانع قدیر و علیم حکیم
در همین دار دنیا خلق کرده و سالکین طریق عبودیت را

در

در سلوك مسلك عبادات صوری و اقتدار کارکنی جوارح
و قوای ظاهر محتاج بان فرموده زینت داده شدن مر ناس که
فراموشکاران از اصل خویش اند حب شهوات و رغبت
به ملذات جسمانی و خواهشهای طبیعی مادهٔ حفظ نسل
و علة مبقیهٔ شخص تا بقدر ضرورت لابدی حفظ جسم و
مادهٔ تولید از ان بهره کیرند و مرکب را تقویت کرده روح
را بمنزل مقصود و وطن مالوف و قرارکاه اصلی خویش
رسانند و لفظ ناس اشارت بدانست که اکر حکمة ربوبیت
در اوایل سلوك و اوان دور افتادن سلاك مسلك
ربوبیت از اصل خویش که هنکام سیر نصف دایرهٔ نزول است
بحجاب نسیان مستور نیفتد و بالکلیه ان نور حضور
و وصل بی فوت و فتور و نقص و قصور متحقق نکردد
پس از طریقهٔ غفلت خلقی بی خواست ارادی بموجب
میل طبیعی بایشان مایل کشته منتظم الحال سالك اطوار
کردد و بسیر نصف دایرهٔ نزولی سیرش منتهی کردد
باسفل السافلین تشخص انسانی که قوس اخر نصف دایره
نزولیست که مصدوقهٔ لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم ثم رددناه اسفل السافلین خبر ازان داده و دران
هیکل تربیت خلقی یافته بمرتبهٔ تمیز کلیات رسد و روح
قدسی که نفس ناطقه است بحکم و حکمة ربانی در بقعهٔ وجودش

بر توافکن کرده وبنوران مدرك کلیات ومکمل ومزکی
ذات وصفات ومنظم افعال واقوال واطوار خویش
بقدر طاقت خلقی واعانت کسبی تواند شد ولهذا بعد
از ظهور ان تمیز کامل مکمل مکلف کرده براعات احوال
خویش وغیر از مخلوقات خلاق بیچون بقدر نصیبه او ان
خلافت سلك منان وحفظ اداب عبودیت در ادای
عبادات مکتوبه وکسب اخلاق حسنه وافعال مستحسنه
مکتوبه بر وفق عدالت ورضای مولی تصرف در مملوکات
ومتصرفات خویش کردن از اجزا واعضا وقوی خود ومملوکات
ومطیعان خود چه بنور دانش معلوم باشد بر وکم زیاده
از قدر ضرورت کارکنی مولی وحفظ قوی مستلزم ترقی
احوال وحسن مآل تمتع از دنیا عاطل بل مخل ومؤذی و
اگر بحد افراط رسد مهلك است وبامر اعانت احکام محکمه
متقنه شارع خیر والتزام سلوك طریق مستقیم شرع
واطاعت امر فاستقم کما امرت واصل بمرتبه اعلای
کمالات بالقوه خویش تواند شد پس شرط مراعات سلوك
طریق عبودیت وپاس ادب بندگی ان تواند بود که چون از
راه تمیز موهبی حسی نظر رغبت بگو زین للناس حب
الشهوات اندازد بسبب انتفاع از موهبت کبرای مدرکات
عقلی هادی بوصول بلاد روحانی نظر از مصد وقد ذلك

متاع الحیوة الدنیا برندارد وجز بقدر پاسداری حیوة
دنیا جزی از ان امتعه بر زیب وزینت دنیا برندارد
واز ایات کثیره نازله بجمله نهی از فریفته شدن بدنیا
وزخارف دنیا مانند انما الحیوة الدنیا لعب ولهو
وزینة وتفاخر ونظایر ان عبرة تمام کیرد چنانچه بشروان
اگاه ومردان این راه کرفتند وبالجمله دنیا از زاد راه
اخرت ودیعه کن اشته اند قناعت کند وبالکلیه نظر
از فضلات زیب وزینت عاطل ولهو ولعب باطل او بپوشد
تا از منافعش کامکار واجتناب از فضولش تمام عیار
کردد واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی المأوی مثلا تدبر نماید که سترد مرغوبی
نسا وحب رجال مر ایشانرا وبعکس حفظ صوری نسل است
پس حسب المعنی ور بکوشد که زیاده از قدر تحصیل نسل
نظر از خواهش ان بپوشد وبغلبه شهوت از نزدیکی جز
جفت حلال خویش احتراز کند وحب بنین را هم ثمره
حفظ نوعست وهم حفظ فواید معنوی نسل چه غرض از
جلوه عالم صور جز بروز وظهور کمالات معنوی متجدد و
ثمره خلق عالم وعالمیان نیست واستمرار ان بروزات در
اصناف عالم وعالمیان خصوصا انسان بتحصیل نسل وحفظ
اوست وتا شئ محبوب شخصی نباشد در تحصیل وحفظ او نکوشد

و تحصیل نظایر متنظره که عبارتست از کسب مال و اسباب
دنیوی است بقدر پاس نظام حسن احوال خویش کند تا
از حکمت کامله جامعه حفظ انتظام عالم و عالمیان بهره نافع
یابد و از کثرت جمعیت و مشاق اکتساب ان و اذیات
حفظ و حراست ان مصون افتد و بجهت تسهیل انتظام
احوال و تحصیل ضروریات مالابد خویش بقدر ضرورت
لابدی و دفع ضرر عسر احوال بقدر ضرورت تحصیل ذهب
و فضه کند چه حکمت منتظم عالم چون هر فرد از افراد بشر
را ممکن نبود که انواع حوایج بشری خود را از معاش و لباس
و غیرها بتنهایی منتظم سازد طوایف بنی ادم بل جمله افراد
مخلوقات را در تسهیل حسن نظام کل با یکدیگر شریک ساخت
تا باسانی بعیش همه میسر گردد و بر ذهب و فضه عیار قیمت
جمله اسباب تعیشت مقرر فرمود تا بحفظ قدر ضروری شخص
از جمله ما یحتاج خویش از اصناف امتعه تمتع تواند یافت
و صاحبان جمله امتعه دنیوی و مالکان جمله نفایس انرا بشناسد
بر تبدیل امتعه خویش بزر کرد تا همه را بوسیله ایشان زر
قضای جمله حوایج بسهولت میسر گردد و از بدایع حکم
الهی انکه با فقدان خواص صوری ذهب و فضه و جبر
او از جمله مراتب فیوضات و منافع خلقی در عالم حواس
او را باعث تحصیل جمله منتفعات عالم و ما یحتاج ادم کرد

اضداد هم

چه ذهب و فضه را نه طعمیت که ذایقه از و ملتذ گردد
و نه را یحه که شامه از و بهره یابد و نه دفع حر و برد کند
و نه ظلی دارد که از ظل او منتفع توان شد ولیکن تحصیل
همه این منافع رهین انتقال او از ید بید شده تا بجهت
تحصیل شقالی قرنفل مثلا سفر زیر باد نباید کرد چه بر جاء
تحصیل زر اصناف خلق الله در اطراف عالم متردد ند و
اقسام امتعه محتاج الیه کافه خلق الله بتصرف اورده با یشان
رسانند تا از و بگیرند و این دقیقه نیز از ین لطیفه توان دریافت
که جمله متاع دنیا رهین داد و ستد چیزی شده که در ذات
خود بهیچ کار بایع و مشتری نتواند امد تا دریابند که جمله
امتعه دنیا بهیچ نیرزد و اگر گویی که امتعه اخروی و رضای
مولی نیز بدان توان تحصیل کرد پس چون توان گفت بهیچ کار
نیاید جواب انست که تحصیل امتعه اخروی و رضای
دوست رهین قطع تعلق از و و جمله ما سوی الله لله است
نه بنقل و تحویل او از ید بید از لا یصلح ثمرة معنوی الاعمال
الا بخلوص النیات و غرضش از تحصیل جمل سوته جز
بقدر ضرورة تحصیل فواید اخروی و ضرورات لابدی
تعیش صوری از ان منتفع شدن نباشد و بدین قیاس
از تحصیل انعام و شغل حرث از غرس و زرع غرضش جز
دفع حاجات ضروری خویش و منسوبان خویش و حفظ

نظام احوال اخوان مؤمنین و دخیل افتادن در نظام
کارخانهٔ خدای از مراعات احوال حیوانات و تربیت
نباتات ونحوهم و بقدر طاقت منظور بوتیت در کار نبات
و موصل ترتیب عام او بر بودن نباشد تا از اسیب
خطرهای کثیرهٔ ایشان مصون افتد چه اخذ این انتفاعات
مذکور از ایشان اخذ انتفاعات اخروی مکنون در این
امتعهٔ دنیویست که غرض از خلقتشان است و هر مقدار
زیاده از ان قدر ضرورت نافعه او بهره گیرند تصرف در
متاع حیوة دنیای فانی و تقویت تعیشات حیوانی و بهره
گرفتن از متاع غرور است چه لذة ایام آزان حملوکات و مغرور
شدن بجمعیت اسبابی است که او را از منافع ان هیچ
نصیبی نفس الامری نیست بمنزلة آن لذة و منفعة از غذا است
که غایتش براز و مقرش مبرز باشد وَاللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ المَآب
و عاقبة بخیر و خاتمهٔ محاسن هر چیز نزد خداست پس هر چه
برای خداست و مؤنت بندگی خدا و طلب حسن رضای
مولی از کارخانهٔ خدای تصرف کنی خیانت و موصل بسوء
مآب باشد و تواند بود که اندیشه را ملازم این ایه کریمه
زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر
المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة ای المعلمة
والانعام والحرث ذلك متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن

ران
المآب بدین نسق کنی که زینت بخش شده است فراموشکا
از پروردگار خویش و احکام شریعه لازم الاطاعه او را
دوستی خواهشهای نفسانی و مقتضیات جسمانی بمیدا
وسایر امتعهٔ دنیای غدار و ان که بر پایان از مقصود و
بیکانکان معبود بان سلاسل و اغلال در قید او فتاده اند
و فرمان برداران حکم خدای و پیروان رسول و سالکان
مسلك مستقیم شرع شریف در قید احسان و رضوان
در تفویض مقعد صدق ملیك مقتدر حسن مآب کرامت
فرموده چه طالبان حق به محرمان مجلس خاص و فنا بخیان
عشق و محبت حوالدانند که ایشان را قرین خود ساخته بحق
رسانند زیرا که طالبان منزل مقصود و لقاء محبوب
در راه نمانند و چون بد و رسند از او جز او نخواهند و
تن پروران و اهل دنیا جا بجز نفس خواهد باشند لاجرم
لاجرم مکافاتشان بر وفق خواهش ان بیخواهست
و اهل اخرت و جان پروران جا بجز جان خواهد باشند
لاجرم بر وفق فرمان باشند و بیکی همه ساعی داخل
شدن در صف روحانیان و تمکن در دار باقی پر امن و
امان چه بدان مشابه که تن را دار فنا وطن و مامن و
مسکن است جان را دار بقا ارامگاه و مامن است و اگر چه
شرف این مرتبه بر مرتبهٔ سابق مسلم است ولیکن اگاهان رتبه

راه وشرف منزلگاه سربدین مرتبه نیز فرود نیاورند که
بنده خوش‌شناس وخودشناس توقع اجر واجوره بازای
کارکنی مولای خالق ورازق خویش قبیح داند ومزد کارکنی
مزدور راه را مناسب حالست نه عبید را لاجرم در
نور حضور والله عنده حسن المآب محو کردند وبساکه
در کریمه متصل باین آیه قل ءانبئکم بخیر من ذلکم للذین
اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها وازواج مطهرة ورضوان من الله والله بصیر بالعباد
ودر موضعی دیگر کریمه واما الذین سعدوا ففی الجنة
خالدین فیها ما دامت السموات والارض ذکر کرده و
بعد از آن فرموده الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ
ای غیر منقوص استدعای این حقیر از کریمه زین للناس
الایه معلوم کرده چه در کریمه زین للناس وقل ءانبئکم الی
قوله تعالی وازواج مطهرة بیان نعم دنیا واخرت شده
وبقوله تعالی رضوان من الله اشارة بمرتبه اعلای جنة ومقام
مقربین بمصدوقه فاما ان کان من المقربین فروح وریحان
وجنة نعیم واین طوایف بهشتیان در جنة نعیم اند تا
تعینات وتشخصات مظاهر سموات وارضین وعلویین
نموداری دارد والا ما شاء الله عطاء غیر مجذوذ ساوای
محبین کامل وعاشقین واصل که والله عنده حسن المآب

اشارة

اشارة بدان باشد که محب صادق را جز عطاء غیر مقطوع
که وصل ابدی مطلوبست ورؤیت صادقه محو دیدن جلوه
تعینات در متعین ساکن نسازد وآرام نبخشد چه بروز
هر تعین ونموداری هر متشخص عطای حقیقی از معطی
علیه غایب ومقطوع حضوری وشهودی گردد چه قطع و
وصل در عالم حضور وشهود متعینات وجلوه متشخصات
جلوه گری تواند شد لاجرم اهل دنیا واصحاب شمال غدار
هرچه خواهند کنند واصحاب یمین کامکار واهل آخرت
هرچه فرمایند کنند ومقربین هوشیار آنچه از ایشان
خواهند کنند وبمحض رخص شرعی کامرانی نفس اختیار
نکنند وعاشقان ومحبان کامل عیار نه خواهند ونه
باشند ونه کنند تا محبوب آنچه خواهد کند ومحبوب
بمصدوقه احببت ان اعرف جز جلوه محبوبیت خویش
نخواهد پس جز او مباش تا ترا خواهد وچون در رساله
فواید قرآنی تقریبی رقیمه درین کریمه شده بود از راه
مناسبت مقام در اینجا نیز مرقوم میگردد فایده
در بیان آنکه منعم حقیقی یکیست وجز او همه وسایل
واسباب وصول نعم اند ای عزیز اسباب تعیش انسان
مثلا در دار دنیا جز اغذیه واب والبسه ودواب و
خوابگاه وخواب وهمخوابه واولاد واحباب ونقود که

دلالت این اسباب است نیست جبا بجز د راین ایه کریمه اشاره
بدان شده زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین
والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة
والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده
حسن الماب وجون نیک درنکری سلسلهٔ تهیهٔ اینها
منتهی باصطناع خالق وهابست واصطناع خلق را در
حقیقت ان هیچ مدخل نه ودر دست ایشان کاری جز بوصول
بیکدیکر یا بهیا ساختن بجهة یکدیکر نیست وان نیز
بحول وقوة الهی واتصال فیوضات وجودشان بمنبع
فیوض غیر متناهی وحال عباد الله در کارخانهٔ خدای نظیر
می اوفتد بحال خادمان مجازی که از خوان نوال خواجهٔ
خویش نعم برداشته بیکدیکر رسانند یا از انبار وخزینه
ونحوهم کرفته در بساط حاضر کنند قال تعالی وان من
شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم وارسلنا
الریاح لواقح فانزلنا من السماء ماء فاسقیناکموه وما انتم
له بخازنین لاجرم باید که علم وفعل دو رکن رو عباد الله
دست در کار بقدر توانایی خویش از بجهة خدمت ایشانست
از مخازن ودفاین وهاب حقیقی بردارند وبانجا که حکم
قضا جاری شود ان مقدار که بروفق قدر ربانی باشد
صرف نمایند وتبیین این مطلب بدانست که ملاحظه نمایی

که

که سلسلهٔ غذا منتهی بغرس و زرع است وتا صانع کل از
کارکاه صنع اب وخاک را باشکال والوان کوناکون
وطعوم ولذات مختلف برنیارد ودر طبقات صحاری
ومنابر اغصان نچیند احدی را مجال تمتع وبرخوردار
ازان نباشد کما قال تعالی وایة لهم الارض المیتة احییناها
واخرجنا منها حبا فمنه یاکلون وجعلنا فیها جنات من
نخیل واعناب وفجرنا فیها من العیون لیاکلوا من ثمره
وما عملته ایدیهم افلا یشکرون واب از منبع رحمت بی غایت
خود ببدرقهٔ این قوافل انعام شاهی واطعام غیر متناهی
فرستاد وهو الذی انزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات
کل شیء فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراکبا الایة
تا بدرقه نموده اولا قافلهٔ غذا را از عالم کمون بعالم بروز
واز دار الامن افتادکی خاک بدار الحوادث پیش خود بر
باسی نباتی برساند وازانجا بهر سفر دیکر که قافلهٔ غذا را
عبور افتد بدرقه نماید تا قافله را بسواد اعظم روح حیوانی
وازانجا بدار الخلافهٔ انسانی رساند واز جملهٔ تنکناها
ومضایق که درین طرق باشد باسانی کذرانند وحواله
کاه لباس نیز بدکه بهرا سنهٔ بقعهٔ خاک است که قسمی ازان
که قطن است بفرمان بوداری طبع جمادی وفرمان رواسی
خلقی قوة نباتی ازان دکه معمورهٔ خاک براورده بر بساط

چند وقسمی دیگر از ان که حکمت مقتضی ان بود که فرمان بردارتر
باشد وراه تصنع بشری بران کمتر افتد بعضی از انها که بجهت
حراست بدن حیوانات درکار بود از حر و برد که عبارت
از پشم باشد اورا باهمان هیکل حیوانات پرورش اتفاق
افتاد وپس از کارگذاری ان عالم وحصول غایت خلقت
او در ان هیاکل کمال کارگذاری ولبس انسان نیز بدو
حواله شد وبعضی که حکمت مقتضی ان بود که ملایم تر وفرمان
بردارتر باشد وراه تصنع خلق بران کمتر افتد که ابریشم باشد
بچندی مادهٔ نباتی ازاد در حوصلهٔ حیوانی قرار داد
تا از ملایمت ومنافع مکنون در رشتن وحرکت فیض کمالی
باو رسد وفرمان برداری وجزء نظام کارخانه شدن را
مهیاتر افتد وجعلنا لکم من جلود الانعام بیوتا تستخفونها
یوم ظعنکم ویوم اقامتکم ومن اصوافها واوبارها و
اشعارها اثاثا ومتاعا الی حین وکیفیت جلوهٔ سلسلهٔ
دواب منشعب بشعب ثلثاست بصدوقد سبحان
الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم
ومما لا یعلمون وبرین قیاس است حال بواقی ادوات
تعیش که خوابگاه ملتئم از سنگ وچوب واب وگل است
وخواب از سلامت قوی وتقویت غذا وجلب احباب از
حسن اخلاق وجمعیت اسباب تعیش ونقود از معادن

وجمله

وجمله را فیض عام ربوبیت وشمول تام احسان او تعالی
مهیا سازد وخلق را در جلوهٔ تعینات انها در عالم وادم
هیچ گونه اقتداری نه بلکه تیشه دار مثلا از تیشه وبیل
مخلوق خدای از کان خاکی کند و برزگر رساند تا او
بعلم خدا داد انرا تمام عیار ساخته بیازار کون در آورد
وهمچنین بعضی برا قبهٔ احوال کرمان وبعضی برعایت احوال
حیوانات وبرخی بهم اوردن سنگ وگل وطایفهٔ بمواظبت
دریافت احوال جسم وقوی بحفظ صحت مزاج ودفع مرض
وگروهی از مجاز مشغول به امور متفرقه در بقاع ومعلقه
در میان خلق ومختلف در عالم مشغول شده اند وحکمت
کاملهٔ ایزدی والطاف شاملهٔ ربانی بسبب تمامی نظام
عالم وسهولت تعیش بنی ادم وسایر امم چنان این خلق را
درهم انداخته سرگرم کارگذاری یکدیگر داده که اکثر
از فرط مشغولی وغلبهٔ اهتمام در انجام خدمت مرجوعه
بدان اعتقاد ندکه هرچه از هرکس میگیرند انچیز انکس
بایشان داده وکاری که جهت کسی میکنند ایشان کارسازی
ان کس کرده اند وبان کارگذاری وکارسازی ایشان
روزی ایشان بایشان میرسد لاجرم بعضی از انجا باید
ممنون او می شوند وان دیگر را ممنون خویش میخواهند
وغافلند از ان که خلق الله در رسانیدن رزق بیکدیگر

خدای ه

وایصال محسن حقیقی بمحسن علیهم بمثابهٔ قزغان وکفکیر و
طبق‌اند در رسانیدن طعام بمطعم علیهم لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم ما نادانان چرا تامل نیکنیم که اکر
منتی بر آنکه نان بجهة او بخیرایم حمل کنیم او بعون الله از
عهدهٔ این یک منت باسانی برآید و تدارک باسانی تواند
ولیکن ما از همین راه در زیر بارهای کران و منت بجد
دکران طباخ و بقال وعصار وکفش دوز و خیاط و
نساج و نداف و غزال و مزارع و غارس و غیرهم از آدمیین
و علویین مما لا یعد ولا یحصی فرو مانیم و چارهٔ بیرون شد
نتوانیم بل الجد در هر نفس از مواهب غیب که در خزاین
لاریبیاست بوسیلهٔ خلق الله و بی وسیله بما نادانان
ناتوانان میرسد عشر عشیر از اعد نتوانیم کرد تا باداء
شکران و حمل منت آن چه رسد وان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها بس مناسب خلق جهان چنان مینماید که
درین کارخانه بوکود الهی تعالی کبریائه و جل سلطانه
خود را معطل نکذارند و هر یک بشغلی خود را داخل نظام
کارخانهٔ مولی کنند و از طریقهٔ عبودیت و اخلاص آن
مشغولی را بانصرام رسانند ولله معاون یکدیکر کردند
هیچ یک منتی بر دیکری نکذارند تا مشغولیشان بیکدیکر
و امتنان و شکرگذاری یکدیکر که لا بدی است ایشان را آن

شکر

شکرگذاری منعم حقیقی که واجبست باز ندارد و به امتنان
و شکرگذاری ملک منان مشغولی نمایند و جمله خلق حق
را شکرگذاری مناسب اجد شکرگذاری مرتبه و سلیکی است
مرعی دارند که هیچ حقی بر آن نرسد که بر خوان کریمی مهمان
باشی و ستایش کاسه و کوزه و فروش و منزل کنی
و مقصود بالذات از مدح آنها دانی و نظر از مضیف
منعم در پوشی چه اینها را در محاسن خویش و ایصال
منافع وجود خویش بتو دخلی نیست و ستایش و شکر
در برابر احسان مناسب افتد و در احسان اختیار
شرط و چون منفعتی که از اینها بتو رسد همگی از حسن
شیم و مزید مکارم ولی النعم است که بجهة ایصال مزید
راحت و انتعاش تو بساط رنکین تر و اسباب بساط
نیکوتر مهیا کرده پس بدان مثابه که آکاهی بدان یافته
کرده دریاب که [illegible] رازق خداست مردم عالم بهانه‌اند
رزق خدای میخور و ممنون کس مباش زیاده از اجد
ممنون آنکس شوی که خلعت و هدیهٔ سلطان بتو رسانیده شد
پس هر کس ازین بی بضاعتان و کارکنان باید که هوشیارانه
باخلاص تمام در این دکه برآستند و بازار آراستهٔ هر حکمی
که بدو رجوع نشده قیام نماید و حاصل دست آورد خود
بکف کرفته بمصرف که رجوع شده از خود و غیر بر وفق

رضای مولای مزنی علیم خبیر صرف نماید بلا تن وادی
وثقل دراداو شکر نعم واکرام پروردکار منعم مکرم
نجای اورد والحمد لله علی نعمائه والشکر علی الایه والصلوة
علی سید الانبیاء وآله اجمعین مجمع ان الذین کفروا
لن تغنی عنهم اموالهم الایه نح والاشارة فی تحقیق
الایه ان الذین کفروا ای ستروا انوار روحانیتهم
بظلمات صفات نفسانیتهم من جحود الحق واتباع
الهوی لن تغنی عنهم طاغوت اموالهم ولا اولادهم
من الله شیئا یعنی من انوار الله تعم التی حجبوا عنها و
شواهد الربوبیة کما قال تعم انهم عن ربهم یومئذ
لمحجوبون اولئک هم وقود النار یعنی صفاتهم النفسانیة
واستیفاء لذاتهم الشهوانیة وقود النار الفرقة والقطیعة
واعلم ان النار ناران نار الله ونار الجحیم فاما نار الجحیم
فهی نار الشهوات ومعاملاته علی الغفلات من المخالفات
فهی تحرق قشور الجلود کما قال تعم کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلودا الی جلود غیرها ولا تخلص هذه النار
الی لب القلوب واما نار الله فهی نار حسرة القطیعة
عن الله کقوله تعم نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة
قد کان لکم آیة الایه نح والاشارة ان الله فی فئتین
التقتا فی الظاهر من المؤمن والکافر وفئتین فی الباطن

من القلب وصفاته والنفس وصفاتها قد کان لکم آیة
فی فئتین التقتا فئة تقاتل فی سبیل الله وهم القلب
وصفاته الحمیدة واخری کافرة وهی النفس الامارة
بالسوء وصفاتها الذمیمة ولهم الحرب والالتقا علی
الدوام وهو الجهاد الاکبر فتارة یؤید القلب بالنصر
فیریهم فی اعین فئة کثیرة یرونهم مثلیهم رای العین
وتارة یؤید فئة النفس بالنصر فیریهم فی اعین فئة القلب
کثیرا یرونهم مثلیهم رای العین فیهزموا وینصرفوا
والله یؤید بنصره من یشاء من القلب وجنوده وهم
الروح والسر والاوصاف الحمیدة والملائکة ومن
النفس واعوانها وهم الهوی والدنیا والاوصاف
الذمیمة والشیاطین ان فی ذلک لعبرة من رؤیة آیات
الحق فی احکامه لاولی الابصار المؤید بصائرهم
بانوار سنریهم فی الافاق وفی انفسهم الایه زین للناس
حب الشهوات الایه اعلم ان لجهنم سبع درکات کلها
محفوفة بالشهوات کما قال صم حفت الجنة بالمکاره
وحفت النار بالشهوات والشهوات سبع لکل درکة
شهوة فاذا ابتلی المرء بشهوة منها یکون من اهل درکتها
والشهوات السبع ما عدها الله تعم فی هذه الایه
اشارة بکل واحد الی شهوتها فقوله تعم من النساء

فهی شهوة الفرج والبنین وهی شهوة الطبیعة الحیوانیة
المائلة الی الولد والقناطیر المقنطرة من الذهب
وهی شهوة الحرص علی جمع المال والفضة وهی شهوة
الزینة بالحلی والاوانی المتخذة منها والخیل المسومة
وهی شهوة الجاه والرکوب علیها والانعام وهی
شهوة الفخر والخیلاء بالتمول بها والحرث وهی شهوة
الحکم والنواهی علی الرعایا فهذه سبع شهوات حفت
سبع درکات النار بها ذلک متاع الحیوة الدنیا
یعنی متمتعات اهل الدنیا والله عنده حسن المآب
یعنی لخواص الخواص ارباب الارواح جذبهم عنهم بجذبات
المحبة فلا تستحلی لهم الدنیا لیسکنوا فیها کما قال یا
دنیا مری الی اولیائی ولا تستحلوی لهم ولا خیر الماوی
لیرکنوا الیها الی ان اناب المحب الی المحبوب وآب
الطالب الی المطلوب کما قال تعالی یجتبی الیه من یشاء
ویهدی الیه من ینیب قل اؤنبئکم بخیر من ذلکم
للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار الآیة
یعنی قل لارباب النفوس المتمتعین من حیوة الفانیة
انبئکم بخیر مما انتم فیه للذین اتقوا حذروا واحترزوا
من الشهوات والشبهات وما یشغلهم عن الله وهم
الخواص عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین

فیها وازواج مطهرة ورضوان من الله فکما ان الارباب
النفوس تغلبات الشهوات النفسانیة سوء حظ من
درکات الجحیم عاجلا ثم یصلونها اجلا کما قال تعالی
ان الفجار لفی جحیم یصلونها یوم الدین غدا اجلا وما هم
عنها بغائبین فکذلک لارباب القلوب تغلبات
الاخلاق الروحانیة حسن حظ من درجات الجنان
ونعیمها عاجلا ثم یدخلونها آجلا کما قال تعالی ان الابرار
لفی نعیم یعنی الان عاجلا فالنعیم الذی یتنعمون به
ارباب القلوب ثمانیة کما ان الجنات ثمانیة وقد
ذکر الله تعالی فی ایتین المذکورتین وما بعدها وهو
قوله تعالی ربنا اننا آمنا فاغفر لنا الآیة وقوله الصابرین
والصادقین الآیة وهی الایمان فی قوله تعالی المذکور الذین
یقولون ربنا اننا امنا والتقوی والتقوی فی قوله تعالی
للذین اتقوا وهی الصبر فی قوله والصابرین والصدق
فی قوله والصادقین والطاعة لقوله او القانتین
ای المطیعین والانفاق طاعة الله لقوله تعالی والمنفقین
والاستغفار لقوله تعالی والمستغفرین بالاسحار والرضا
بالقضا لقوله تعالی فی موضع اخر رضوان من الله هذه
جنات فی قلوب الخواص تجری من تحتها الانهار الالطاف
وواردات ترد علی القلوب فتسقی بها جنات اخلاق الجنا

زين للناس حب الشهوات الاية حس قيل من اشتغل
بهذه الاشياء قطعه عن طريق الحق ومن استصغرها
واعرض عنها عوض عليه السلامة منها وفتح له الطريق
الى الحقايق قل اؤنبئكم بخير من ذلكم الاية قيل فيه من
عمل رجاء الجنة فان غايته بلوغه الى غايته رجائه من
دخول الجنة ومن كانت معاينته على رؤية الرضا فان له
الرضوان وقيل ان الله يامر ان ينادى يوم القيمة من
عمل للجنة فقد عمل رجاء مخلوق ومن عمل خشية النار
فقد عمل لاجل مخلوق فاين العاملون للخالق والله
بصير بالعباد بهم العاملين واراداتهم انتهى حى
قال يوسف بن الحسين كنت قاعدا بين يدى ذوا النون
وحوله ناس وهو يكلم عليهم وهم يبكون وشاب يضحك
فقال له ذوا النون مالك ايها الشاب الناس يبكون
وانت تضحك فانشاء يقول شعر كلهم يعبدون من خوف
نار ويرون النجاة حظا جزيلا ليس لى فى الجنان والنار
راى انا لا ابتغى بحبى بديلا فقيل له فان طردك
فماذا تفعل فقال فاذا الراجد من الحب وصلا رمت فى
النار منزلا ومقيلا ثم ازعجت اهلها ببكائى بكرة فى
جحيمها واصيلا معشر المشركون نوحوا على انا عبد احببت
مولى جليلا بس قوله تعم ربنا انك جامع الناس

ليوم

٩٠

ليوم لاريب فيه انك جامع اهل الحقيقة على بساط القربة
فالمؤمنون على بساط الكرامة والموقنون على بساط
المشاهدة والمحبون على بساط الوصل والعارفون على
محل الانس وكل طايفة يبلغ عندك على مقاصدهم التى
كانوا فى الدنيا من رسم المقامات والحالات والمكاشفات
والمشاهدات ان الله لا يخلف الميعاد لا سبيل
التغير الحدثانى الى قدم علم الروحانى لانه تعم منزه ان
ان يفعل شيئا بعلم يحدث فى نفسه وقال الواسطى فى
قوله تعم ان الله لا يخلف الميعاد فى انزال كل واحد ما كان
من الاعواض والله يؤيد بنصره من يشاء من خواص
عباده حتى يجاهد نفسه على شرايط السنة زين للناس
حب الشهوات من النساء والبنين الاية ابتلاهم حتى
يظهر الصادق بترك الشهوات من الكاذب فمن استصغر
بها واعرض عنها عوض عليها السلامة منها وفتح له الطريق
الى الحقايق قوله تعم قل اؤنبئكم بخير من ذلكم للذين
اتقوا عند ربهم جنات الاية اى لمن اتقى الله عن ماسوى الله
جنات المقامات فى المدانات فان يتقى المتقى من
الدنيا وشهواتها فله جنة اليقين وان يتقى المتقى من
الاخرة فله جنة المشاهدة بنعت الرضا كما قال تعالى
يا ايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك راضية مرضية

قوله تعالى وَاللهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بصير بالعباد في تقلب ارواحهم
في عالم الملكوت محترقات من سطوات انوار الجبروت
حبا لجواره وشوقا الى لقائه لجاذبها بقدر همومها في
صرف طلب وجه الازلي وجمال الابدي وقيل عالم بهم
العالمين وارادتهم قوله تعالى الصابرين والصادقين و
القانتين والمنفقين والمستغفرين بالاسحار الصابرين
بقلوبهم عن جميع حظوظهم والصادقين بارواحهم في معاملة الله
والقانتين بنفوسهم بنعت الرضاء عن الله والمنفقين
نفوسهم لله وبالله والمستغفرين بالسنتهم عن الخطرات
في اوقات المناجات عن التفاتهم الى غير الله بالاسحار
حين اشرقت انوار المشاهدة لاهل المكاشفة وقيل الصابرين
الذين صبروا على الطلب ولم يتعللوا بالهرب ولم يحتشموا
من النعت وهجروا كل راحة وطرب فصبروا على البلوى
ورفضوا الشكوى حتى وصلوا الى المولى ولم يقطعهم
شيء من الدنيا والعقبى والصادقين الذين صدقوا
في الطلب فقصدوا ثم وردوا ثم صدقوا حين شهدوا
ثم صدقوا حتى وجدوا ثم صدقوا حتى فقدوا وترتيبهم
قصود ثم ورود ثم شهود ثم وجود ثم خمود والمستغفرين
عن جميع ذلك اذا رجعوا الى الصحو عند الاسحار يعني
ظهور الاسغاد وهو فخر القلوب لافخر يظهر في الاوقات

والمستغفرين بالاسحار من افعالهم واقوالهم وقال ابن عطا
الصابرين الذين صبروا على ما امروا به والصادقين الذين
صدقوا ما اقروا به من الميثاق الاول والقانتين القائمين
لقبول العبادات والمنفقين الذين ينفقون انفسهم
وارواحهم في رضاء مولاهم والمستغفرين بالاسحار
الذين لا يفترون عن خدمته بحال وعلى الجملة از اين
ايات اربعه چند بر ابصير تی تام حاصل تواند شد
هم از حال طوايف عباد الله وهم سر خلقت او بدين
نسق چه در صدد كوميه زين للناس حب الشهوات
حكمة فرمبند كی دنيا هم لجهة ترغيب روحانيان كار
فرمای ملك بدن انسان لجهة ترقی از مرتبه خويش
وهم امتحان طوايف بشر از انكه رغبت بان بقدر ترخص
ايشانست تا از تن پروری زيانی بايشان نرسد ولذت
عاجل بقرارشان از دريافت لذات آجل هميشه بر قرارشان
باز ندارد يا افراط رغبت بان لذة عاجل بتصرفات
غير مشروعه كشانند و باحرمان از ادراك لذات باقی
اجل از عذاب اخرويشان بل دنيوی بقدر نافرمانی
بنصيبی رسانند يا راغبست بان بقدر ضرورت لابدی
كاركنی ملك ذوالمن وكار فرمايی ملك بدن شوند
وبرحض شرعی از تصرف زياده از قدر ضرورت عبوديت

از ونعم نجو شند و رضوان الله اکبر را رجحان دهند
وبتحصیل اجر واجرت اعمال جوارح وطلب حور وغلمان
جنان سرفرود نیاورند بسبب مراعات اوامر ونواهی او
تعم وتقدس بل مراعی دریافت مرضیات او علاجلا
واجلالا کردند تا خودرا بمقام رضوان الله اکبر رسانند
وچنانچه مشغولی وکامرانی از لذات دنیی فانی ایشانرا
از سلوک مسلک حق وحقانیات مانع نتوانست شد
لذات عقبی وکامرانی باقی او نیز ایشانرا از ادراک
لذة حضور وشهود محبوب ومطلوب حقیقی مانع نکردد
چنانچه در لطیفهٔ ذلک متاع الحیوة الدنیا اشارت
بدانست که از این زینتها ولذات دنیا همین مقدار
که بدان حفظ حیوة حیوانی کنی تا از حس وحرکت نیفتد
وکارکنی مولی وکار فرمایان او بعم از روح وقلب وعقل
وشرع را در کار است وهر مقدار زیاده ازین از متاع
دنیا در تصرف خویش اوری لغو ومخل یا ضال ومضل است
فی حلالها حساب وفی حرامها عذاب وچون که گوید
والله عنده حسن الماب تدبر نمای دریابی که اگر در
کارکنی مولی بروفق حکم منظور نتایج وعد ووعید
افتد که رجای بهشت وبیم دوزخ باشد از لذات
جنان بهره واز عذابهای نیران امان یابی ودر حقیقت

عبید جنان ونیران باشی خوفا وطمعا چنانچه حضرت امیر
مؤمنان عم در حدیث مشهور ما عبدتک طمعا فی الجنة
الحدیث تصریح بمنع ازان فرموده پس خبر در ترک دنیای
فانی وصول بمنافع اخروی باقیست وثمرهٔ ترک هر دو
وصول بمقام رضای یکتای بی همتا ومحو یافتن جمله ظلال
ومثال در تجلی نور جلال ووصول ببارگاه کبریائی لمن
الملک لله الواحد القهار که حسن ماب است ودر کریمهٔ
ءانبئکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم تصریح بخیریت
مستلذات اخروی بر مستلذات دنیوی بانکه لذات عقبی
مخلد وباقی ولذات دنیی فانی وازواج جنان مطهرند از
جمله دنسها وازواج دنیی مدنس اند بانواع خبایث ولطیفه
ورضوان من الله هم اشارة بدان تواند بود که چون رافت
ورحمت پروردگار بر مربوبین از حد فزونست بتحصیل هر
مرتبه که ایشانرا صیانت از مضار کند وموصل بمنافع ایشان
شود از ایشان بقدر ان تخلیه وتحلیه راضی گردد پس
یکمرتبه رضوان من الله در تحصیل اخرویات باشد پس نصیب
از رضوان من الله اهل اخرت دارند وفرد اکمل واعلای
که رضوان الله اکبر باشد ان مخصوص باهل الله واز ما سوی الله
لله کذشتکانست والله بصیرٌ بالعبادِ وحق تعم بصیر است
بتفاوت مراتب کمیة وکیفیة اعمال وافعال عباد وتفاوت

مراتب احوال ایشان پس هر یکی را بقدر صفای علم و خلوص
عمل مجازاة دهد و بقدر قابلیت تفضل بکرامت تفضل
سرافرازی بخشد الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا
ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ لاجرم انانی که میگویند ای
پروردگار و خالق ما اقرار داریم بربوبیت و معبودیت تو
و ایمان داریم بصدق وعد و وعید تو و تقصیری که در عبودیت
و ادای حقوق ربوبیت تو واقع شد از طریقهٔ نقص یا دانی
یا کسل یا ناتوانیست نه از نقص عقاید و ضعف ایمانست
پس در گذر از گناهان ما و حفظ کن ما را از عذاب نیران
که بسبب تقصیر عمل مستحق آن شده باشیم یا عذاب بعد
و خذلان هجران که از نقص کمال خلوص مستوجب آن یا شیم
متصف باین صفا اند که مذکور میشود الصَّابِرِينَ وَ
الصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ
صابرند اهل ایمان ایشان در مواظبت اوامر و اجتناب از
نواهی و صادقند در قول ربنا آمنا و قانتین در مواظبت
عبادات اند و منفقین اموال اند در ادای زکوات و مستغفرین
و بپوشندگان گناهان خویشند باسحار جهت غلبهٔ نور استغفار
خویش در اسحار ماحی ظلمات معاصی جهل و نادانی و عجز
و ناتوانی خویش میکردند و صابرین اند ارباب ایقان
ایشان در ثبات قدم در جادهٔ رضای بقضا و تسویهٔ حال

خویش

خویش در ملاقاة شدة و رخا و صادقین اند در دعوی بندگی
خویش در استغراق همه اوقات خویش لیلا و نهارا در
خدمت مولی و معبود حقیقی و قانتین اند در استدامت
ملازمة عبادات و التزام تصفیهٔ عادات خویش از توجه
بلا یعنی و تصور منهیات تا در کمیت و کیفیت عبودیت
کامل کردند چه قنوت را اهل لغة بملازمة طاعة تفسیر
کرده اند و کمال مرتبهٔ طاعة عبد مر مولای خویش آن تواند
بود که مذکور شد و منفق اند در صرف جمله عطایای مولی
از حواس ظاهر و باطن و جمله کارفرمایان و کارکنان
ملك وجود خویش و نقد عمر گرانمایه با جمیع ما انعم الله
علیهم از بقعهٔ آفاق و نسخهٔ صنع بیمن توفیق سوادخانی
نسخهٔ صنع علی ما خلق لاجله که شناخت فنون اسرار
صنایع ربانی و جلوهای انواع انوار سبحانی است در
مرایا و مظاهر عالم و عالمیان ظلمانی جه خلق عالم انشاء نسخه
معرفتناست و غرض از خلقت ادم و بنی ادم اکتساب سواد
خوانی نسخهٔ صنع آفاقی و انفسی و دریافت عظمت و جبروت
او از طریقهٔ جلوهٔ رأفت و رحمة او بقدر طاقت بشری
و مستغفرین اند در اسحار عالم آفاق که هنگام جمعیت
فیوض لیل و نهار و جلوهٔ اسرار ربوبیت نهان و آشکار است
در استدعاء عفو تقصیرات ناشئه از عجز مرتبهٔ بشری

غرض ادم

از ادای شکر عطایای ربوبیت یا نقص از ادای ان بقدر
مرتبهٔ اعلای بشریت وحرمان از وصول بمرتبهٔ ان از طریق
کسل یا غفلت وصابرین اند تشریف یافتگان بوصول بمرتبهٔ
عیان در تمکن در مرتبهٔ نیستی خویش الآن کما کان وناظر
بحق بر جلوهٔ جمله شیونات حق در عالم کون ومکان وزمین
وزمان وصادقین اند بلسان حال در قول صدق لمن الملك
لله الواحد القهار ولیس فی الدار غیره دیار وبیمن استجابت
دعای اللهم زین سری بمشاهدتك وروحی بمعاینتك قانتین اند
بمداومت شهود حق ومعاینهٔ اضمحلال وانعدام تعینات و
اعتبارات در وجود مطلق ومنفقین اند در صرف جمیع ما انعم الله
علیهم من الصبر والصدق والقنوت والانفاق الکاملة المکملة
المتجلیة بها الحق لهم برؤیتها من الحق ومستغفرین اند بلسان
حال خویش در استهلاك در شهود از ابتلاء بزلل وخلل
رؤیت تعینات شهود وشاهد وشهود بالاتحاد واوان
مبادی ظهور عامل در اعمال وفاعل در افعال در اوقات
ظهور اثار ربوبیت عارف بلباس ادای عبودیت از اوراد
واذکار واعمال چه حال عارف معاین طلب نجات از این
خطر ملازم احوال اوست ومجموع محاسن آمال ملازم حال
او ومن لطایف افاضات المفسر البیضاوی ان فی تلك
الایة حصر لمقامات السالك علی احسن ترتیب فان معاملته

مع الله اما توسل واما طلب والتوسل لها بالنفس وهو
منعها عن الرذایل وحبسها علی الفضایل والصبر یشملهما
واما بالبدن وهو اما قولی وهو الصدق واما فعلی
وهو القنوت الذی هو ملازمة الطاعة واما بالمال
هو بالانفاق فی سبیل الخیر واما الطلب فالاستغفار
لان المغفرة اعظم المطالب بل الجامع لها شهد الله انه
لا اله الا هو شاهد است خدای کما ینبغی ازلا وابدا بانکه
نیست معبود بحق وسزاوار پرستش الا او نعم وتقدس
والملائکة واولوا العلم قایما بالقسط وشاهد اند ملائکه
که مشرف الهی بتجلی نور یقین اند واز مطیعان با تمکین اند
واز زلل وخلل بحفظ صانع خبیر مصون واولوا العلم قایما بالقسط
وشاهد اند ملایکه واولوا العلم وشهود حق ودریافت
حقایقشان قایم بقسط ومراعات عدل در شهود مرتبهٔ وجود
مستعار خود وجمله ماسوی الله در نقطهٔ اعتدال برزخ وجود حقیقی
وعدم صرف وجسر ناممدود وهستی مطلق ونیستی مطلق بی نصیب
از جمله نصب واضافات تا نه خود را معدوم داند ونه موجود
ونیابد ماسوی الله را جز پرتوی از نور وجود لاجرم شاهد حقیقی
وشهود جز حق نتواند بود وبسیاکه کریمهٔ لا اله الا هو العزیز
الحکیم مؤید این اندیشهٔ ناقص تواند بود واولوا العلم که قایم اند
بقسط وعدل وبیمن دانش خویش از صراط مستقیم فاستقم

حنیفه

کما امرت اصلا منحرف نمیکردند مشهود ایشانست انکه
معبودی بحق جز اله العالمین نیست چه هر که از راه حق بدر
رفت بحق نرسد و انچه حق و حقیقه است مشهود او میکردد
پس ای اهل ایمان بغیب صادق باشید در قول ربنا الله
تا در دنیا از افت طاغوت امان یابید و در عقبی از فواید
ارباب شهود نصیبه یابید و ای ارباب ایقان در رضای
بقضا متمکن کردید تا بحسن فواید مقتضیات مولای
حکیم خبیر رئوف رحیم مشرف و مزین کردید و ای واصلین
بمرتبه عیان متمکن باشید در وقع تعینات شهود و شاهد
و مشهود لا اله الا هو زیرا که نیست معبود و مستحق فرمانبری
شما را ای عباد الله الا الله و نیست جاری کننده قضای
بر شما ای موقنین الا هو و نیست ظاهر و مظهر و مظهری الا الله
العزیز الحکیم صاحب قهر و غلبه است در نظر موقنین
در رؤیت جلوه معبودیت حق بر رؤیت تعینات آلهه باطله و
نموداری اوامر و نواهی عاطله طاغوتیان و در بصیرت موقنین
تجلی محاسن نفس الامری قضا و قدر ماحی تمیز اثار ظاهری
رخا و شدت و تعین ملاذ و راحات و بلایا و محن است و
در سریرت عارفین عزیز و صاحب قهر و غلبه است جلوه وحدت
ذات بر جلوه کثرات تعینات اسما و صفات و افعال و اثار
و حکیم است در نمودار ساختن جلوهای حقانی خویش در نظر

هر صنفی از اصناف مذکوره بل در نظر هر نفسی از انفاس
خلایق جلوه مناسب طور و حال ایشان و مناسب اصلاح
حال و مال ایشان چنانچه در مصدوقه الطرق الی الله
بعدد انفاس الخلایق بل در حقیقه هر نفس را در هر نفس
راهیست بحق ای طالب سلوک طریق نجات اولا از اول
سوره ارشاد بمسلک توحید و نزول کتاب نماینده حق
و باطل و اقسام وعد و وعید و طریق سلوک راه صواب
و حذر از خوف و خطران و بیان انکه جز حق هیچ کس و
هیچ چیز جلب منفعتی و دفع مضرتی از کسی نکند بل همه موجب
وزر و وبال و فساد حال و مال اند و اگر نه بقدر طاقت
ناقص نیز در صدد حسن تربیت ایات وی و کثرت فواید
بینات ان بکوشیم بطول انجامد و علی الجمله در کریمه
زین للناس حب الشهوات هم بیان حکمه نافعه در زینت
متاع حیوه دنیا و رغبت ناس بدان و هم خطر و مورد رغبت
بدان و زیاده از قدر ضرورت دران تصرف کردن نمود
تا از ان تمتع نافعه یابند و از اضرار ان پرهیز نمایند
و در یابند که عاقبت بخیر و حسن ماب رهین تحصیل
رضای مولی است نه پرداختن بما سوی چنانچه محلی
مذکور شد و در کریمه قل اؤنبئکم بخیر من ذلکم للذین
اتقوا الایه بیان ترجیح نعیم اخروی باقی که نصیبه پرهیزکاران

از مخالفت امر مولی در تصرف در نعم دنیا وکار فرمایی جوارح
وجمله متصرفات خویش در دنیاست. بر نعم فانی دنیوی
وترجیح تحصیل رضای مولی بر نعم دوجهانی وختم آیه
بکریمهٔ والله بصیر بالعباد بر تبه خلقتهم وکیفیه مراتب
اطاعاتهم وتمرداتهم فرموده تا همه را معلوم کردد که هر یک
از ایشان در نشاتین بهر مرتبه از مجازات ومکافات رسد
بر نتیجهٔ الاعمال لایق احوال خود رسیده ودر کریمهٔ الذین
یقولون ربنا اننا آمنا فاغفر لنا پس میفرماید که عباد الله
آنانند که میکویند ربنا اننا آمنا بوعدک ووعیدک
ومعبودیتک ومقرند بقدر معرفت بتقصیر در ادای
الجز حق عبودیت لاجرم بلطیفهٔ فاغفر لنا ذنوبنا
معذرت می طلبند وتبیین احوال طوایف مطیعین بکریمهٔ
الصابرین والصادقین لا بد میفرماید چنانچه مجملی از آن
سابقا بیان شد ودر کریمهٔ شهد الله انه لا اله الا هو والملائکه
واولوا العلم قائما بالقسط همه طوایف را مطمئن میسازند
که شاهد است خدایی که غلط برو روا نیست وملائکه
مقربینی که واسطهٔ در وصول بمعارف مناسب مرتبه ایشان
با ایشان جز خدا نیست وانبیا ورسلی که اولوا العلم قائما
بالقسط اند ومحرمان بارکاه کبریا وشاهدان جلوهٔ جمله
آثار وافعال وصفات از ذات کبریایی واسطه ارض وسما

وبن

وبن وسا وزلال بر دیقین در کام جان همه میریزد تا آنچه
بهم زلل وخلل اوهام وخیالات مامون کردند ودر مصدوقهٔ
لا اله الا هو العزیز الحکیم بحر توحید مواج میسازد تا جمله
خس وخاشاک ماسوی از بحر وجود برکنار افتد وبحکمهٔ
کاملهٔ نقوش شئونات منشاء اعتبار افتد فاعتبروا
یا اولی الابصار ولا تغادروا النشاه تا مبتلا نکردید
بخمار ان الدین عند الله الاسلام بساکران اندیشه مناسب
افتد که حقیقهٔ دین نزد خدای اسلام است که تسلیم خویش
وجمله امور خویش بخدای باشد ووفای بعهد الست که
معنی استسلام است واکرچه در عالم خلق اقرار بکلمهٔ
توحید ورسالت وولایت است چون روح این کلمه جز حق
را اطاعت نکردن وبیروی ان پیشروان وراهنمایان در
اطاعت کردنست ولیکن هرکس بقدر طاقت ومرتبهٔ
خویش لاجرم دین عامهٔ عباد الله پیروی رسل است وتسلیم
خویش بحق در اطاعت اوامر وبراءت از نواهی وادای دین
مولی بجزج جوارح ومال خویش است بر وفق امر او ونعم
دین ودیانت ایشان واستسلام ایشانست ودین و
دیانت خواص ورضای خویش بروفق رضای حق داشتن است
در وجود وجمله متعلقات وجود مستعار خویش ودین
واسلام خاص الخاص ادای جمله دیون خویش است از وجود

وجمله متعلقات وجود مستعار ومحو نمودن ذات وجمله
صفات وافعال واثار خویش در ذات کبریا وصفات
وافعال واثار مولای مدین ورؤیای صادق کل شیء
یرجع الی اصله ورؤیت صحیح اشیا از خویش وغیر کما هی
وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ از کتب سماوی آفاقی
فارق حق وباطل وکتب نفسی از عقول ونفوس مدرک
کلیات وجزئیات ومیز خیر وشر ونفع وضر اِلَّا مِنْ
بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ واختلاف نکردند مأمورین
باطاعت احکام شرایع در شرایع متین وکتب مبین الا
دانسته چرا از طریقه عداوتی که بایکدیگر داشتند تزییف
شرایع یکدیگر کنند بعد از آنکه بهمین عقل وعلم خدا داد دانسته اند
حقیقت همه آنها ولزوم عمل باحکام هریک در عهد خود
واز آن بود که انانی که حقانیت برایشان غالب بود
مصدوقه لا نفرق بین احد من رسله فرق نگذاشتند ما بین
رسل وکتب نازله از حق در آنکه احکامشان همه حق است
ونازل از حق است وبموجب کریمه وفضلنا بعضهم علی بعض
بمزید حمل فضایل وحکم الهی وتربیت وتکمیل نفس مقدس هریک
بفضل انبیا ورسل بل جمله عباد الله بل جمله خلق الله بعضی
از بعضی تفضیل دریافتند واکسیر حقانیت ایشان را از
غش تعصبات نفسانی پاک ساخته باهمه برونق حکمت ربانی

ورضای

ورضای سبحانی معتقد گشتند واختلاف نکردند مأمورین
به پیروی عقل صحیح وتمیز صریح در حسن منافع مقتضیات
عقل ومرتبات روحانیات در دار الخلافه نسخه جامعه
وجود انسانی وقبح مضار مقتضیات طبع وروح حیوانی
از غلبه میل بماکولات ومشروبات از قدر ضروری کارگیتی
روح بسبب میل تن پروری مقتضی تولید وتقویت
شهوات ردیه واخلاق رذیله واخلاق بهیمی از رغبت
باضرار وانبعاث اشرار زیاده از انچه جهت حفظ وحراست
بدن در کار است واخلاق شیطانی از مرآت ونحو هم
الا بعد از علم وتمیز خدا داد دریافت مراتب نفع وضر همه بقدر
مرتبه خویش چه حکمت کامله ربانی در نسخه جامعه انسانی
بسبب آنکه مظهر کل وهادی سبل تواند شد وجبلتش
مجمع الاضداد کرده تا مظهر لطف وقهر وعفو وانتقام و
نحو هم تواند شد وتعلق او بظلمانیات بدان حکمت مقرر گشته
که اگر بسبب غلبه مقتضیات روحانی مظهر نوریت وحکمت
وسبوحیت وقدوسیت ورافت ورحمت تواند شد
بسبب اعتدال امتزاج مقتضیات جسمانی با مقتضیات
روحانی مظهر اجتماع تجلیات قهر وحدت سبحانی وحدت
غلبه سلطانی نیز تواند شد لاجرم از آن جهت که حکمت
ربانی در وجود انسان رغبت بغذا ونسا ودیگر مرغوبات جسمانی

ومیلهای طبیعی ظلمانی بنو داد کرده که بدان حفظ تن
وتحصیل نسل وحفظ نوع خویش کنند وبمواظبت باشغال
وافعال در حسن نظام ملك خدای دخیل افتند ودر تحصیل
وکد وتحصیل علوم حسنه وصنایع وارتکاب اعمال مستحسنه
ملکوتیان عالم خدای را در وجود خود وغیر ترتیب وتکمیل
تکمیل فرمایند لله وخالصا مخلصا لوجه الله عباد الله کار
افتند جمله اعمال واشغال جسمانی وهمه مرغوبات نفسانی
ومیلهای طبیعی اعمال واشغال ومرغوبات روحانی کردد
وجمله کارکنیها وغرس در این عالم فانی او کارکنی پروردگار
وثمر اثمار اخلاق حمیده همیشه برقرار کردد ومن یکفر
بایات الله فان الله سریع الحساب حکمه کامله مربی
مشفق بر این لطایف وبدایع مذکوره وانواع حکم ومصالح
مما لا یعد ولا یحصی سلوك طریق نجات وخلاصی از کید
اعدا به عباد خویش نموده تا بر تشبث بان هیچ دشمن بر
ایشان ظفر نتوانند یافت وحجت بر کمراهان وکجروان تمام
فرموده لاجرم هر که نظر باغوای طاغوت دانسته از ان
ایات باهره وحجج ظاهره پوشیده طریق حق بگذارد وبمسالك
باطله در اید پس بدرستی که الله تعالی سریع الحساب
وسرعت محاسبه از ان زیاده تصور نتوان کرد که ان نابکاران
مقارن نظر از حق پوشیدن بکارکنی طاغوت مبتلا کردند

وحق نظر رحمت از ایشان باز دارد وان ناسپاسان را
بطاغوت باز کذارد تا بد وبدکردار شوند وجمله حرکات
عمل ناشایسته ایشان در نشأتین مقرون بعمل ملازم
حالشان کردد مقارن فعل بد وبسا سبب ان مجمع
شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم حی
قال سبحانه واولوا العلم ولم یقل واولوا الایمان فان
شهادته بالتوحید لنفسه ما هی عن خبر فیکون ایمانا ثم
انه عز وجل عطف الملائکة واولوا العلم نفسه بالواو وهو
حرف یعطی الاشتراك والاشتراك هنا فی الشهادة قطعا
ثم اضافهم الی العلم لا الی الایمان فعلمنا انه اراد من حصل
له التوحید من طریق العلم النظری او الضروری لا من
طریق الخبر کانه یقول وشهدت الملائکة بتوحیدی العلم
الضروری من طریق التجلی الذی لهم العلم وقام لهم مقام
النظر الصحیح فی الادلة فشهدت بالتوحید کما شهدت
لنفسی واولوا العلم بالنظر العقلی الذی جعلته فی عبادی
... شهد الله لم یزل ازلا انه لا اله الا هو ثم املائکه
بذا شهدت انه لا اله الا هو واولوا العلم کلهم شهدوا
انه لا اله الا هو افضل ما قلته وقال به قبلنا لا اله الا هو
فان الله سریع الحساب بح ای یحاسبه بالعقاب سریعا
فی الدنیا عاجلا بان یعاقبه بقسوة القلب وسواده

والبعد عن الحق ونسيانه واستيلاء الشيطان و
سلطانه واجلاء بان يعذبه بعذاب الحجاب وشدة العقاب
نبيه شهد الله انه لا اله الا هو ان الله تعالى كان بذاته
وصفاته عالما وعارفا كما ينبغي منه لنفسه فشهد بنفسه
وقبل القبل وكون البعد وكون الكون ثم خلق الملائكة
وكشف لهم ذرة من نور قدمه فاقتبسوا من نوره نورا
فابصروا به اثار افعاله القديمة فشهدوا به بوحدانيته
وازليته وسرمديته ورسمهم في العبودية لا حقيقتهم
في الربوبية فرضي الله تعالى عنهم الرسم ورسمها لا حقيقة و
وصفا ثم خلق الانبياء والاولياء وابرزهم انوار جلال
ذاته في مصابيح ارواحهم قبل الاجساد بالفي الف عام
فنظروها بنوره الى جمال جلاله وتحيروا في كنه عظمته و
كبريائه وجبروته وعجزوا عن ثنائه وعن وصفه وشكره
لنفسه فخاطبهم الحق بنعت تعريف نفسه لهم فقال الست
بربكم قالوا بلى بلى شهدنا فشهدوا بعد اقرارهم في محل
الخطاب فشهادتهم رسم التعليم لا من حقيقة رسم القديم
والفرق بين شهادة بني ادم من اهل العلم والملائكة
ان الملائكة شهدوا من حيث التعيين واولوا العلم من
حيث المشاهدة وايضا شهادة الملائكة من رؤية العظمة
وشهادة العلماء من رؤية الجمال لاجل ذلك يتولد من رؤيتهم

الخوف ومن رؤية العلماء الرجاء وايضا شهادة الملائكة
من رؤية الافعال وشهادة العلماء من رؤية الصفات
وشهادة العلماء بالتفاوت فشهادة بعضهم من المقامات
وشهادة بعضهم من الحالات وشهادة بعضهم من المكاشفات
وشهادة بعضهم من المشاهدات وخواص العلماء يشهدون
به بنعت ادراك القدم وبروز نور التوحيد من جلال
الوحدانية فشهادتهم متفرقة في شهادة الحق لانهم في محل
المحو من رؤية القدم وقال ابو يزيد واعجب ممن يذكر الله
وهو متصف بشيء من صفاته وقيل للشبلي لم تقول الله
ولا تقول لا اله الا الله فانشد شعر سع شمس تغالب فقدها
بثبوتها فاذا استحال الفقد ماذا الغلب ثم قال
وهل يبقى الاما يستحيل كونه وهل يثبت الاما يجوز فقده
ان الدين عند الله الاسلام الاسلام الرضا بمراد الحق
وامضاء قضائه وقدره بنعت استقامة السر في الباطن
وقلة الاضطراب الظاهر ووجدان لذة المحبة وقت
نزول البلاء والمحنة وقال ابو عثمان ان الدين مما سلم
لك من البدع والضلالة والهواء وسلمت فيه من الرياء
والشهوة الخفية ورؤية الخلق وتعظيم الطاعة وقال
الامام الهمام الهمام جعفر الصادق عليه السلم لم يكن اسلام
العبد على معرفة النعم من الله والتوكل عليه والتسليم لامره فهو

علی اسم الاسلام لا حقیقته فان حاجوك پس اگر خصومت کنند
با تو ای محمد اهل ملل و احتجاج باطل با تو کنند یهود و نصاری
و جمله جاحدین و مشرکین فقل اسلمت وجهی لله پس بگو
در جواب ایشان تسلیم کردم تمامی وجه و توجه خود را بخدای
و روی دل و عقل خود را بحق کرده استسلام اختیار کردم که
بهر چه امر و حکم پروردگار باشد در جمیع امور کارکن او فرمان
و خود و جمله ماسوی الله از کار فرمایی خویش معزول ساختم
ومن اتبعن واتبعن و پیروان من همین کردند وقل
للذین اوتوا الکتاب و بگوی مر یهود و نصاری که اهل
کتابند والامیین که جمله امم باطله باشند از مشرکین
و گفته اند که چون امی یعنی عامی بود جمله عرب جاعق که از اهل
کتاب باشند و با حکام کتابی از کتب سماوی عمل نکنند اطلاق
امی بر ایشان کنند ءاسلمتم ایا شما نیز اطاعت امر حق و پیروی
ده دوان حق میکنید استفهام است بمعنی امر فان اسلموا
فقد اهتدوا پس اگر اسلام اوردند و امر حق را انقیاد
کردند پس راه یافتند بمقصود و از بادیه هلاکت سالم
برامدند و بوصول بمقصد اصلی فایز گشتند وان
تولوا و اگر اعراض از اطاعت کردند و تسلیم امر پروردگار
نکردند فانما علیك البلاغ پس بر تو یا محمد همین پیغام
رسانیدنست و بس والله بصیر بالعباد و حق تعالی

بصیرست بعباد و مراتب هدایت و غوایت ایشان و اگر
بعد از در یافت خطاب عام این آیه که عبارت از انتفاع خطاب
خاص ان نیز بهره خواهی بیابی که بعد از تدبر در این اندیشه
ناقص ترا نصیبی از ان روزی گردد فان حاجوك
پس اگر منازعت نمایند با تو ای خلیفه خدای در روی زمین
و مخلوق از اب و طین و مقتضیات روحانیین و جسمانیین
تبعه وجود تو و مقتضیات روحانیات و جسمانیات
عالم افاق از ملکوت السموات والارضین و اشخاص
ملکی ایشان از هیاکل افلاك و انجم و اشخاص عناصر
و موالید در انکه ملکوتیان بزبان حال بتو گویند که
ما شرفای مطاعیم و ملکیان کارکنان مطیع اند
ای کارکن لطیف خبیر و کار فرمای قوم اسیر باید همگی
این طبقها را در کار ما کنی و ملکیان متقاضی این کردند
که روحانیانی که صانع قدیر مجبوس ما کرده تا مد بر و حاکم
و مربی باشند باید همگی فیوضشان در تنظیم و ترتیب
ما صرف نمایی فقل اسلمت وجهی لله پس بگوی ای
کارکن با او کار فرمای ایشان تسلیم کرده ام روی دل
و جان کار فرمای ملك وجود خویش مر خدای و بموجب
امر جهان و جان مطاع او کار فرمای ملك وجود خویش
و جمله محکومان خویش در عالم افاق و انفس بقدر نصیبه

منصب خلافت در ملک خدای میکردم و بموجب نهی
او ناهی میکردم چه اگر بمقتضیات شما ای روحانیان
بتمامی در کار افتم عالم طبع مختل گردد و در مرتبهٔ خلقت
خویش محبوس مانده از عروج بمعارج مجد و نهایت ترقیات
خویش محروم گردید و اگر تابع مقتضیات طبع بتمامی گردم
از انواع فیوض روحانیات عالم و آدم بی نصیب افتد
وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و بگوی مر روحانیان را که
نازل شده بر ایشان آیات حکمت ربانی و علامات قدرت
سبحانی که از آن دریابند بقدر مرتبهٔ خدا داد خویش
اسرار کون و مکون وَالْأُمِّيِّينَ و بیسوادان نسخهٔ صنع
و بیخبران از بدایع قدرت و لطایف صنعت که ساکنان عالم
طبع ظلمانی و محبوسان عالم صور جسمانی باشند أَأَسْلَمْتُمْ
آیا شما تسلیم میکنید خویش را بکارکنان حق و در میآیید
باطاعت امر حق تا همه بر وفق رضای ملک مختار تمام عیار گردید
و فرموده اند استفهام است بمعنی امر و لیکن در این مقام
فرقیست میان مخاطبین عالم آفاق و انفس چه در این
خطاب و امر بجاحدین و متمردین بعالم آفاق چون از ایشان
نصیبی از تمیز و دریافت حواله شده نصیبه از مجازات
اطاعت و تمامی مکافات جحد و معصیت بدیشان منسوب
و حوالت است و مجازات و مکافات کارکنان عالم انفس بکار فرمای

عالم انفس راجست چه بدان شاید که دیت تقصیر و اضرار غیر
ذوی العقول بر عاقله است که مالکان ایشان اند مجازات
و منافع اعمالشان نیز نصیبهٔ کارفرمایان ایشان است
فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا پس اگر بسبب استسلام
کارفرما و قوت اسلام او کارکنانش براستی و درستی
بکارکنی حق در آمدند پس بتحقیق هدایت یافتند بوصول
بمقصود از خلقت خویش و واصل شد کارفرمای ایشان
بشرف وصول بمقام رضای مولای خویش وَإِنْ تَوَلَّوْا
و اگر با قوهٔ اسلام کارفرمای و عزیمت قوی جوارح و قوای
ظاهر و باطن شخص با ادوات بیرونی موقوف علیه ادای عبادتی
از عبادات بسبب نقص خلقی یا ورود امراض و عوارض
عاجز اند فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس بدرستی که بر تو
همین رسانیدن عزیمت صادقه است در ادای هر عبادت
با ادوات موقوف علیه ادای آن و بس پس اگر بسبب عجز
و ناتوانی خلقی یا حادثه و آفتی عارضی ادوات مؤدا نشود
یا نتواند بر عبد مکلف حجتی نیست وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
و لا یکلف الله نفسا الا وسعها قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ
چون جملهٔ تاییدات ربانی و خطابهای فرقانی چنانچه
برسول خاتم شده بهمهٔ امت او نیز شده اگر مقارن تلاوت
این دو آیه گوید این اندیشه نماید رجای آن هست که

مطلب یگانه نباشد بگوی ای طالب رستکاری و محتاج
بمددکاری بار خداوند وای مالک الملک تُؤْتِی الْمُلْكَ
مَنْ تَشَاءُ میدهی هر ملک که خواهی بهر که خواهی و نخواهی
الا انکه بهبود خود را خواهد و بهبود خود نتواند خواست
الا انکه ترا خواهد و غلبهٔ خواهش ترا و را از خواهش نفس
و هوا باز دارد و بیمن ایمان بغیب وعد و وعید صادق تو
طمع بر نتایج وعد کاذب طاغوت بکارد و از وعید باطل شان
بیم ندارد پس نظر عنایت تو بیمن ثبات ایمانشان لحظه
بلحظه سکون و اطمینان قلبشان زیاده کرداند بمصدوقهٔ
وانزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم
ولله جنود السموات والارض از مظاهر لطف و قهر و کان الله
علیما بالسر والعلانیه للمؤمنین والمنافقین والمشرکین
حکیما علی طریق مجازاتهم و مکافاتهم لیدخل المؤمنین و
المؤمنات جنات الاربعة جنة الذات وجنة الصفات
وجنة الافعال وجنة الاثار التی من تحتها الانهار العلم
والعرفان والعشق والعیان لاجرم انکر از تو شد و اگر
خواستی ملکش را بتصرف او دهی تا کجا اگر در سلوک
طریقهٔ رستکاری در کار باشد و از رهزنی طاغوتیان
مصون افتد و کارکنی جوارح او که کارکنان ملک وی‌اند
جز بفرمایش روحانیان و مقتضیات ترقیات ملکوتیات

تبیین جز در جهت رضا
ورزیستان طاغوت

وی نباشد و ملکوتش کارفرما و کارکن نباشد الا بر وفق
مقتضیات جبروت موصل فیوض جامعهٔ لاهوتی بعالم ناسوت
وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وانتزاع میکنی ملک و حکم رانی
هر که را خواهی از ملوک او و هر چند مقتضیات طبیعی شخصی
غالب باشد یا مشتهیات نفسانی او غلبه کند بیمن حفظ تو
مقتضیات طبیعی زیاده از قدر کارکنی مولی و تکمیل روحانیات
حکم خویش بر شخص جاری نتواند کرد که خرج تمادی شود
یا بغلبهٔ خواهش نفس در معصیت افتد و نیز انتزاع میکنی
حکم رانی غدار نابکاری را که والی امر خویش طاغوت کرده
روی از کارکنی خدای و پیروی رسول گردانیده باشند
از توفیق یافتن بعمل خیری و کار فرمودن جوارح خویش
در آن عمل خیر اگر بر سبیل اتفاق او را میل بان عمل عارض
شود چنانچه نابکاری بطمع دنیایی باعث قتل مؤمنان
یا نهب و غارت مؤمنه بندکان خدای حرفه خویش کرده
باشد و از قساوت قلب و اغوای شیطان بدان مشغوف
باشد اگر بتقریبی ارادهٔ ساختن مسجدی یا رباطی یا عمل
خیری دیگر کند توفیق نیابد و جوارح او در ارادهٔ آن
عمل او را فرمانبرداری نکنند وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وعزیز
میکردانی هر که را میخواهی تا قهر و غلبهٔ تایید تو طریق اقسام
مذلتها و خواریهای دنیوی و اخروی و صوری و معنوی

مناسب حال و مقام او مسدود میکرد اند وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ
و خوار و بیمقدار میگردانی هر که را میخواهی و نخواهی عزیز
الا آنکه نیکخواه خود و مسلمانان باشد و نسازی ذلیل الا
آنکه بدخواه خویش و عباد الله باشد بِیَدِكَ الْخَیْرُ و اجرای
جملهٔ این احکام متناقضه و آثار متضاده از جلوهٔ قدرة
کاملهٔ تو در عالم خیر محض و محض خیر است و هر شر و فسادی
که در عالم نمودار است از نواقص کوته نظری و کجروی عالمیانست
جز الخیر نظر کوته بینان از جلوهٔ این اسرار غیب درین عالم
کون و فساد پرشر و شور در توانند آمد آن تواند بود
که چون غرض از خلقت عالم جلوهٔ نسخهٔ جامعهٔ آدم است
و جامعیت مظهر جز بنمودداری جمله صفات متضاده از
لطف و قهر و عفو و انتقام و نحوهم صورت نه بندد لاجرم
حکمت کاملهٔ صانع جز اختیار فعل و ترک و ارتکاب
خیر و شر و ایصال نفع و ضر بد و داد و اورا مامور بارتکاب
خیر و ایصال نفع و ممنوع از ارتکاب شر و ایصال ضر ساخت
تا بمیزان امتناع نفس از منهیات و جبرش بر ارتکاب اوامر
و مجاهدات بلیغ اختیار خویش را در جمیع امور موافق
اختیار مولی و کارفرمای خویش کردن که توفیق عبادت
از آنست از اصناف موجودات ممتاز کرده لاجرم با اقتدار
بر جبر عباد بر ارتکاب خیرات و اجتناب از شرور ایشانرا

مجبور

مجبور ندارد و فعل و ترکشان در اعمال باختیار خودشان
گذارد تا بدین حکمت باختیار خویش ارتکاب مصالح خویش
و غیر کند و اجتناب از مفاسد و اضرار بخویش کردن
ماجور تاجر و مجازات عظیم گشته از جمله مخلوقات که طوعا
و کرها مطیع اند و بمقتضای خلقت در کارگنی خویش مجبور
ممتاز گردد و بسر خلقت خویش آگاه گشته از سر ختم این
آیهٔ کریمه بقول انك علی کل شیء قدیر دریابد که با اقتدا
خالق رئوف رحیم بعدوم ابتلاء او باین مخاطر و مهالك
حکمت در ابتلای او چیست و تواند بود که حکمی از
حکمتهای لطیف جبر و نکتهٔ از نکات آیهٔ کریمهٔ تُولِجُ
اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ آن باشد که
بنده آگاه ببدایع صنع آله جل سلطانه بگوید که یکی از
لطایف حکمت کاملهٔ تو ای صانع بصیر آنست که چنانچه درج
کرده در عالم حس و صورت شب را در از ورده در روز
و در اورده روز را در شب در فصول اربعه سنه
درج کردنی و در آوردنی حسی و صوری درج کرده و در
آورده در عالم عقل و معنی شب ظلمانی تعینات و تشخصات
را در روز نورانی تجلیهٔ نیر اعظم و نور الانوار سبحانی تا
جمله عالم و عالمیان نمودار گشته درج کرده و در آورده و جلوه
داده نور تجلی ذات کبریا و حقیقة الحقایق را در شب ظلمانی

تعینات وتشخصات تا سر الاسرار اشکارا شود تخرج
الحی من المیت وتخرج المیت من الحی وان مالک الملکی
که بیرون می اوری در نظر حق بین عارف بجلوه حقیقة
الحقایق هستی مطلق را از نیستی تعینات وبیرون اوری
نیستی تعینات مظاهر را از جلوه شئونات ظاهر وترزق
من تشاء بغیر حساب وروزی میکنی هر که را میخواهی بغیر
حساب چه بموجب حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف الحدیث از اکه بفضل ورحمت خود خودشناس
وخدای شناس کردی محبوب تو شد ولمصداق وقرفاذا
احببته کنت له سمعه وبصره ولسانه ویده فبی یسمع
وبی یبصر لحق بیند وشنود وچون بحق بیند جز حق نه بیند
وچون بجز حق نه بیند وشرف خطاب بی یبصر یمن محو هستی
اعتباری در جلوه حقیقة یادی نعم وتقدس یا وخطاب
ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی کردد واین روزی
بحسابست جز [illegible] بی نهایت حضرتستان بارگاه ذات ومجاز
دیگر نیکوکاران ومطیعان در دنیا وروزی ایشان
از اعمال حسنه هر چند زیاده باشد بمصداق وقد من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها الی سبعمائة ویزید لمن یشاء
معدود وفانی است ودر اخرت محدود است بحور وقصور
واقسام نعیم جنت واگر چه ابدیست وجز قمار بازان

قمار

قمارخانه عشق وو در باختگان هستی خویش وهر دو جهان و
قاعدان عند ملیک مقتدر را نصیبه از روزی حساب نیست
برون از حد
وتواند بود که بعد از تدبر در اخر مفسرین رضوان الله علیهم
در این کلمات مجید بیان فرموده اند وعبور بر فقراتی که
این نادان تا الی ان کلمات جلیل بقلم اورده مقارن تلاوت
ان باین اندیشه نیز جمله فقرات از امؤید ومبین یکدیگر
سازند قل اللهم مالک الملک بگوی ای محمد ستمکار
وای پیر ونیکوکار او بامر پروردگار بار الهی عطا میکنی
هر نصیبه از ملک خود بهر چه خواهی هر مخلوق خویش را
هر مرتبه تصرف در هر چیز خواهی میدهی مثلا نباتات
مملکت جمادات وحیوانات را ممالک نباتات وانسان را
جمله این ممالک با دیگر ممالک عطا فرموده که حکم رانی
هر یک در مملکت خویش بقدر قابلیت خدا داد تواند
واگر نیکو تامل کنیم راه حکمرانی جمله این سلاطین بریکدیگر
بحسب تفاوت مراتب در جبلت وخلقت همه انها مکنون
فرموده چه در سر خلقت ظن جمادی بکار کنی روح نباتی
وروح حیوانی وانسانی سیر وسلطنت وحکمرانی در همه
این ممالک مکنون ومستور است وطبع لطیف جمادات
را که از عالم ملکوت بعالم ملک فرستاده سلطنت و
حکم رانی سفلیات عالم ملک باو کرامت فرموده با قابلیت

حمل روح نباتی وحیوانی بل کارکنی لایق روح اقدس انسانی
فرستاده نبدلیل شهود جملهٔ این مراتب ازاو چون حکمت
کاملهٔ ربانی مقتضی بروزان افتد چه هرگاه متاعی از
دکانی برآید معلوم شود که دراو جهر مکنون بوده وهمچنین
نباتراجانا جمله ملك جمادی بحسب ظاهر مسخر است وتصرفش
درو ظاهر خواص تصرف در ملك حیوانی نیز درو مضمر
ومستور است بدان دلیل که بالاخره مادهٔ اصل حیوانات
که نطفه است وجزء اخر علت موجدهٔ ایشان غذاست که
اصل ان از نباتات یا متولد از نباتاتست وجزء اخر علت
مبقیهٔ حیوانات است نیز از نباتاتست وهر تصرف که
در استکمال این مواد درکاراست بحکمت کاملهٔ رب
الارباب ومسبب الاسباب از خواص سلطنت روح
نباتی در ایشان نمودار میگردد وبرین قیاس است حال
حیوانات که حکم وتصرفشان در ممالك جمادات ونباتات
که فرود مرتبهٔ ایشانست ظاهر است وبیك نحو تصرفشان
که قابلیت تصرف بالقوهٔ ایشان باشد چنانچه مذکور شد
در مرتبهٔ فوق خود که انسانست هست ولیکن تصرف
این سلاطین سبحانی وحکم رانی این حکام ربانی در ممالك
مخصوصهٔ ظاهره ومستورهٔ خود وغیر بنحوی است از لطافت
وحکمت که ادراك چگونگی تصرفشان بر اولوا الالباب

وازکیا

وازکیا نیز مخفی است باانکه تصرفشان بدیهی است چه لطیف
خبیر مثلا جانان تصرف در جمادات داده که بابداهت
انکه خاك نمك وسنك یاقوت وفیروزه واب مروارید
میشود هیچ محقق ومدقق نداند که چون میشود وبا انکه
در نظر حس همه بینند کان کندم وجو وکل وگیاه واشجار
وازهار واثمار از خاك برایند وپیش چشمشان برخود
بالند ودر هر چند روز خلعتی دیگر پوشند ونامی تازه
کیرند ورنك وبوی وخاصیتی دیگر پیدا کنند تا هر یك
بکمال مرتبهٔ خود رسند هیچ حکیمی باریك نظر وهیچ
دانایی از همه چیز باخبر پی بچگونگی سیر وکیفیت ترتیب
ان اثار نبرده ونبرد سبحانه وتعم عما یقول المشرکون وکنه
ذاته عما یعلم المؤمنون وعن کل ما یعلم ویفهم ویذکر
در نظر تو خاك غذا ودر هیکلت غذا رك وپی وگوشت
واستخوان وصفرا وسودا وخون وبلغم کند اما ندانی
چون کند در حضور تو در دیك خاك طعمهای گونه
گون ریزد وتو نه بینی واز خم افلاك الوان مختلف
بر صفحهٔ خاك بیند وتو ندانی برك وبار از یك خار و
نوش وشیرین از یك تاك پدید اورد وپود وتار
از یك رشته نمودار سازد انه لطیف لما یشاء این معنی
داد ورمزی از رموز امر به قل اللهم مالك الملك اشاره

بدریافت این لطیفه تواند بود وکریمهٔ تُؤتِی المُلکَ مَن تَشاء
وَتَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشاء وَتُعِزُّ مَن تَشاء وَتُذِلُّ مَن تَشاءُ
نیز ازلمدای رمز پکانه نیست که دراغاز نقل قُلِ اللّهُمَّ
مَالِکَ المُلکِ مرقوم شده سبحان الله مَالِکِ المُلک که بحکمه
کاملهاش که ازهمان راه که عطا فرموده انتزاع نیز تعبیر کرده
مثلا چون مملکت جماد بتصرف قوهٔ نباتی داده سلطنت
وحکمرانی اورا بروجاری ساخت انتزاع مملکت حکمرانی
طبع ازطبع بدان سبب شد که روح نباتی خاک واب
بالطبع مایل بمرکز را بتسلط روح نباتی باوج وسمت رفعت
حرکت میفرماید وچون سلطنت ممالک جماد ونبات
بروح حیوانی تفویض شد هم ان مایلان بپستی وهم
ان زمین گیران وپابرجایان ملک هستی را بتسلط
خلقی روح حیوانی بایشان جبرا ازجای خویش برکند وبجر
قسری بهرجای خواهد برد وان صایم الدهر جماد را افطار
فرمایند وان قایم اللیل نبات را بربستر راحت خوابانند
وچه بوالعجبیست که ازهمین راه که انتزاع ملک طبع ازسلطان
طبع ومملکت نبات ازروح نباتی شده بود منصب حکمرانی
طبع درمملکت نباتات وتسلط روح نباتی دردار السلطنه
روح حیوانی مقرر میگردد چه همان خاک وآب افتاده مغلوب
بحکم غلبهٔ حشا داد وخلعت مجدد تصرف وحکمرانی درعالم

نباتات کند وسربلند بها یابد وان بی بضاعت بالفعل
بیمن قابلیت بضاعات کاملهٔ بالقوهٔ خلقت خویش پر مایه
وکثیر البضاعه گردیده گاه شاخ وبرگ سایه گستر وگاه ازبهار
خوشبوی وخوش نظر وگاه میوه وثمر گردد وبسیا که از
فیض سفر ازسر کار ولطایف پنهان واشکار باخبر گردد
بیمن نزول دار الخلافهٔ انسانیت وبهمین نظر ودیگر نظرهای
لطیف سیر عطایا وانتزاعات حکیم خبیر کن تاگونه گون اسرار
صنایع وبدایع برتو مکشوف گردد وبعون الله وحسن تائید
جه بازتبدبر توانی دریافت که درهمین عطا وانتزاع عز و
ذل نیز تعبیه است که اربابِ عطایا عزیزانند وفرمان روای
ملک بحکم مالک الملک وارباب انتزاع ذلیلان مسخر
کارفرمایان وازهمین راه ذل ذلیلان همگی عزت عزیزان
باراورد چه ازهمان راه فروتنی وفرمان برداری وزیستی
غنایم ملکت داری وفرمان روایی وسروری می یابند
چنانچه مذکور شد فتبارک الله احسن الخالقین بِیَدِکَ الخَیر
واین مذکورات همه منوط بید اقتدار پروردگاریست که
هرچه او میکند وکرده وخواهد کرد همه خیر وصواب است
چه حکیم خبیر وصانع بی نظیری که انتزاعش عین عطا ودلش
عین عز باشد همه کردهای او حسن وهمه افعال او خیرات است
اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیر قادر برکمالی که هرچه خواست وخواهد

بهمکه وهرچه خواست وخواهد دهد چنانچه بر حکمرانی و
مملکت داری سالك افزاید وازقدر ومرتبه وحکمرانی و مملکت
داری مملوك کاسته نکردد چه اگر اجزاء لطیفهٔ شجره
اجزای خاکی وآبی مخلوط بخویش بجانب علو برند اجزاء
کثیفهٔ شجره را اجزای آبی وخاکی بجانب سفل وطرف مرکز
خاك کشانند وریشه بهر طرف از اسافل راه یابند برند
بلی در مرتبهٔ مملوکیة جمادات مر روح نباتی بر مالکیة و
سلطنت او که در مرتبهٔ جمادی داشتند افزاید چنانچه
مذکور شد محقق است که بر هر شیٔ صاحب نهایت اقتدار است
تولج اللیل فی النهار وتولج النهار فی اللیل وچنانچه حکمة
کاملهٔ خود شب ظلمانی عالم ملك در روز نورانی وروز
روشن او در شب تاریك او در آورده بلطف شامل خود
در عالم ملکوت شب ظلمانی غذای حیوانات که قابل حمل
پرتو نور پاك روح حیوانی نیر اعظم روح انسانی بود در
روز روشن وجود حیوانی وانسانی در آورد وروز روشن
روح حیوانی وانسانی در شب ظلمانی نطفهٔ ایشان در
آورد که چون بقدرة کاملهٔ خویش آن نطفه را در عوالم ظلمانی
مضغیئة وعلقیئة ولحمیة وعظمیة سیر فرموده قابل
تعلق روح بدو شد نیر اعظم روح حیوة بخش را در وی در آورد
یا در شب نیستی حقیقی تو بروز هستی حسی در آورد ودر روز

هستی

هستی حسی تو شب نیستی حقیقی در آورد وبدین نسق
این شب وروز حقیقی نفس الامری در یکدیگر در آوردی
وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وبیرون می آوردی جمله زندگان را
از مردگان چه جمله حیوانات از نطفه بر آمدند ونطفه
از لقمه وطعمه ولقمه وطعمه از نبات ونبات از خاك واب
که مردگان بساط جمادیت اند که حکمة کاملهٔ رب الارباب
ایشان را حیوة بخش ومظهر ربوبیت کرده وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ
مِنَ الْحَيِّ وبیرون می آید بحکمة تو مردهٔ فضلات از
زندهٔ حیوانات یا اخراج میکنی ودور میکنی بسیاری از
مردهٔ جسمشان از روح زنده وحیوة بخش ایشان یا
بیرون می آورد زندگی وهستی حقیقی را از تن مردن
ونیستی حسی ومردگی حقیقی را از زندگی حسی چه تا سالك
ازین حیوة حیوانی وزندگی حسی نمیرد شاهد حیوة
ابدی وهستی حقیقی در بر نگیرد واگر این هنگام این
مناجات کند بیگانهٔ مقام نخواهد بود الهی چون حکمة
کاملهٔ ات هستی در نیستی ونیستی در هستی تعبیه فرموده
وهر کس بقدر اکتساب نیستی از هستی برخوردار است
نیستی جاویدم ده تا از بهرهٔ حیوة ابدی گیرم وَتَرْزُقُ
مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ وروزی میدهی هر که را خواهی
بغیر حساب وتواند بود که این روزی بیرون از حد وحساب

دوری ماحیان مطلق در بحر محیط وجود و مستغرقان
بل مستهلکان بحر بیکران جود جه دیگر نعم تا بخیر النعم
وصال نرسیدن شاید بنحوی از انجا بحساب در توان کرد
لیکن واصلان باکمل النعم وصل واصل بنعمة بیرون از حساب است
جه نی نهایت حضرتست ان بادکاه وسیر فی الله هرکز منتهی
نکردد واکر بعد از ختم این ایة جلیل این مناجات نماید
مناسب خواهد بود اللهم ارزقنا الحکمة واتنا معرفة
الاشیاء کما هی کما رزقت واتیت اللقمن وابرهیم وال ابراهیم
وداود وعلمنا بتاویل الاحادیث کما علمت یوسف واوصلنا
برکة استجابة تلك الدعوات الى مقام محبوبیت قرب النوافل
وارفعنی درجة بعد درجة حتی نصل الى مقام قرب محبة
الفرایض المحمدی وآله المعصومین واحشرنا مع النبی محمد صلعم
وآله الابرار فی الحیوة وبعد الممات واستهلاك ذاتی
وصفاتی وافعالی بذاتك وصفاتك وافعالك ولیاقت
خطاب مارمیت اذ رمیت ولکن الله رمی حتی یمن تابعهم
الکاملة بصیر مرزوقا بغیر حساب بفضلك یا رازق
المقلین تجمع تؤتی الملك من تشاء حمی وای ملك اعظم
من العلم وهو ما اعطاه من العلم للمؤمن المقلد الجاهل
السعید فی الدار الاخرة وتنزع الملك ممن تشاء وای
ملك افضل من العلم فینتزعه من العالم الغیر المؤمن الذی

هو اهل النار وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ ذلك العلم وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ
بانتزاع ذلك العلم منه واعطاء هذا العالم جهل المؤمن
المقلد فان الجنة لیست بدار جهل والنار لا یقبل العلماء
تس قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ خص الله نفسه وسلطنة ملك
الربوبیة وانه ذو الملك والملکوت والجبروت وملکه
قدیم وهو موصوف فی الازل تُؤْتِی الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ
یعنی صرف المحبة بجلیة الکرامة ونعت الطهارة عن الاکوان
وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ سلك العبودیة وعرفان الربوبیة
ممن تشاء من لیس له استعداد المعرفة وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ
بالانس والشوق والعشق وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بالخذلان
والحرمان وفقد حقایق القران وقال الواسطی قوله تعالى
تُؤْتِی الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ طوبی لمن ملکه قلبه وجوارحه کی
یسلم من شرورها وقال الشبلی طوبی الملك الاستغناء
بالمکون عن الکونین قوله تعالى تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ تولج
دخان البشریة فی سلطان صفاء التوحید وایضا تلاشی
ظلمة النفوس فی انوار الارواح وایضا فنی ظلمة الطبایع
فی صفاء القلوب وایضا تحرق سجون اللیالی الهجران
بطلوع شموس العرفان وایضا تحرق حجب الحدوثیة عند
ظهور سناء قدس الصمدیة وایضا ترفع قوام الملکوت حین
تبرز انوار جمال الجبروت وَتُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ حین کشفت

شمس المعرفة فی منازل النکرة وَتُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ
ای تخرج اشجار انوار المعرفة بکشف جمال المشاهدة
من القلوب المیت بتواتر الفترة وایضا تخرج العارف
العاشق من العامی الغافل وَتُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ
ای العامی من الولی الحی بالمعرفة ومشاهدة خالق الخلق
وَتَرزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَیرِ حِسَابٍ ای من هذه المقامات
المختلفة بغیر دوئیة ولا تدبیر الانسانیة لَا یَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ
الکَافِرِینَ اَولِیَاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ چنانچه ممنوع اند
مؤمنان عالم کبیر و عالم افاق از مودت با اهل کفر و نصاری
با ایشان ممنوع‌اند مؤمنان و تصدیق کنند کانک تخبر
تخلق باخلاق الله واخلاق عباد الله مخلصین در عالم
صغیر و تیمچه جامعه انسانی که دوست دارند اخلاق
رذیله نیز چنانچه اخلاق حمیده دوست دارند از راه تراحم
بل مقتضیات طبعی و جسمانی نیز از ایشان کامیاب گردند
یا از طریق عدم عرفان بانکه محاسن چه مقدار سودمند است
و رذایل در چه مرتبه از اضرار و افساد است با ایمان
بحسن محاسن از بوشند کان نظر دوست دارند کران
و فرمان برداران خویش از حق و حقانیات اجتناب نکنند
و ایشانرا دوست گیرند و بفرمایش ایشان عمل کنند
وَمَن یَفعَل ذَلِكَ فَلَیسَ مِنَ اللهِ فِی شَیءٍ وهر کس از طوایف

ام

ام اختیار کند فرمانداری طاغوتیان عالم افاق و انفس
پس حق تعالی اورا با ان غداران باز گذارد و تا بقدر نافرمانی
حق و فرمان برداری طاغوت از رحمت خدای بی بهره
کردند اِلَّا اَن تَتَّقُوا مِنهُم تُقَاةً مگر کسانی که ایشان
را عذری مسموع در مراعات ان پاسداری و متابعت
غداران افاق باشد که از بیم قتل و نهب و استیصال
با ایشان مدارا و تقیه کنند و طریقه مودت با ایشان
تعیش کنند و مراعات تن و تنداری بسبب ضعف مزاج
در عالم انفس نمایند از بیم خراب بدن و تعطیل حواس
و خلل در کارکنی پروردگار وَیُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفسَهُ
و حذر میفرماید شمارا خداوند از غایت رافت و رحمتی
که بشما دارد از سخط و عذاب خویش چرا که شما از فرط
نادانی بنقص خویش راضی شوید پروردگار مشفق بنقص
شما راضی نشود و اولا بتوبیخات و تهدیدات شمارا از
زیان و نقص خود خبر دهد و امتناع میفرماید و اگر بسر آن
حکمت اگاه نشدید و از ثمره ان خود را بی نصیب کردید
طلای مغشوش وجود ناقص شمارا بکوره سخط و عذاب
خویش برده بگدازد چندانکه مناسب اخراج ان کدورات
معاصی باشد و لایق سکه قبول شاه گردد پس از کوره
گداز براورده بسکه قبول مزین سازد وَاِلَی اللهِ المَصِیرُ

ونجدا ونداست بازكشت همه درهمه اوقات در جميع امور
جلب منافع كونين ودفع مضار نشاتين ازحضرت كبريا
اوست تيس وَلَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ
اى لا يصحب العارف الجاهل ولا المخلص المرائى ولا المؤمن
المبتدع المنكر وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ
اى لا ينال من الله درجة اهل محبته وقربته ومعرفته
وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ حذر اصفياءه بالفراق عن وصلته
بسبب محبة اعدائه وبهذا التخويف يربى خواص احبته
فى قباب الشفقة واسبل بهذا عليهم نقاب الغيرة
حتى لا يريهم احد سواه وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ مشفق
باوليائه واهل طاعته بان يسترهم عن ابصار الغفلة
والجهلة واكرمهم بصحبة اهل التوحيد والمعرفة وبسط
لهم بساط الشريعة والحقيقة قال الواسطى يحذركم الله
نفسه فى دعوى اتيان الشئ من الطاعات اذ فيه جذب
الربوبية وقال جعفر ويحذركم الله نفسه خطاب
للاكابر وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ خطاب للاصاغر وقال
الواسطى ان تثبتوا نفسه بنفوسكم ونعمة القديم عليكم
باحوالكم الحدثية ان تنسوا الازلية بالاخرية والربوبية
بالعبودية فان الاصل اتم من الفرع وانما العبودية
انما ظهرت بالربوبية قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي

يحببكم

يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ اى قل ان ادعيتم محبة الله وانتم صادقون
فيما ادعيتم فاتبعونى فانى سيد المحبين ورئيس الصديقين
ومقدم المرسلين وقدوة المريدين حق اديكم مغيبات
المهلكات وغوامض طريق المنجيات ودقائق احكام
المشاهدات واسرار لغات المداناة وارشدكم الى
احسن المعاملات وافضل الطاعات واعلمكم حسن
الادب ونفايس الاخلاق الى الماب لانه قد كوشفت
باسرار المحبة وانوار القربة وان متابعتى حقيقة شكر
محبة المحبوب واذا شكرتم الله بمتابعتى زادكم الله محبته
ومعرفته قال فاتبعونى يحببكم الله وقال لئن شكرتم
لازيدنكم وحقيقة المحبة عند العارفين باحراق القلب
بنيران الشوق وروح الروح بلذة العشق واستغراق
الحواس فى بحر الانس وطهارة النفس بمياه القدس و
رؤية الحبيب بعين الكل وغمض عين الكل عن الكونين
وطيران السر فى غيب الغيب وتخلق المحب بخلق المحبوب
وهذا اصل المحبة واما فرع المحبة فهو مرافقة المحبوب فى
جميع ما يرضاه وتقبل بلائه بنعت الرضا والتسليم فى قضائه
وقدره بشرط الوفاء ومتابعة سنة المصطفى صلعم واما
اداب اهل المحبة الانقطاع عن الشهوات واللذات
والمسارعة فى الخيرات والسكون فى الخلوات والمراقبات

واستنشاق نفحات الصفات والتواضع فی المناجات و
الشروع فی النوافل والعبادات حتی صاروا متصفین بصفات
الحق ومنورین بنوره بین الخلق قال الله تعالی یتقرب العبد
الیّ بالنوافل حتی کنت له سمعا وبصرا ولسانا ودوام صرف
المحبة لا یکون الا بعد ان یری الروح الناطقة بعین السر
مشاهدة الحق بنعت الجمال وحسن القدم لا بنعت محبة
معلومة وحقیقة المحبة ما لا علة فیها بین المحب والحبیب
شیء دون المحبوب وقال ابو یزید احببت الله حتی ابغضت
نفسی وابغضت الدنیا حتی احببت طاعة الله وترکت
ما دون الله حتی وصلت الی الله واخترت الخالق فاشتغل
بخدمتی کل مخلوق وسئل الانطاکی ما علامة المحبة
قال ان یکون دایم التفکر قلیل العباده کثیر الخلوه ظاهر
الصمت لا یبصر اذا نظر ولا یسمع اذا نودی ولا یحزن اذا اصیب
ولا یفرح اذا اصاب ولا یخشی احدا ولا یرجوه وقال ابو
یعقوب السوسی لا یصح المحبة والاعراض والاعتراض علی
سره اثر والشواهد فی قلبه خطر بل صحة المحبة نسیان الکل
فی استغراق مشاهدة المحبوب وفناؤه به وقال ابن
منصور حقیقة المحبة قیامک مع محبوبک وخلع اوصافک
والاتصاف باوصافه وروی عن رسول الله ص قال
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله علی البر والتقوی

والتواضع

والتواضع ذلة النفس وقال الاستاد المحبة تشیر الی صفاء
الاحوال وتوجب الاعتکاف بحضرة المحبوب بالسر قل ان
تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله بگوی ای فرستاده
حق بحق که ای مکلفین به بندگی خدای و پیروی فرستاده
خدای اگر بپوشید ما فی الضمیر خویش و اگر ظاهر سازید
میداند الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر ویعلم ما فی
السموات وما فی الارض والله علی کل شیء قدیر ومیداند
آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ویعلم ما فی البر والبحر
وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض
ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ومیداند آنچه در
سموات و روحانیات علویات عالم انفس است نیز و آنچه
در جسمانیات وطبیعیات ارضی ایشان است و بر سر و علن
همه عالم و بصیر است و قادر است بر ایصال اعلام اسباب
مجازات مؤمنان و نیکوکاران و مطیعات و مکافات
جاحدان و زیانکاران یوم تجد کل نفس ما عملت من
خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بینها وبینه امدا
بعیدا و می یابد مجازات و مکافات عمل خویش هر نفس
در روزی که آنچه کرده است از خیر و نیکویی نزد خود حاضر
کرده می بیند و آنچه کرده است از بدی که دوست دارد
که میان او و آن کردار بد او غایة دوری باشد و بان تبیین

مآل نیکی وبدی وتاکید ندامت نفس درروز حساب
وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ حذر میفرماید شما را از نافرمانی
خویش واستحقاق سخط وعقوبت خویش وَاللّٰهُ رَؤُفٌ
بِالْعِبَادِ وپروردگار عالمیان بغایت مشفق است به عباد
مربوبین خویش که اگر ایشان راضی بخسران خویش از عاقبت
ناشناسی وصعوبت عقوبت آن نفس بیخبری باشد
آن مولای مشفق رؤف رحیم بشدة تهدید ایشان را از آن
زیانکاری ممنوع سازد تا مرض حمد شان مزمن نگردیده
و والی امر خویش بتمامی طاغوت وطاغوتیان نکنند وطوعا
وکرها از اصناف ناشایست ونابایست وجمله زیانکاریها
خویشتن را ممنوع سازند قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ
فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ حکیم خبیر رؤف رحیم بعد از
تخلیه تهدیدی بتحلیه تمهیدی مربی ومکملشان میگردد
وقافله سالار طریق حق وصواب وواصل بمقام محمود حسن
مآب را امر میفرماید که بگوی جمله شایقین سلوک طریق
حق وصواب وراغبان باطاعت امر فاستقم کما امرت
را که چون خلق عالم وعالمیان از جلوه عشق ومحبت جهت
معرفت است بمصداق کنت کنزا مخفیا احببت ان اعرف
فخلقت الخلق لان اعرف ومعرفت ذات بیچون جز باعلاء
ودهمونی اوتم وتقدس ممکن نیست اگر شما را ایمن جلت

اسلام ونقد درد یافت عقل جزوی خویش از محاسن والطاف
صوری ومعنوی مربی ومنعم خویش در قلب شما محبت از محبوب
حقیقی جلوه نموده که الانسان عبید الاحسان متابعت وپیروی
من کنید در طریق سلوک عبودیت وجمیع سنن اعمالی و
بیانی من عمل نمایید تا بیمن قرب نوافل بخلعت فاخره
محبوبیت خدای مشرف گردید بمصداق وقد ستید یتقرب
العبد الیّ بالنوافل حتی احبه فاذا احببته فکنت له
سمعه وبصره ولسانه ویده چه آن قادر مقتدر رؤف
کجا گذارد که طاغوتیان باطل مبطل کارفرمای جوارح
محبوب وی گردند وتسخیر ملک وملکوت وجبروت
مملکت وجود او کنند لاجرم بحق مرضیات بحق بینند وبباطل
وخلاف شرع مرضیات گمراه کنندگان از راه حق وصواب
از نفس وهوی وشیاطین جن وانس از نامحرم ونحوه ننگرند
وهم چنین بحق شنوند وگویند وکنند واندیشه وتفکر
وتدبر نمایند وکارفرمای حواس ظاهر وباطن ایشان
حق باشد وحراست وحفظ ایزدی راه تصرف راهزنان
وغارتگران طاغوت از ملک محبوبان خویش نهد چه
راهزنان وخائنان ملک را حد قرب بمقبولان درگاه نسبت
پس چگونه غلبه وتسلط توانند یافت ونیز بسنن حالی و
عیانی من عمل نمایید تا غبار هستی عاریتی از میان برخیزد

وتابش نیر اعظم هستی حقیقی در بقعهٔ ارض وجود ظلی شما
باوج کمال رسیده محو ظلمت ظلیت نماید بتمام وکمال وآنچه
قرب فرایض محیط بر سر کند ارید چه هر که خود شناس وخدا
شناس شد دانست که او در حقیقت نیست وهست حقیقی
جز حق نیست وسایه اکرچه از آفتاب نمودار کردد ولیکن اکر
بر تبهٔ کمال تابش برو تابد از نیستی اصلی خویش وهستی
آفتاب بعد از دریافت شیونات غیبی وفیوضات لاریبی
او خبردار کردد ولایق خطاب مستطاب ما رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی کشته بیمن محو دیدن هستی فانی خویش در
هستی باقی حق ودریافت بقای خویش بحق وقوام جمله صفات
وافعال وآثار خویش بصفات وافعال وآثار حق بل حق بشرف
بقاء ابدی معلا القاب کردد ومرآت حق نما کردیده هم خود
درمرآت وجود خود بی ظلمت هستی خود وغیره جلوه ذات
وصفات حق دیده که غرض از خلقت عالم وآدم است وهم
حق درمرآت تعینی از تعینات خویش جلوهٔ ذات وصفات
خویش بی غبار هستی تعینات مشاهده کند ومحبوب حق
کردد وبهره وسبب تنزه وتقدس کبریائه عن وجود الغیر معه
وچون پیروی ومتابعت مربی کامل در سلوک طریق مستقیم
فاستقم کما امرت کردید بامن مقام محمود میرسید بیمن سلطنت
نصرت دهنده بر اعدای دین وطاغوتیان بی تمکین کرده

شمارا

شمارا کرامت میکنند وبشرف استجابت دعای رب ادخلنی
فی طریق طاعتك ومتابعة رسولك مدخل صدق واخرجنی
مخرج صدق واجعلنی من لدنك سلطانا نصیرا وارزقنا
مقاما محمودا مشرف میکردید وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ
ومی پوشد مر شمارا کناهان شما در ستر عدم وپاك
میکرداند از ظلمت وکدورت جمله کناهان شما خصوصا
رؤیت ظلمهٔ هستی مستعار ورؤیت وجود ظلی خویش
که اعظم ذنوبست لمصداق وجودك ذنب لا یقاس به
ذنب وَاللهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ وخداوند محو کننده ظلمت هستی
شماست بتابش نور عرفان وعیان کردیدن حقیقت
جهان وجهانیان ومحو اظلال در پرتو نور الانوار ورحیم
ومهربانست در کشف حقیقة الحقایق کل شیء یرجع الی اصله
ورؤیت اشیا کما هی ارزقنا الله وایاکم قُلْ أَطِیعُوا اللهَ
وَالرَّسُولَ بکوی ای محمد ای بندکان خدای اطاعت کنید
خداوند خویش را در جمیع احکام او جل سلطانه وپیروی
کنید رسول او را در اطاعت امر خدای در فرایض و
طلب رضای خدای در نوافل واعمال وطلب قرب
الهی در حفظ احوال وتهذیب اخلاق فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَإِنَّ اللهَ لَا یُحِبُّ الْکَافِرِینَ پس اکر روی بکردانید از
اطاعت خدای ورسول ونظر از حق بپوشید ووعد ووعید

اونعم دوست ندارد خدای تبارك ونعم نظر از حق بوشندگان
وبباطل كروندكان را پس باز كذارد ايشانرا ابطاغونيان
تا باهم بجزای اعمال خويش مبتلا كردند مجمع وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ
نَفْسَهُ يعنی بان تتفكروا فيها فتحكموا عليها بامر انه كذا
وكذا ممنوعة عند اهل الله وانما لها مظاهر يظهر فيها
بتلك المظاهر بوجه ما من العلم بصفاته وافعاله واثاره
ولا حدّ لذاته فاذا عرفت انه موجود لا يعرف فقد عرفت
واذا اقررت بالعجز عن الوصول الى كنهه فقد وصلت
فاقتدى بالنبی ص لا احصی ثناء عليك انت كما اثنيت
على نفسك ويقول من قال العجز عن درك الادراك
ادراك وَاللّٰهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ فمن كمال رافته على عباده
يحذرهم نفسه ای اعمالا واحوالا عن الوصول اليه وقال
نجی ما حذرناكم من النظر فی ذاتنا الا رحمة بكم وشفقة
عليكم لما نعلم ما يعطيه القوه المفكرة للعقل من انه قادر
عالما قادرا متكلما حيا قيوما وانه متصف بجميع صفات
الكمال منزه عن النقايص مطلقا وما عرفوا الا اصل الوجود
من جهة انه لا اله الا الله قلنا عرفنا الله ومن جهة الحقيقة
قلنا لم نعرف ولهذا قالوا تفكروا فی الاء الله ولا تتفكروا
فی ذات الله اذ لا يعقل له حقيقة فيخاف على المفكر من التمثيل
والتشبيه فانه لا ينضبط ولا يدخل تحت الحد والوصف

وانما

وانما الفكرة تجری فی افعاله ومخلوقاته قُلْ إِنْ كُنْتُمْ
تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ نجی اعلم وفقك الله
ان الحب مقام الهی فانه وصف به نفسه وسمی بالودود
وفی الخبر بالمحب وفيما اوحی الله به الى موسى فی التورية
يا ابن ادم انی وحقی لك محب فبحقی عليك كن لی محبا
وقال ان الحب تعلق خاص من تعلقات الارادة
فلا يتعلق المحبة الا بمعدوم غير موجود فی حين التعلق
يريد وجود ذلك المحبوب او وقوعه وانما قلنا وقوعه
لانها قد يتعلق باعدام الموجود واعدام الموجود فی حال
كون الموجود موجودا ليس بواقع فاذا عدم الموجود التی
تعلقت به المحبة فقد وقع وقال ان الله سبحانه قد
ذكر اقواما بانه يحبهم لصفة قامت بهم احبهم لاجلها
فمن ذلك الاتباع لرسول الله ص فيما شرع قال تعالى فی
كتابه عن لسان رسول الله ص إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ
فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ فاعلم ان الله محبتين او تعلقين
محبته لعباده الذی هو خصوصا ارادة تعلق الاول
اياهم ابتداء بذلك الحب وفقهم لاتباع رسله سلام الله
على جميعهم وقال رح قوله تعالى يحببكم الله على الحقيقة
نفسه احب اذ الاتباع بسبب الحب واتباعه صورته فی
مراة العالم لانه لا يری سوی نفسه وسبب حب النوافل

وهی الزیادات وصورة العالم زیادة فی الوجود فاجب
العالم نافلة وکان سمعه وبصره حتی لا یحب سوی نفسه
وما اغمضها من مسئلة وما اسرع تقلبها من الوهم
فانه اتفق فی الوجود امر غریب و ذلك ان ثم امورا
تحقق بها العقل ویثبت علیها ولا یتزلزل وینقلب من
الوهم ولا یقدر یبقی علی ضبطها وثم امور اخر بالعکس
تنقلب من العقل وتثبت فی الوهم وتحکم علیها وتؤثر فیها
کمن یعطیه العقل بالدلیل ان رزقه لابد ان یاتیه سعی
الیه او لم یسع فینقلب هذا العلم عن العقل ویثبت
فی الوهم ویحکم علیه بسلطانه انك ان لم تسع فی طلبه
تمت فیغلب علیه فیقوم یتعمل فی تحصیله فخفه من جهة
عقله زایل وباطله من جهة العقل وهو ثابت ولکن یری
حیة او اسدا علی صورة لا یتمکن فیما یعطیه ان یصل الیه
ضرره فیغیب عن ذلك الدلیل ویتوهم ضرره فینفر
منه ویتغیر وجهه وباطنه بحکم الوهم فکل مخالف الحق
فی متابعة الرسول یستدعی بهذه المخالفة من الحق مخالفته
عوضه وقال وهذا امارة حب المؤمنین لله وحب الله
للمؤمنین لا حقیقة الحب ومن امارة حب الله للمؤمنین
قوله وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ ومن امارة
حب المؤمنین لله ترك معاصیه اذ المحب لمن یحب مطیع

حتی قال بعضهم انی لاعرف متی یحبنی ربی فقیل له ومن
این لك معرفة ذلك فقال هو عرفنی فقیل له اوحی بعد
رسول الله ص قال عرفنی من قوله ص فاتبعونی یحببکم الله
وانا فی هذه الساعة فی حال اتباع لما شرع وهو صادق
القول فاعطانی الحال ان الله محب لی فی هذه
الساعة لکونی محلا لما احب ان الله اصطفی آدم و
نوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین بدرستی
که خداوند سبحانه برگزید آدم و نوح و آل ابرهیم از اسمعیل
و اسحق و یعقوب و الاسباط و آل عمران از موسی و هرون
ابنا عمران من نسل یعقوب و عیسی و امه مریم بنت عمران
من ولد یعقوب را بر عالمیان وکان بین العمرانین
الف وثمانمائة سنة ق و در بعضی از تفاسیر بیان کرده
که اصطفای آدم ع بر جهانیان به پنج چیز بود افریدن
وی بید قدرت و تعلیم اسما و امر فرشتگان بسجده او
و اباحت هشت بهشت او را و ابوت وی مر همه آدمیان
و بسا که فتح باب توبه نیز از آن برگزیده خدای بر اصناف
مخلوقات از آن جامع الفواید از خواص اصطفای او ع
باشد چرا که این باب مفتوح نبودی کم کسی را راه بجنان
و رضوان سبحانی و مقام محمود نبوی و مرتضوی منتهی
شدی و اصطفای نوح ع بر پنج چیز بود یکی آنکه اول

پیغمبری که ناسخ شریعتی و مظهر شریعتی جدید شد او بود
دیگر بقاء نسل دیگر او را با مصطفی ص هم میثاق کرد دیگر
طول عمر دیگر طوفانی که اعدای دین یکدفعه غرق
شدند و بسا که اینکه بسط نسل بنی آدم ثانیا از و ع شد
بی شراکت غیری چنانچه اولا از حضرت آدم صفی ع شد
و اصطفای ابراهیم ع بر پنج چیز بود نابوت ملت و خلت
و لسان صدق و گردانیدن نار بر و ع برد و سلام
و بناء کعبه و تواند بود که تجدید الست عهدی که از حضرت
ابراهیم ع منقول است بصدد قد گویند قال یا ابرهیم اسلم
قال اسلمت برب العالمین نیز از خواص اصطفاء او ع
باشد چه از انصاف قلب سلیم بموجب تجدید عهد
تدبیر امور خود جان بجناب ربوبیت پروردگار عالمیان
گذاشت که در حالتی که بموجب تقدیر ازل بحکم نمرود
بمنجنیق گذاشتند که در آتش اندازند نه نزد جبرئیل ع
و جمع ملائکه که بجهة استخلاص او ع جمعیت کرده بودند
بجهة خلاص خود از آن آتش رجوع کرد و از حسن رضا
بقضای حق از حق نیز مسئلت نجات خویش نکرد
تا چون آن آتش برد و سلام گشت و بقربان کردن
فرزند خویش که بار زوی تمام از حق مسئلت نموده بود
راضی شد و جمله ما یعرف خویش از ضیاع و عقار کثیره

بجهة

بجهة استماع سه مرتبه ذکر پروردگار خویش ایثار نمود و هیچ
از متعلقات بشری با این سه چیز نرسید و اصطفاء موسی ع
بر پنج چیز بود بشرکت هرون و تقریب و انبساط و تکلیم
و الواح و چنانچه اصطفاء حضرت موسی با این پنج چیز
از جهة تحلیه او بفضایل شد اصطفاء او ع بجهة تخلیه
عالم و عالمیان لایق اصلاح و تربیت از رذایل و خبائث
بعصا و ید بیضا و با جند قلیل غلبه اعداء کثیر و قلع
و قمع ایشان از روی زمین و تملیک بضاعات ایشان
مر اهل دین نیز تواند بود و آل ابرهیم ع فرزندان
او بودند چون اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط
علیهم السلم و بهین از فرزندان محمد ص بود و آل عمران
و موسی و هرون و داود و سلیمان و یحیی و زکریا
و مریم و عیسی ع بودند ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ
و این برگزیدگان خدای از عالمیان بعضی ذریه و فرزندان
بعضی اند ردا علی النصاری و شرایع ایشان بعضی از
بعضی که قبل از ایشانند مستنبط و زاید باتکمیلی و
زیادة و نقصانی مقتضی حکمة وقت و زمان و مصلحت
احوال هر امة ردا علی الیهودی و کل ذمی لایؤمن بشریعة
اللاحقة الناسخة لشریعة السابقة و همچنین در عالم ملکوت
و انفس فرستادگان خدای بحق و راستی در هیاکل

کثیره م

وصور دربی اند که زاینده اند بعضی از بعضی زاینده و
نمودار شونده اند از طبع جمادی انکسار و صولت امزجه
عناصر و تبدیل صور ایشان و غلبهٔ میل طبعی خاک و
آب بر میل باد و آتش زاینده است تا بعد از انجماد
و تجسم بهمگی مایل بجانب سفل کردند و از خاک و آب
و باد و آتش که در عالم مرکبات بمنزلهٔ عناصرند در عالم
مرکبات از تصرف روح نباتی در عالم طبع و پذیرایی
ماده طبع تصرفات روح طبیعی زاینده شود برگ و بار
و از هار و ثمار و روایح و طعمهای متکثره و از تسلط
روح حیوانی بر همه زاینده شود اقسام حیوانات بری
و بحری و از غلبهٔ سلطنت روح انسانی و خلیفهٔ
اعظم زاینده شود اصناف نوع انسان و زاینده شود
در عالم صغیر انسانی صورة اجزا و اعضا و قوی و نطفه
مادهٔ حفظ نوع انسانی و سرا زاینده شود بعضی
اخلاق حمیده از بعضی مثل آنکه زاینده شود از حلم
کظم غیظ و حسن مآب و از توبه و ندامت بر خطا
تحصیل ثواب و از تحصیل علم معرفت و از وصول بمعارف
امان از جمله خطرها و آفات دارین والله سمیع علیم
و حق تعالی میشنود اقوال عباد و میداند اسرار اعمال
و بواعث افعال و اقوال ایشان را پس بخلعت اصطفی مشرف

ساخته

ساخته هر رسول را بقدر تصفیهٔ خلقی و کسبی قلب و اعمال و
و تزکیه فرموده و میفرماید مطیعان امم را بقدر خلوص عمل
و تصفیهٔ قلب ایشان ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ
بل الآباء ثلثه اب ولدک و اب رباک و اب علمک
فکما ان وجود البدن فی الولادة الصوریة یتولد فی
رحم امه من نطفة ابیه فکذلک وجود القلب فی الولادة
الحقیقیة یظهر فی رحم استعداد النفس من نفخة الشیخ
والمعلم وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ این قصص مذکوره که بر تو
خواندیم آیات و علامات روشن و یاد آورنده است
که مظهر این آیات در خلق و بینات در عالم حکیم خبیر است
و نیز یاد آورنده است اولو الباب بصیرت را که این آیات
حکم کننده است بر حقیت مقران بتوحید و بحقیقت
رسالت تو که این بینات حقانی از حق بتو رسیده و برای
با ایشان رسانیده و تعلیم و آیات بکلمة الحق زادهٔ خواهش
حقانی جان مناسب تواند افتاد که فیوض ربانی
جلوه گر سازد از کلمة الحق نقوش در ضمیر پاک از نقش
غیر طالبان حق که سلوک طریق حق و شناخت حقو
حقانیات بر ایشان و حکمت منافع آن شناخت دافع مضار
جهل و طغیان و غفلت و نسیان ارباب کسل گردد و معلوم
گرداند طالبان حق را فواید احکام تو دیگر که مراعات

کامل ظاهر شرع شریف کردنست ولطایف فواید احکام
انجیل که رهبانیة وازدنیا ومافیها کناره کزیدنست
إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ
كُنْ فَيَكُونُ وچنانچه مثل حضرت عیسی ع مثل ادمست ع
دران که بواسطه اب بامر وخواهش حق مکون کشتند نیست
درعالم افاق مثل کلمة الحق نیز مثل هیکل تام الخلقة انسا
درعالم انفس که همچنانچه بمشیت الهی هیکل تام الخلقة انسانی
کسوه قابلیت تعلق روح انسانی یافت بواسطه جعل
جاعلی ووسیله عاملی از کارکنان کارکاه صنع بامر وبا
که خواهش حق باشد ان نفس ناطقه وروح انسانی
معتدل المزاج او تعلق میکیرد کلمة الحق نیز بی واسطه
از خواهش حق نمودار میکردد الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا
تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ وچنانچه این خطاب برسول خاتم
غرض از خلقت عالم است که این مثل عیسی بر آدم وجمله
قصص مذکوره همه حق است ووحی پروردکار دست بتو
پس نباشید مستمع از شك آورندکان بان بدان میشا
تواند بود که خطاب بعرفان بنی ادم باشد که غرض از
خلقت ادم است که این قصص سابقه مذکوره که از کلمات
این جلیله بر تو نیز بدایع ولطایف قدرت کامله ولطف
شامله دبوبیت خویش نمودار ساختیم همه حق است

پس

پس در هیچ باب از انها در شك ودر بیم مباش فَمَنْ حَاجَّكَ
فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ
ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ پس اکر
احتجاج کند با تو ای محمد جاحدی از نصاری درامر بنوت
عیسی وانه ثالث ثلثة از بعد انکه قصه تولید عیسی واسرار
فیوضات موهبی خود باو بتو مفصلا کردیم وترا علم ایمانی
علم ایقانی شد پس بکوی ای محمد جاحد وپیروان
وتابعین اورا از قوم نصاری بیایید تا با شما مباهله
کنیم وترك کفت وکوی ومنازعه کرده محاکمه خویش
بحق باز کذاریم تا هریك را بمجازات ومکافات مناسب
حال وقال خود رساند پس بکردانیم ما لعنة وسخط
خدا را متوجه احوال کاذبین واکر احتجاج کند با تو
عرفان کامل جاحد وناقصی از کارکنان وکار فرمایان
ملك بدن سالکان ورهبانان وتارکان لذات
جسمانی که من نبی ومکمل ها در حقیقت خواهش حق است
پس بالکلیه نظر از حکمة خلقت تن ومنفعت کارکنی او
در مزید قرب ومنزلت نزد حق ومزید معرفت معبود مطلق
در پوشند ودر نیابند که خواهش حق وفیوضات مترتبه
بر وجود کامل او همه از حقست وان خواهش را دب دهی

خود دانند پس تجلوه حال حقیقت امور بر ایشان معلوم کردان
که حاضر میکنیم در نظر عقل و بصیرت یکدیکر زادکان اقرار
بتوحید و ارجاع جمله امور حق و صواب باحد صمد نمودن
وعقیدهٔ صحیحی که این زادکان ذریه طیبهٔ اویند ونتایج
شرك وارجاع امور بوسایط واسباب نمودن وعقیدهٔ
فاسده که این خیالات باطله زادهٔ اوست و ترك کنیم
تعصب دریافت خود را و محاکمه را بحق کذاریم پس چون
چنین کنید ما از جمه خود دور کنیم کاذبین و کوته نظران
و باز کذاریم ایشانرا تا به نتیجهٔ کوته نظری خود مبتلا
کردند و از فواید نسخهٔ جامعهٔ خود محروم کردند و بدان
شاهد که چون حضرت رسول خاتم برکزیده از نوع بنی ادم
با حسن وحسین و فاطمه و علی بن ابی طالب خلفای او بودند
و فرمود که اینك با ذریت و اهل بیت امده ام ایمان
بیاورید بوحدانیت خدای و ادعان کنید بحقانیت رسالت
من و اکر شما را شکی بعد از این ایات بینات و خصص حقانی
ودبی در ادعان بوحدانیت خدای و حقیت من در دعوی
رسالت من مانده مباهله کنیم با یکدیکر که هر کدام که در
دعوی خود کاذب باشیم بمکافات کذب بسخط الهی
مبتلا کردیم پس قوم نصاری با عاقب که از روسا و صاحب
رای ایشان بود مصلحت در مباهله کردن دیدند چون

او نظر برسول صم و اهل بیت او علیهم کرد کفت یا معشر
النصاری انی لاری وجوها لو سالوا الله ان یزیل جبلا
من مکانه لازاله فلا تباهلوا فتهلکوا فان ابیتم الا
الف دینکم فاذعنوا لرسول الله و بذلوا له الجزیة الفی
حله حمراء و ثلثین درعا من حدید. بهمان نسق جلوه کرد
عرفان کامل حق و حقانیات برکزیدهٔ مخلوقات در اشخاص
بنی ادم. بود عزیمه کامله عمل کننده بمقتضای فرمایش
عرفان مقرون بشرف دریافت هر چه خبر دهنده باشد
عرفان از آن از فیوضات نازله از ملك منان و عمل
کننده بهمان و عقیدهٔ صحیحی که جمله علوم و اعمال صالح
مصلح زاده و نتیجهٔ اوست چه اول از عقیدهٔ صحیح علم
صحیح که نیکوست و حسن متولد شود و بعد از علم بصواب
کردهنمای بحسن مآب است عمل صالح که بسیار نیکوست
و بمعنی حسین و بعد از ظهور ان علم از ان عقیدهٔ صحیحه
زاییده میکردد و کفت ان عرفان کامل بجلوهٔ حقیقت
امور با ان سالکان که رهبانیه بر طبعشان غالب شده
بود و خواهش رهبانیتشان از مراعات حفظ تن بر
وفق شریعت غراء فرموده مولی ابا میفرمود و میکفتند
خواهش حق ما را از خواهش مراعات تن ابا میفرماید
که حاضر میکنیم در نظر عقل و بصیرت یکدیکر نتایج عقاید

خود را و شما را و عقاید شما را و خود را و خود را و شما را
و ترک نفسانیت و مراعات جانب خویش کرده و این
عقیده که الامر والحکم یرجع کله الی الله و بنده را در هر حال
بحکم مولی باید بود و بس که عرفان و شناخت حتم بقدر
طاقت بشری مرا بزبان حال از جانب حق و صواب به
بندگان این خطابست که بخلاف خواهش نفس اماره
که مایل بادراک لذات جسمانی و مرغوبات طبیعی ظلمانی
فانیست عمل نمایند و خواهش حق را بر وی حاکم و مسلط
سازید لزوما تا جز موافق امر حق مراعی تن و تن داری
نگردد و از مناهی بالکلیه اجتناب نماید پس چون
این ارتکاب اوامر و اجتناب نواهی ملکه نفس شد
او را مکلف سازید استحسانا که بمحض رخص شرعی
بزواید قدر ضرورت تعیش در نه پیچد و مراعی تحصیل
رضای مولی که بهبود حال و مال بر وجه احسن در آنست
گردد تا بجز بقدر ضرورت لابدی کار کنی مولی خرج
تن داری نتواند شد و چون بمرور ایام و مجاهده با نفس
این را ملکه نفس کرد که جز موافق رضای حق هیچ نکند
و نفس مطمئنه در مراعات پاس عمل بر وجه رضای مولی اگر
حاجت بشری از ضعف بنیه یا قوای دیگر محتاج به تقویت
و اعانتی گردد چون نفس مطمئنه و مطیع گشته و از طغیان

سامونست او را مراعات کنید تا در قوة عباده و اطاعتش
فزاید اگر مرا جانی و قول مرا حق میدانید اطاعت
کنید که این اغوای نفس و هوای نفسانی و شیطانیست
که خواهش حق مرا از پاس تن داری باز میدارد چه در حقیقت
درین مقام تو خواهش پرستی نه حق پرست و این خواهش
خواهش نفست که بت تو گشته نه خواهش حق چه خواهش
مولی در اصلح احوال عبد است و لهذا گه درین وقت که
حاجت نفس بتن داری صالح و مصلح احوال اوست
ترغیبش بتن داری میکند و در همه اوقات تعلق جان
بتن عبد را مکلف صالح مصلح تن و جانست فرماید و اگر
در دریافت خود مصرید با شما مباهله میکنیم و ترک مراقبات
دریافت خویش کرده محاکمه خویش بحق میگذاریم که مخبر
صادقست و وعده فرموده که فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
تا کاذب بسخط خدای مبتلا گردد پس طایفه رهبانین
با مطلع و نهیدان طایفه خویش که عاقبت اندیشی است
مصلحت در مباهله ندیدند گفت در می یابم این گروه
با شکوه را که عرفان کامل در بقعه امکان باشد و
عزیمت شامل مر اطاعت هر چه ران دریافت کامل بفرماید
و عقیده صحیح بند برای فواید معرفت و عزیمت و منبع
تقلید علم و عمل است نیکو اساسی که بنای عالم از ایشان

بر پاست و نظام عالم و آدم از ایشان بر پاست و از جهة
عازم مخالفتشان سخط الهی مهیا پس مصلحت در آن
دیدند که اقرار بحقانیت خود عرفان نموده قدری
بشغل تحصیل مؤنت شداری بکوشند و آن ایثار درویشان
کنند تا در شغل عبادات خویش مرفه باشند و تعصب
رهبانیت ایشان را از مراعات شداری خویش مانع آمد
پس عرفان کامل ایشان را بسبب اقرار بتقصیر و جزئیه
مرضی آگاهی معذور داشت و از مباهله و ابتلا بعذاب
عاجلشان امان داد إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ
وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
بدرستی که این قصها که مذکور شد از جلوهٔ عیسی و مریم
و غیرها در عالم آفاق و کلمة الحق زادهٔ خواهش حق و
غیرها در عالم انفس قصهای حق و صدق است و نیست
سزاوار اطاعت و بندگی بل خواهش و میل بل موجود
الا الله جز ذات پاک کبریایی مستجمع همه صفات کمالی که
دفع جمله مضار و جلب جمله منافع مکونات تواند کرد
لایق اطاعت و خواهش نیست و بدرستی که الله هر آینه
عزیز و صاحب قهر و غلبه است که جز او را مجال تصرف
و حکم رانی در ملک او جز بامر و رضای مقتضی حکم
و مصالح او لعم نیست و حکیم است که بحکمت کاملهٔ خویش

جمله

جملهٔ مکونات را در وصول بمحاسن خلقت خویش محتاج
بیکدیگر کرده پس رجوع بهر چیز بر وفق حکمت او رجوع
بحق است در نفس الامر و شکر نعم او نعم بجای او صرف و
صرف جمیع ما انعم الله علی ما خلق لاجله و عدلست که
وضع اشیاست در مواضع و میل و خواهش بمکونات
نه بر وفق حکمت کاملهٔ ربانی و اطاعت خواهش نفسانی و
میل طبیعی کردن نه بر وفق شریعت و مقتضای طریقت
پیشروان راه حق و صواب کفران نعمت و خلاف دیانت
بسبب تصرف در ملک مالک الملک بغیر اذن و ظلم که
وضع شیٔ است در غیر موضع و چون مظهر جلی از مظاهر
ربانی که ظهور آیات کثرهٔ ربانی و فیوضات جلیه سبحانی
ببینند و از کوته نظری و حق ناشناسی تولی باو کنند
و او را آله گیرند اعظم خطایاست فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ
عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ پس اگر تولی کنند و روی گردانند بغیر
حق در ربوبیت مصالح احوال خویش و خواهش غیر
بدان سبب در ایشان نمودار گردد یا تولی کنند از
حجج ظاهره و بینات باهره و اعراض نمایند از توحید حق
جز تولی بهر دو معنی آمده بشرک خفی مبتلا گردند و اگر
سبب را مسبب الاسباب بینند و دانند بشرک جلی
مبتلا گردند پس بدرستی که خدای عظم برهانه علیم است

هم بفساد آرای مفسدین در رای کوته نظران مبتلا
بشرک خفی و مفسدین در دین مبتلا بشرک جلی آفاقی
وانفسی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ
بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا
يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا
بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بگوی ای خاتم رسل و هادی احسن سبل
این قوم یهود و نصاری و مدعی عمل به توریة و انجیل
بیایید بکلمه و حکمی که مساویست میان ما و شما و
متحدند در اخبار بان و امر بان توریه و انجیل و فرقان
وان کلمهٔ توحید است و حکم بانکه عبادت نکنیم و نپرستیم
الا الله را و شریک نسازیم باو هیچ را در پرستش خویش
و نگیریم بعضی از ما بعضی را رب و مربی خویش که بهر چیز
از ما خواهد و بما گوید بدان مطیع و فرمان بردار
باشیم پس اگر تولی کنند ازین حکم عام و امر متفق علیه
الکتب والشرایع بلا کلام و بعضی گویند عزیر ابن الله
و بعضی گویند عیسی ابن الله و اطاعت کنند احبار خود
را در بدعتهایی که در تغییر تحلیل و تحریم شرعیات حقه
کرده اند پس بگویید ای رسول خاتم و ای پیروان خیر
الامم او ص شاهد باشید ای طوایف که معترفیم ما
بالجمله مطابقند و زان جمله کتب ربانی و همه رسل حقانی

بخلاف

بخلاف شما و بگویید ای عرفان کامل مکمل و اخلاق
حسنه پیرو عرفان صحیح و سالکان صراط مستقیم
کما امرت از غیر انحراف مطرفی افراط و تفریط با خلاق
منحرفه بجانب تفریط و میل به تن پروری زیاده از
حد اعتدال و مخرب یا مضیع کمالات روحانی و اخلاق
و عادات منحرفه بجانب افراط مراعات روحانیات
و رهبانیه مخرب تن و مضیع کمالات مخلوقه در واگر
شما در انکه جمله عباد را اطاعت معبود حقیقی لازم
و بخواهش باطل خود عمل نمودن منتهی عمل نمایید و
ایمان نمی آورید شاهد باشید که ما معترفیم بحقانیت
احکام سبحانی و عاملیم باحکام شریعت و طریقت ربانی
مجمع إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ محی
انك المؤمن بانه نعم قال للشیء کن وما خاطب وما
امر الا ان یسمع ولا وجود له عندك حال الخطاب
فقبل التكوين وما هو عندنا قبوله للتكوين كما هو
عندك وانما قبوله التكوين ان يكون مظهر الحق
فهذا فيكون لا انه استفاد وجودا انما استفاد
حكم المظهرية بح اذا قضى امرا يعني في الازل فانما
يقول له كن فيكون في الحال وقوله كن كلام ازلي
يتعلق بالارادة الازلية على وفق الحكمة القديمة بالشيء

عند التكوين فيكون الشئ كما شاء متى شاء قوله انى اخلق
لكم من الطين كهيئة فانفخ فيه فيكون طيرًا باذن الله
حى يعنى الامر الذى امره الله به من خلقه صورة الطاير
والنفخ وابراء الاكمه والابرص واحيائه الميت فاخبر ان
عيسى عم لم ينبعث الى ذلك من نفسه وانما كان عن امر الله
ليكون ذلك واحيا، الموتى من آياته على ما بدعيه فلولا
ان الانسان من حيث حقيقته من النفس الرحمانى ما صح
ولا يثبت لن يكون عن نفخ طاير يطير بجناحيه ولما كان
حقيقة الانسان هكذا خوفهم الله بما ذكر من صفة المتكبرين
ومآلهم واسوداد وجوههم كل ذلك ذوى الارواح ليتقف
مع ضعف مزاجها الاقرب فى ظهور عنها فان الانسان
ابن امه حقيقة بلا شك فالروح ابن طبيعة بدنه وهى
امه التى وصفته ونشاء فى بطنها وتغذى بدمها فحكم
حكمها فلا يستغنى عن غذاء فى بقاء هيكله نس
وابرئ الاكمه والابرص واحيى الموتى باذن الله انسلخ
من اوصافه الحدوثية واتصف بصفات الربوبية
فاظهر منه الحق والاختلاط مع الخليقة حقايق القدرة
ليس فى هذه الاية كلام اجل من ذلك قبل من اشتملت
عليه صفات الربوبية وغاب عن اوصاف الحدث حتى بنفسه
واحيى به كل شئ وابطل بهذه الاية دعاوى من ادعى اظهار

معجزة

معجزة عليه دون اذن ربه فالله قادر على الاعجاز فى جميع
الاوقات يظهرها على من يشاء فالاعجاز لله والسبب
المظهر عليهم ذلك فى الهياكل والصوت مجمع فلما
احس عيسى منهم الكفر الاية والاشارة فيها ان عيسى
الروح اذا احس من النفس وصفاتها الكفر قال من
انصارى الى الله اى اعوانى فى الله قال الحواريون
يعنى القلب وصفاته نحن انصار الله فى نصرة الحق
آمنا بالله اى بوحدانيته والتبرى عن غيره واشهد
بانا مسلمون اى مستسلمون لاحكامه راضون بقضائه
قوله تعم ومكروا ومكر الله الاية حس قال محمد بن على
مكروا انفسهم فحسن مكرهم عندهم وهو فى الحقيقة
الماكر بهم لتزيينه بذلك عندهم الاتريه افمن زين له
سوء عمله فرآه حسنًا قوله تعم اذ قال الله يا موسى انى
متوفيك الاية الاشارة فيها ان الله تعم قال لعيسى
انى متوفيك من الصفات والاوصاف الحيوانية
ورافعك الى من جذبات العناية ومطهرك من الذين
كفروا اى ومطهرك من اخلاق الذين كفروا واوصافهم
وجاعل الذين اتبعوك بالاعمال الظاهرة وهى الشريعة
والاحوال الباطنة وهى الطريقة فوق الذين كفروا الى
يوم القيمة بالقهر والغلبة والعزة والمنعة والبرهان

والحجر وهم اهل الاسلام ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ باللطف والقهر
بالاختیار علی عدم السلوک او بالاضطرار عند نزع الروح
فَاَحْکُمُ بَیْنَکُمْ بالقبول والرد والثواب والعقاب
فِیمَا کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ من الحق والباطل واتباع الهدی
والهوا وضلوا عن طریق الهدی فَاُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِیدًا
فِی الدُّنْیَا بحجاب الغفلة والاشتغال بغیر الله وَفِی
الْآخِرَةِ بالقطیعة والبعد عن الله وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِینَ
فی الدنیا والاخرة علی خلاصهم من العذاب وَاللهُ لَا یُحِبُّ
الظَّالِمِینَ الذین یظلمون انفسهم بانقضاء العمر فی طلب
غیر الله پس قَالَ یَا عِیسَی اِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَرَافِعُکَ اِلَیَّ
او وَاِنِّی اُعِیذُهَا وَذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ برکت
وبشرف قبول فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ مشرف شد
ویمن صدق نیت واخلاص قصد وفا واَنْبَتَهَا نَبَاتًا
حَسَنًا حضرت عیسی ع از فیض ربوبیت کامله حق تربیتی
کامل مکمل یافت والحاصل در تفصیل این جند ایه اشارتی
مجمل نیز بکو بمد ذریة بعضها من بعض صورة ومعنی توان یافت
فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّی وَضَعْتُهَا اُنْثَی وجون یمن
صدق نیت در مناجات ان لك علی نذرا ان رزقتنی ولدا
ان اتصدق به علی بیت المقدس فیکون من خدمه مشرف
باجابت مسئله شد حامله شد بحضرت مریم ع پس جون

عیسی

وضع

وضع حمل شد کفت پروردکارمن مولود من انثی است
وَاللهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وخداوند دانا تر است بوضع
حمل من وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثَی وانما کان یجوز لهم التحریر
لهم فی الذکور دون الاناث مج لانها لا تصلح لما یصلح
الذکر من التحریر لخدمة بیت المقدس لما یلحقها من الحیض
والنفاس والصیانة مج وَاِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ حتی یکون
فعلها مطابقا لاسمها فان مریم فی لغتهم بمعنی العابدة
ق وَاِنِّی اُعِیذُهَا بِكَ وَذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ
اذ روی عن النبی ص ما من مولود یولد الا والشیطان
یمسه حین یولد فیستهل من مسه ای یصیح الا مریم وابنها
ومعناه ان الشیطان یطمع فی اغواء کل مولود بحیث
یتاثر منه الا مریم وابنها فان الله اعصمها وذریتها
ببرکة هذه الاستعاذة ق فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ
وهو اقامتها مقام الذکر او تسلمها عقب ولادتها روی
ان حنة لما ولدت المریم لفتها فی خرقة وحملتها الی المسجد
ووضعتها عند الاحبار وقالت دونکم هذه النذیرة فتنافسوا
فیها فانها کانت بنت امامهم فان بنی ماثان کانت رؤس
بنی اسرائیل وملوکهم فقال ذکریا انا احق بها عندی خالتها
فابوا الا القرعة وکان سبعة وعشرین فانطلقوا الی
نهر فالقوا اقلامهم فطفا وارتفع قلم ذکریا ورسبت

اقلامهم فتكفلها ق وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا مجاز عن تربيتها بما يصلحها فى جميع احوالها ق وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّاء كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا اى على المريم المحراب فى المحراب التى هى المسكن ومعبد المريم وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا اى عند المريم رزقا مع ان المروى انه لا يدخل عليها غيره واذا اخرج اغلق عليها سبعة ابواب فيجد عندها فاكهة الشتا فى الصيف وبالعكس قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا من اين لك هذا الرزق قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فلا يستبعد إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ قيل تكلمت صغيرة كعيسى ولم ترضع ثديا قط وكان رزقها ينزل من الجنة وهو دليل جواز الكرامة الى الاوليا وجعل ذلك المعتزلة معجزة زكريا لتكفله لها والظاهر ان منطوق كلامهم المجيد فى سؤال زكريا عن المريم يا مريم انى لك هذا يابى عن حمل المعتزلة هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّاء رَبَّهُ فى ذلك المكان او الوقت لما راى كرامة مريم ومنزلتها من الله ودعا زكريا ربه قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً كما وهبتها الحنة العجوز العاقر ولو بلغنى الكبر وامرأتى عاقر قيل لما راى الفواكه فى غير اوانها انتبه على جواز ولادة امرأة العاقر من الشيخ ولذلك قال من لدنك لانه لم يكن من الوجوه المعتادة إِنَّكَ سَمِيعُ مجيبة ق الدُّعَاءِ فَنَادَتْهُ

الْمَلَائِكَةُ اى من جنس الملائكة اذا المنادى جبرئيل عم وحده ق وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ اى مصدقا بعيسى عم مع ان يحيى اكبر سنا من عيسى بستة اشهر وشهد ان عيسى كلمة الله وروحه لانه حصل بكلام الله من غير اب وقيل ان الناس يهتدون به كما يهتدون بكلام الله وكان هذا احدى معجزة من معجزات عيسى عم وَسَيِّدًا لقومه وفايقا للناس فى انه ما هم بمعصية ق وَحَصُورًا وهو الذى لا ياتى بالنساء وهو المروى عن ابى عبد الله عليه السلام ومعناه ان يحصر نفسه عن الشهوات اى يمنعها مج وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ونبيا من عداد من لم ياءت كبيرة ولا صغيرة ق قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ انى يكون استفهام عن كيفية حدوثه ق مع ان ادركنى الكبر وكان له تسع وتسعون سنة ولامرأته ثمان وتسعون ق والعاقر من العقر وهو القطع لانها ذات عقر من الاولاد ق قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً ليطمئن قلبى ش قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ اى لا تقدر على تكلم الناس ثلثا لغلبة حلاوة الذكر بحد لا يمكنك الفراغ عنه والشغل بغيره إِلَّا رَمْزًا اي بالاشارة باليد والعين والراس وربما كان الاشارة

الی المتعرض به فی تلک الاوان ایض منعه عن التوجه
والاخلال باستغراقه وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا بحیث لا یخلل
به الفترة والغفلة وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ حتی تذکر
اند اعلی وانزه واقدس من ان من کان له استطاعة
ذکره وفقه الله بذکره ان یشغل بذکر غیره لیلا و نهارا
چون انسان عالم صغیر است وهر جلوهٔ که در عالم کبیر شده
درو نیز رشحه نمودار است تواند بود که از کریمه
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا الآیه که در نسخهٔ جامعهٔ عالم
کبیر حکیم خبیر از ان خبری داده در عالم صغیر نیز از ان
خبری دریابی بدان طریق که چون هیکل تام الخلقة
انسانی که بیمن اعتدال مزاج بعالم وحدة اقرب نسبت
واز عالم کثرت بیگانه تر شده وقابلیت جلوهٔ کمالات
عالم وحدت حقیقی درو بیشتر واز ظهور شرور وآفات
عالم کثرت بیگانه تر است واستعداد ادراك کلیات
بالقوة او هست تواند بود که درین وقت اطلاق لفظ
ادم بران هیکل تام الخلقهٔ انسانی مناسب باشد
واصطفاء او ترقی یافتن وصاف شدن از کدورات
ظلمانی عدم ومرتبهٔ عنصریت وجمادیت ونباتیت
وحیوانیت باشد واطلاق نوح در عالم صغیر دران مرتبه
مناسب تواند بود که خلق وملکات حسنهٔ انسانی که از

درین

دربتران استوا وتصفیهٔ مرتبهٔ انسانیت است بمرتبهٔ
تمیز نیك از بد وخیر از شر ورغبت بتحصیل کمال لایق
حال خود برسد واز سیر نصف نزولی دایرهٔ وجود که
نزول از قوس نزولی جبروتی وملکوتی وفلکی وعنصری
وجمادی ونباتی وحیوانی باشد فارغ شود وبقوس
اخری نصف دایرهٔ وجود که مقام جلوهٔ ظهور جسم نامی
حساس محرك بالارادة ناطق است برسید بموجب
امر جهان مطاع فاذا فرغت فانصب در مقام انسانیت
خود نصیب شود ومتمکن گردد وبسیر قهقری با ادراك
کلیات وشعور بحسن حال ومآل وبرداءت ایشان
بقوس حیوانیت ونباتیت ودیگر مراتب سیر نزولی
رجوع نکند وبموجب امر جهان وجان مطاع وَالی
رَبِّكَ فارغب بتمامی میل ورغبت مایل بسیر نصف
عروجی دایرهٔ وجود که مظهر جلوهٔ کمال ربوبیت پروردگار
مر سایران بان نصف دایرهٔ عروجی است واصطفای
این مرتبه تزکیهٔ از میل بتن پروری زیاده از قدر
ضرورت حفظ تن بجهة ادای حقوق عبودیت وامداد
سیر عروجی وترقی از مرتبهٔ خویش آنا فآنا باشد وتخلیه
از شهوات خبیثه وغضب موذیه مرتبهٔ حیوانی و
میلهای معطلهٔ باقی ملکوتیان عالم طبع وعالم نباتات

یافته باشد و نظر آل ابراهیم در متعلقات قالب انسانی
قلب سلیم است در انسان کامل چه بدان مشابه که آل
ابرهیم که اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباطاند همه روی
دل از غیر کردانیده بحق بر داختند و ابرهیم وار وفای
بعهد الست کرده استسلام که تسلیم جمله امور خویش
بحق بود اختیار کردند و در همه عمر مطیع امر حق کشتند
قلب سلیم مؤمن نیز مطیع امر پروردگار شده تسلیم
جملهٔ امور خویش بپروردگار کند و در مجاری قضای
ربانی متمکن شده برضا و شده یکسان ملاقی او شد
پس اطلاق این نسبت با وی یکانه نباشد چه در عالم
معنی مناسبات حسبی معتبر است و نسب صوری را اعتباری
نیست چنانچه آکاهان از معاشرین و مخالطین عالم مثال
خبر داده اند و آل عمران که در عالم آفاق مریم بنت عمران
باشد در وجود انسانی ان نفس مطمئنه تواند بود که
بدرگاه بی نیاز پناه برده با صدق عقیده مناجات کند که
ای پروردگار من و جمله خلایق بدرستی و راستی نذر
و عهد کردم که خواهش و آرزوی که در من حکمت ربانی تو
نمودار کرده بتمامی خواهش تو باشد و آزاد کردم از زور
و خواهش از رغبت و الفت بغیر تا بمن این نیت خیر
و عزیمت صادق او را ملکه حسنی کرامت شود که بمثال

آل عمران از حضرت مریم و عیسی و ذکریا و یحیی علیهم السلم
از غیر حق نظر پوشیده شهد حیات ابد نوشیدند
و اکر دیکر عباد الله مطیع اطاعت امر حق شده سلوک
مسلک صدق و صواب خود اختیار نمودند این عاشقان
واله بمثابهٔ آل عمران متابعت رضای مولی اختیار نمودند
و بموجب رخص شرعی بزیاده از قدر مالابد کار کنج
مولی تصرف در دنیا نکردند و تمتع از اجر در دنیا
نکرفتند و بنده وار نظر از اجر و اجورهٔ اخروی نیز
پوشیدند که طلب اجر و اجوره مزد وروا مناسب حال است
نه بنده را و در قمارخانهٔ عشق مولی متاع دو جهانی را
بیک داو در باختند لاجرم چون این صدق حال و صفای
مآل اطلاق اصطفا و نسبت صفائی که آل عمران بر
عالمین داشتند بر نفوس مطمئنهٔ کامله در مرتبهٔ خویش
بیکانه نمی نماید پس تواند بود که چنانچه صانع کل و هادی
سبل در عالم کبیر برکزید و اصطفا کرامت کرد حضرت
ادم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران بر عالمیان برکزیده باشد
هیکل معتدل المزاج و ظهور مرتبهٔ میل بعلویات و قلب
سلیم و نفس ناطقهٔ مطمئنه از همه متعینات و متشخصات
جزئیهٔ عالم صغیر و تعین انسانی ذریهٔ بعضها من بعض
نیز از تقریر ماسبق معلوم تواند شد چه رغبت بوصول الی الرب

کمال مرتبهٔ انسانی وکسب اخلاق حسنه وملکات مستحسنه
انسانی کمرتبهٔ نوحی نخست زاینده وناشی از قابلیت
مزاجی واعتدال وتسویه وتصفیهٔ هیکل شخص است بقدر
قابلیت خلقی او کمرتبهٔ ادمیت اوست وقلب سلیم وسلامت
قلب ناشی از ملکهٔ اخلاق حسنه وملکه است کمرتبهٔ ابراهیم
وآل ابراهیم است واطمینان نفس مطمئنه در مجاری قضا
کمرتبهٔ آل عمران است از نتایج استسلام قلب است وزاده
قلب سلیم است وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وصانع خبیر شنواست
انچه قابلیت هریك بزبان حال ازو طلبد وعلیم است بطرق
انجاح مسئلت همه مناسب حال همه إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ
رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ
أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا
أُنْثَى وَاللهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى وَإِنِّي
سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا
وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ
عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ
عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ وچون
امراه عمران مناجات از روی صدق کرد ومقبول درگاه
بی نیاز افتاد ودعاهای او باجابت مقرون شد هر

نفس

نفس مطمئنه نیازمندی که نیاز بدرگاه بی نیاز برده خواهشی
که در دوست طلب ازادی ان از قید غیر کرد فضل ورحمت
الهی اورا از قید غیر ازادی بخشیده از بندگان خاص و
محبان خود کرداند پس اگر خواهشی ازو بروز کند ودر رو
دل که پذیرای متعات جسمانی والتفات بغیر دریابد که بی
پروردگارا رجاء من همه ان بود که هیچ خواهشی از مطلق ماسوی
از من نمودار کردد ونیست ان مطیع امر مولای معرا از لوث
پذیرایی توجه بغیر دارند وای در بیت المقدس قلب طاهر
از الواث کون ومعبد تمامی ظاهر وباطن خویش در فرمان
برداری مولی صرف کند کان مثل انکه از پذیرایی
خواهش غیر دور انچه باقی باشد تا اورا وقف بیت المقدس
قلب کنم چه اورا رجوعی بمواظبت احوال تنداری در عبادت
ان می یابم ولیکن اورا عابده نام کردم که بجز انچه موافق
امر حق ومتابعت او باشد نکند تا ان فرمان برداری
مراعات تن هم
مقتضیات تنداری نیز باطاعت حق آیل گردد چه امراه
عمران مریم را اسم ان بذیره خویش بجهت ان کرد که در
لغت مریم بمعنی عابده است که چون انثی بخدمت بیت المقدس
کردن رشده بود مناسب نبود بسبب تردد رجال او لما
یلحقها الحیض والنفاس هم درانجا بخدمت خاص تو اورا
مقرر فرمودم که غرض از جمله عبادتها همراست وهمچنین

نفس مطمئنه که در مجرای حکم الهی مطمئن باشد و اگر خواهشی
در نگهداری و پاس تن در خود یابد از راه اطاعت حق کند
که حفظ تن بقدر توانایی ادای عبادات صوری حق واجبست
نه بجهة ادراک لذات جسمانی و مراعات میل طبیعی وجود را
چون از میل بغیر خالی نیابد آن میل را بر وفق رضای
مولی کند بل فرمان برداری مولی داند نه با عدم مبالات
بران یا غفلت از آن در کار شود آن میل منافی خلوص
عبودیت نخواهد بود و مع ذلک چون بی مدد و یاری
حق آن تخلیص و تصفیه و ثبات در آن میسر نگردد
بزبان حال میگوید انی اعیذها بک یعنی پناه میدهم
خواهش خود را بتو وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
و پناه میدهم ذریة خواهش خود را از افعال ناشیه از
آن خواهش و اخلاق و آثار متولده از او از شیطان
رجیم دور افتاده از درگاه تو و دور انداخته فرمان برداران
و پیروان خویش از قرب قبول تو و درگاه تو فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا
بِقَبُولٍ حَسَنٍ چون نفس مطمئنه در مجاری احکام الهی
و قضایای پروردگار خویش راضی بقضایای او رجاء
و شوق امان طلبد از خیر الحافظین رؤف بالعباد که
او را از خطر خواهشهای جسمانی امان دهد تا هیچ مقدار
خللی از آن خواهش و ذریه ناشیه از او از افعال و اخلاق

رذیله

رذیله و آثار متولده از او از عبودیت خالصا مخلصا لوجه الله
مانع نتواند شد پس قبول میکند پروردگار مشفق آن
تمنای او را قبول کردنی حسن با آنکه ذریه او را اگر عبادت
از خواهشی باشد که از و نمودار و زاینده شود او را چون
نفس مطمئنه مبرا از خواهش و ناپذیرایی هیچ گونه خواهشی
در سلامت احوال و حسن مآل قرین میسازد بل ذریات
مراعات محموده تن و حواس بر ثمره عبادات روحانی
خالص او و دیگران بقدر آن مراعات می افزاید و آن
اخلاق متولده او و او را از تسلط شیطان مصون
میسازد تا از آفة مرات خویش و رؤیت عمل خویش
محفوظ و سالم می ماند تا در ظهور حسنات جز دل انکسار
و خضوع و شکر منعم مفضل نمی افزاید وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا
حَسَنًا و ظاهر میسازد و تربیت میفرماید نفس و اخلاق
متولده از او را تربیتی نیکو که مصون می افتد بذلش
از اسراف و امساکش از بخل و عبادتش از مرات و عملش
از رعونت و نحوهم وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا و متکفل امور خواهش
حقانی نفس کرد این هنگام ذکر حق که کار کنان در وجود
انسانی نظیر کار کنی حضرت زکریا ع در عالم آفاقست
چه بدان مشابه که زکریا ع متکفل تربیة مریم و محافظت او
در عالم بود ذکر حق متکفل تربیت نفس است در آدم وجود سنش

نمایند از ترنیف و تعطیل و ساعی نتعش باشد از تربیت
و تغییر بل باعث حفظ و حارث هر مخلوق در عالم تعینات
عموما ذکر حق است اذ مَا مِن شَیٔ اِلّا یُسَبِّحُ بِحَمدِهٖ وَلکِن
لا تَفقَهُونَ تَسبِیحَهُم و در نظر حقیقت شناسان هر
موجود در عالم تعینات عموما و هر نقش در صحیفهٔ کاملهٔ
صنع هم ذاکر است و هم مذکر اِنّ فی السمٰوات والارض
لآیاتٍ لِلمُؤمِنِینَ وَ فی خَلقِکُم وَمَا یَبُثُّ مِن دَابّةٍ وَکُلَّمَا
دَخَلَ عَلَیهَا ای علی المریم المِحرَابَ ای فی المحراب المعبد و مسکن
المریم وَجَدَ عِندَهَا رِزقًا قَالَ یَا مَریَمُ اَنّیٰ لَکِ هٰذَا
قَالَت هُوَ مِن عِندِ الله فلا تستبعد اِنّ اللهَ یَرزُقُ
مَن یَشَاءُ بِغَیرِ حِسَابٍ و بدان شاید که منقولست از زکریا
ع که در اوان تکفل مریم او را در محراب معبدی جای داده
بود و هیچ کس غیر زکریا راهی بدان مسکن مریم نداشت
و هر وقت از پیش مریم بیرون می آمد هفت در بر روی او
می بست توثیقا للحرزه و صیانته و هر گاه داخل آن مسکن
میشد نزد مریم رزقی می یافت در صیف میوهٔ زمستان
و در شتا میوهٔ تابستان نزد او میدید قَالَ یَا مَریَمُ اَنّیٰ
لَکِ هٰذَا میگفت یا مریم از کجا رسید این روزی تو
مریم گفت از نزد خداست استبعاد مکن بدرستی که
روزی میدهد خدای هر که را خواهد بغیر حساب

ذکر حق که متکفل تربیت نفس است توجه نفس و روی دل
او را بحق کرده مانع از دخول جمله اندیشهای باطل او میشود
و هر وقت از نفس جدا میشود که هنگام سکر و محو سالك
و ذاکر است هفت در که محل تردد اندیشه بقلب و نفس است
از پنج حواس ظاهر و متفکره و واهمه و متخیله که امر الحواس
باشند بر روی نفس مطمئنه و قلب می بندد توثیقا للحرزه
عن دخول الخطرات و چون اوان صحو ذاکر میشود و ذکر
حق بپاسبانی و حراست او در می آید و در نفس فیوضات
شمیمه و ترقی بخش می یابد مانند افروختگی آتش شوق
و اشتعال نار عشق در مرتبهٔ سکونش در بردِ یقین
و اطمینان و آرامش در حال غلیان شوق و صولت عشق
پس خطاب بلسان حال با نفس کند که این آثار عجیبه
و فیوض غریبه در این اوان محو که ابواب عمل و شغل
بعبادت و کار کتی بر تو مسدود بود از کجا بتو رسیده
و بچه سبب تو امیر گشته نفس گوید از مرجعی و ملجاء
که از جا و مکان مبراست و از مسببی که از اسباب و علل
مبراست اِنّ اللهَ یَرزُقُ مَن یَشَاءُ بِغَیرِ حِسَابٍ هُنَالِكَ
دَعَا زَکَرِیَّا رَبَّهُ و چنانچه چون زکریا علم بمرتبهٔ مریم
و منزلت او نزد حق تعالی یافت و دانست که تکفل امور او
نزد پروردگار بی مرتبه نیست و طلب نسل و ولد با کبر سن

والد وعاقر بودن والده رجاء غیر محمود نیست چه فاده
نخاری که بجند عجوز عاقر ولد موهبة کرد ودر غیر موسم
میوها را نزد مریم حاضر میکند واو را بی شرما در بیوهای
بهشت تربیت میفرماید ودر طفولیت متکلم میسازد طلب
فرزندان ونعم رجاء غیر محمود نیست لاجرم قَالَ رَبِّ
هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً گفت پروردگارا
بخش مرا از نزد خود وموهبت خود ذریتی پاک ونیکو
نهاد چه این طلب از عالم سبب برونست چه من
با کبر سن وامرأة عاقر بی موهبت ربانی وعنایت مسبب
الاسباب بی وساطت سبب بان نتوانم رسید اِنَّكَ
سَمِيعُ الدُّعَاءِ ومقرونست اجابت کرم مغنی به مسئلت
داعی محتاج بدان مشابه چون ذکر کمال مرتبه قرب نفس
مطمئنه یافت ودریافت که چون تکفل وتربیت نفس مقرب
درگاه بدو حوالت شد او نیز بی منزلتی نخواهد بود حال
شرهنفس مظهر این مسئلت شد نزد علیم خبیر که ای پروردگار
هم بخش مرا از مواهب علیه خود ذریتی طیبه و نمودار کن
از من اثری باقی بدرستی که علم شاملت شنونده زبان
حال وحکمت کامل مکملت اجابت کننده این مسئلت
وموصل سایل بحسن مآل است وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي
الْمِحْرَابِ اِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللهِ

چه رسانید ودر آورد در ذکر الهام غیبی وفیوضات
لاریبی که راه آورد ملکه حسن ذکر دایمی بود حال که
که روی ذکر وتوجه ذاکر بقبله حقیقی بود که صلوة ذکر
ومعراج اوست واثری از بعد از آنکه کود ومشغولی بغیر
وخود در ونمانده بود بدرستی که بشارت میدهد ترا
پروردگار عالم نهان واشکار تو که نمودار وسپاه میشود
فرزند خلف حیوة ابد از تو در حالتی که مصدق است
بکلمة من الله که امر کن است یعنی حیوة ابد حق نمودار
از تو مقرونست بشهود وافراد بانکه بامر وحکم حق از
تو نمودار گردیده نه از خواص ذکر ونتیجه عمل ذاکر
یا حیوة ابدی که مصدق اذکرونی اذکرکم واشکروا لی
اشکر کم است چه حیوة مذکور خدا ابدیست بی زوال
ونعم مشکور حق سرمدیست بی نکال وَسَيِّدًا وَحَصُورًا
واین حیوة ابد ووصال سرمد سید وسرور بزرگترین
ذریات وافعال واعمال نمودار در جهان ونتایج الاعمال
کارکنانست وحصوراست که ظهور منیت وبروز
منی وانانیت از و دور است وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ
واگاهی است پاک وصالح از کدورات تعینات وفساد
تعلقات قَالَ رَبِّ اَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ
وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ ولسان حال ذکر متنطق شد بطریق

استفهام که آیا بچه طریق و کیفیت حکمت کامله تو از من ذریتی خواهد بود و اشکار گشت که با عبور ایام و سنین بسیار در دهر بر من که اثری از تعین خویش و آثار خویش نمی یابم و نفس پذیرای آثار من نیز عاقره است و هیچ خواهشی از وزاینده نمیشود و از غایت تعجب از استجابت این دعوه و فرط رغبت بظهور آن قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً لِتَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا الهام فرمود باو که نشان قبول مسئلهٔ تو آنست که غالب کنم بر تو شوق حضور و لذت سرور آن بمرتبه که توجه تو بحواس کار کن که بمنزلهٔ حدیث نست با ایشان که بدیگر اوقات داشتی که چشم در مبصرات از ظاهر بینی و مشغولی ساختن ناظر از دریافت مظهر بمین تنبیه ناظر بمین تذکر مانع میشدی و زبان را از تکلم بمناهی و لا یعنی و سمع را از استماع آنها و سایر حواس از خروج در مناهی و لغو سه روز استغراق و محو تو در مذکور از آن توجه بیگانه شوی و امتناع تو ایشان را نباشد الا برمز که آن اختلال ایشان باشد از کار کنیها بسبب استغراق تو که هیچ حس نیاری و اعانت تو بظهور آثار خویش شایق نکردند وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا و مواظبت تذکر خویش و مراعات او بسیار بکن بجهتی که خلل و فترة و غفلت بذوره نیابد وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ

تا بمن آن تذکر که او نعم و تقدس انزه و اعلاست از آنکه که با امتداد ذکر او لیلا و نهارا در عالم آفاق و هنگام مراعات نداری و توجه بظلمانیات متعلقه بآن و مراعات روحانیات و رغبت بعالم انوار از کسب علوم صایبه و اعمال حسنهٔ متعلقه بآن جز اطاعت حق منظور او فتد وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ خطاب کرد ملائکه بمریم که بدرستی که برگزید ترا خدا و ند سبحانه بولادهٔ عیسی عم و طاهر ساخت ترا از آنچه از ناسی که زنان را عارض میشود از حیض و نفاس تا صلاحیت خدمت مسجد و سکنای مسجد بهمه اوقات داشته باشی و برگزید ترا و ممتاز ساخت ترا از زنان عالم بدین کرامتها پس اصطفیک بالکرامات والایات حتی یاءت الملائکة برزقک من الجنة وطهرک من لمس البشر قال الاستاد فایدة تکرار الاصطفا الاول اصطفاک بالکرامة والمنزلة والثانی اصطفاک بان حملت بعیسی من غیر اب يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ خطاب عزتست با ملائکه رسول او نعم بمریم که چون ترا از عالمیان بدین نوازشات ممتاز فرمودیم تو نیز عبادتی ممتاز از عبادت سایر عباد الله اختیار کن بآن طریق که خالص ساز

عبادت خود را از نظر در عبادت بر جزئی جز اطاعت مولی
و تحصیل رضای او و تعم و تقدس داشتن و جبا بجد در ظاهر
در سجود که منتهای رکعتست نظر از محسوسات سایر عبادالله
می پوشند تو در ابتدای صلوه نظر از مطلق ما سوی
بپوش و جز از اطاعت در طاعت جزئی منظور مدار
پس با این حال دو جزء که در اکین درای و دور نباشد
که نکته از نکات تقدیم واسجدی بر ارکعین این باشد
و اگر این خطاب را بزاده نفس مطمئنه کیری که خواهش
غیر است برای خطای این خطاب ملکات حسنه نفس
بان خواهش حقانی چنان درست توانند افتاد که ای
خواهش زاده نفس فضل ربانی ترا برگزید از جمله خواهشهای
جسمانی مجول ساختن تو بقصد اطاعت حق در حفظ
بدن بجهت توانایی کارکنی او و پاک ساخت ترا از دنس
میل طبیعی ظلمانی و لذت جسمانی و برگزید ترا بشرف
قصد قربت از جمله خواهشهای ظلمانی جسمانی تو نیز
شکرانه آن خالص ساز اطاعت و طلب و مقصد خویش
را از غیر تحصیل رضای حق و در دید و اطاعت از کونین
و ما فیها در حقیقت در پوش چنانچه عباد عالم آفاق در
وقت سجود نظاهر در می پوشند پس در جزء که راکعین
درای و از جمله فرمان برداران و کارکنان حق شو

دارد

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ
إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ قلمهایی که بآن کتابت توریه میکردند
یا قدحهایی که قرعه در ان می انداختند أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ
بجهت تکفل مریم بیست و هفت شخص از روساء بنی اسرائیل
ماثان که قبیله مریم و حنه بودند چه وقتی که از حنه مریم
متولد شد مرویست که او را در خرقه پیچید و او را برداشته
بمسجد برد و نزد احبار بنی اسرائیل گذاشت و گفت نزد شما
این نذیره و فرزندی که نذر کرده بودم که چون متولد
شود خادم بیت المقدس باشد پس او را پاسداری
کنید که بنت امام شماست چه بنی ماثان از روسای
بنی اسرائیل بودند و ملوک ایشان پس گفت زکریا از آن
بیست و هفت نفر که من احقم بکفالت او که خاله او نزد
منست پس ابا کردند باقی احبار که تا قرعه بکفالت شخصی
موافق نیوفتد کفالت مریم را باو نگذاریم پس انداختند
اقلام یا اقداح خود در نهر بر نیت کفالت مریم قلم
همه در نهر فرو رفت و قلم زکریا بر روی آب بماند پس
متکفل مراعات احوال مریم زکریا عم شد وَمَا كُنْتَ
لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ و نبودی تو ای محمد نزد احبار بنی اسرائیل
زمانی که نزاع بجهت تکفل مریم میکردند تا منکرین از
دین گویند پس بر ایشان حجه شود این انباء بغیب که وحی

زمانی که می انداختند

بر تو نازل شده که ترا ازان خبر میدهی واگر ابنا بغیب
در عالم انفس بعرفان کامل مکمل انسانی نسبت دهیم
تواند بود چه عرفان کامل در انسان بمنزلهٔ وجود کامل
مکمل خاتم رسل در عالم است که هم چنانچه بمصدوقهٔ
لولاك لما خلقت الافلاك اگر نه ظهور مظهر کامل
مکمل محمد صلعم بود خلق عالم نمیشد اگر عرفان نمی بود
بموجب کریمهٔ فخلقت الخلق لکی اعرف خلقت آدم نمیشد
ونبودی ترای عرفان وشناخت حقایق کماهی هنگامی که
حواس وقوی والات کارکن ومتولدات محموده در
وجود انسانی از اخلاق حمیده وصفات محموده از
فکر وذکر وغیرها بلسان حال وتقاضای حقایق
خویش بجهة تکفل خواهش زادهٔ نفس در مراعات
تداری تا آلت کارکنی حق شود قرعه را انداختند وقرعه
بنام ذکر حق وتذکر دایمی درست امد پس هم راو ترا
ای عرفان معلوم باشد که در یافت تو این معنی از
جملهٔ علم بغیب وانباء غیب است که ترا کرامت کرده ایم
اِذْ قَالَتِ الْمَلَائِکَةُ یَا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُكِ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ
اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهًا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ
وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ وَیُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکَهْلًا وَمِنَ
الصَّالِحِینَ ونبودی ترای محمد هنگام مقالات ملائکه

یس قبل تکلم الناس معجزة له وکهلا داعیا الی دینه ح

بامریم

بامریم وبشارت دادن بمریم بکلمهٔ امر حق که تولید حضرت
عیسی عم باشد ودور نیست که اطلاق کلمة الله بعیسی ع
ازان سبب باشد که باعث وموجد تولید او نحو کلمة
الحق وامر کن شد بی سببیة اب وبدان مثابه نبودی
ترای عرفان کامل ومکمل زمانی که القا کرد بزبان
حال خویش وتحریك مقتضی کمال خویش ملکهٔ محاسن
اخلاق بخواهش حقانی زادهٔ نفس مطمئنه بانکه حق تع
بشارت میدهد ترا بظهور کلمة الحق اذ تو که اسم او
مسیح است چه اصل کلمهٔ مسیح بلسان یونانی مشیخا است
یعنی مبارك وکلمة الحق موسوم است بمبادی حال
قایل ومستمع ووجیه وصاحب حکم وجاه وشرف
ومرتبه است در دنیا واخرت واز نزدیکان حق است
بل از واصلان است ومتکلم است فراموشکاران وغافلان
وزاهدان از فکر وذکر حق را بلسان حال وخاصیت
خویش در مهد که مرتبهٔ تعین کلمة الحق است قبل از بروز
کران مرتبهٔ مهد است در عالم حکمة ربانی از برای تمکن
او چنانچه مهد از برای طفل در عالم جلوهٔ ربوبیت جبر
اهل الله بهر فراموشکار که توجهی کنند او را بیمن توجه
ایشان بعون الله تذکری روی میدهد وذهول و
غفلتشان بفکر وذکر مبدل میگردد وتاثیر توجه ایشان

زیاده از حدیث موعظهٔ دیگران باشد پس استعادهٔ
اطلاق تکلم بدان توجیه کامنه باشد و در کمال کرمه تبه
ظهور تاثیر کامل کلمة الحق است در مستمعین متوعظین
چه در هر دو مرتبه تاثیری که کلام را در مستمعین است
خاصیت کلمة الحق و جلوه کلمة الحق و اما تاثیر هم در وقتی است
که در ضمیر حق گوی است بهر که همتش مصروف بموعظهٔ
اوست و هم تاثیرش هنگامی است که حق گوی متکلم
میگردد و اثرش در حال سخن پذیران مشهود طالبان
حق میگردد چه آن سخن پذیران بزبان حال ناطق اند
که پذیرای کلمة الحق و سخن شنو را این منافع و مکارم حزبین
حال و منتج حسن مال است و طالبان حق را برؤیت
احوال ایشان بنظر بصیرت اگر غفلتی بدیشان راه یافته
باشد زایل میگردد و من الصالحین و در جرگه سعاد
واگاهانست که صلاح حال و مآل خویش را حاصل
عمر خویش فرموده اند چه هر کس بقدر آگاهی و بناء خویش
انا بنیا میراث می برد العلماء ورثة الانبیاء قالت
رب انی یکون لی ولد ولم یمسسنی بشر گفت مریم
از روی استفهام و استدعای ظهور کیفیت این جلوه ذات
در عالم اسباب بی سبب عادی که چگونه حکمت کامله ات
مرا ولدی کرامت میکند بی مساس بشر قال کذلک الله

یخلق ما یشاء گفت جبرئیل حکایة عن الله همچنین بی مس
بشر ترا ولد کرامت میکند و حق تعالی خلق میکند هر چه
خواهد بهر طریق که خواهد بی واسطهٔ سبب و بواسطه
اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون هرگاه حق تعالی
خواهد امری جاری سازد حقیقة الخبر بان امر میفرماید
میگوید باش بی سبب یا بواسطه سبب پس مامور
بهر نهج که مامور شده جلوهٔ ظهور می پذیرد و بدان نهج
گفت خواهش حقانی بلسان حال خویش ای پروردگار
عالم و عالمیان چگونه از من بوجود شود اثری و زادهٔ
خواهش غیری با این حالت که با من نزدیکی نکند بشریت
و مقتضیات بشریت الهام غیبی با و القا کند همچنین
خواهد بود که بیقرب بشریت و تاثیر خاصیتش در تو
و پذیرائی تو مر خاصیت بشریت ای خواهش حقانی
و برگزیده فیوضات سبحانی از تو کلمة الحق بوجود سازیم
معرا از اغراض بشری ویعلمه الکتاب والحکمة والتورة
والانجیل و تعلیم دادیم عیسی را علم نوشتن خط چنانچه
مرویست که حضرت عیسی نه قسم خط نوشتی که یکی از آن
قسم قسمی است که معروفست بین الناس و دریافت حقیقة
اشیا کماهی و تورية و انجیل ترا ای خواهش حقانی تعلیم
دادیم ابراز نقوش محموده و آثار مقصوده از ایجاد کون

در صفحهٔ روزکار و صحیفهٔ کاملهٔ ضمایر طالبین و دریافت
اسرار حکمة کاملهٔ حق در نسخهٔ مکونات و نمودار کردیم
در تو حاصل از توریه که ضبط ظاهر احکام شریعت
ربانی است و ما حصل از انجیل که رهبانیه و مراعات
اسرار شریعت و تجلی انوار حقیقت سبحانی و کمال مراعات
مرضیات و جلوهٔ جلال سلطانی است تا بتخلیه از خواهش
غیر و تحلیه بخواهش حق مصفی و معلا گشتی وَرَسُولًا
إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ و بدان نهج که عیسی ع فرستاده ما است
بقوم بنی اسرائیل تو فرستادهٔ مائی بجملهٔ عباد الله و فرمان
بردار آن حق چه بنی اسرائیل در لغت یونانی بمعنی عبد الله است
در حقیقه خواهش حق مرغب و فرمان ده بندکان حق
ند فرمان برداری و اطاعت حق است أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ
مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ
فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ و گفت عیسی ع بدرستی
که من آمده ام از پروردگار شما بشما بنشان و علامتی
از تأییدات سبحانی تا شما را معلوم گردد که من فرستاده
حقم بشما باجرای اوامر او نهم بشما جهة اصلاح حال و مآل شما
أَنِّي أَخْلُقُ یعنی من میسازم صورة مرغی از گل پس بتایید
ربانی دمی در آن میدمم پس میباشد باذن الله یعنی
آن دم که دمیدم حق هم خواست که آن هیئة زنده گردد

پس

پس باذن او هم زنده شد چه بدان طریق که حکمة کاملهٔ
ربانی کل را امر میکند که حبه شود و در رحم ارض حبه
میشود و باذن الله حبه در ظهر ذکور طیور نطفه میگردد
و بحکمة ربوبیتش در رحم اناث طیور می آید و باذن الله
با نطفه طیور ممزوج شده بمرور ایام بیضه میگردد و بتقاضای
طبیعی او را دفع میکند و بمرور ایام از انجا در زیر بال مرغ
جوجه در محوطهٔ بیضه میان پوست پرورش یابد و بعد
از تکمیل پوست تخم بیرون آید باذن الله جلوهٔ جملهٔ
آن فیوض ربوبیت در دم عیسی جلوه گر گردد تا سیر
خاک از عالم جمادات بعالم حیوانی باعجاز عیسوی
بیکدم میسر گردد بخواهش حق بزبان حال این نغمه
سراید و در سمع ارباب شوق و محبت در آید که من
تصویر میکنم مر شما را ای طالبان حق از این لسانی
که از طین است هیأتی مثل هیأت طیر چه بدان مثابه
که صورة تا حرکة در نیاید طیران از و نمودار نتواند شد
و تا حرکة نکند صید مراد نتواند کرد همچنان تا لسان
حرکة نکند جلوهٔ دعوة بحق و دعا و ثنا و راه نمودن
بحق عباد الله و طالبان و شایقان از او نمودار نگردد
و آن وصول بکمال که بسا لها از راه کسب و عمل حکمة
ربانی تعبیه فرموده که بسالک و طالب برسد فیض

شامل و تفضل کاملش در یکدم عارف که مسلّط اوست
از وهاب مطلق بعینه فرموده و قرین ساخته الحمد لله
علی نعمائه حمدا یوافی کمال مرتبة نعمه و هو لا یمشی الا من
جناب کبریائه وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى
بِإِذْنِ اللَّهِ و بشارتٌ که عیسی عم براءة می بخشید اکمه و
ابرص را و مرده زنده میکرد باذن الله و غیرها من البینات
الباهره براءة می بخشید آن دم و توجه عارف آن کوری
چشم بصیرت طالب صادق را و تن و جوارحشان از
عیب کسل و نافرمانی کارکنی شفا می بخشد و زنده
میکرداند دل مردهٔ ایشان را باذن الله چه عارف
بی اذن خدای هیچ امری متوجه نکردد در مقام قرب
محبوبیت تا لایق خلعت فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق
کردد چه تا خرقهٔ تن پاره دور است این خلعت نشاید
بل خویش را معزول مطلق کرده تا حق بجوارح او کار کند
او قید و لایق خطاب عزت ما رمیت اذ رمیت و لکن الله
رمی کردد و افسر قرب محبت بر سرش نهاد کش کذارند
و تا افساد تعین از سر بر ندارد این افسرش نه بخشند
وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ
و باذن الله خبر میدهم شما را با نچه خورده اید چه از افعال
و اقوال شما الا کلمة الحق و افعال شایسته است

معاینه می بینم که لقمهٔ حلال خورده اید و اگر لا یعنی و
لغو است دانم که لقمهٔ شبهه خورده اید و اگر اقوال فحش
و خبث و ناشایسته است معلوم است که حرام خورده اید
و شما را خبر دهم از محاسن و لطایف و رذایل و از خبائث
که در ضمیر مکنون و در جبلت خویش مستور دارید
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر بالکلیه
حق بر شما مستور نیست و کافر مطلق نیستید و از نور
ایمان در شما پرتوی هست در می یابید که این اخبار
بغیب بی تایید ربانی و جلوهٔ انوار حقانی نیست و
نشانها و انتهاست بر حقانیت من وَمُصَدِّقًا لِمَا
بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ و مصدقم در این امور ظاهر
کنند از خویش از آنچه پیش شماست و در توریه مسطور است
اصول ثابته از ظاهر شریعت غرا و هیچ از آنها که بر شما
ظاهر کردم مخالفت با ظاهر شرع شریف ندارد تا عذر
مخالفت شما توانند شد چنانچه هیچ از اصول ثابته از اقرار
بوحدانیت آله و پیروی فرستادهٔ او و در اقرار بحق و حقانیت
در انجیل مخالف اصول توریه نیست تا عذر مخالفت
یهودی شود از دین عیسی و اگر مخالفتی در فروع شریعت
غرا باشد ناشی از خواص تغیر ازمنه و اوقات و تغیر
خاصیت امزجه و احوال عباد است چنانچه در ناسخ

ومنسوخ قرانی که در عهد ما شده مشهود ما میگردد واین
مخالفت فروع منافی قوله مصدقا لما بین یدی فی
التوریة نیست چنانچه اشارتی بدان شد که در اصل دین
که سلوک راه حق و پیروی رسول اوست در سلوک
وچون حکمت ربانی مقتضی انست که هر قومی از طریقی
که مناسب تر است باحوال ایشان سالک طریق مقصود
شوند شرایع مختلف شده و ناسخ و منسوخ در ایشان
نمودار کشته و ازهمان سبب خواهش حق در عادتین
در اطوار مختلفه احکام مختلفه بر سالکین مناسب حال
و وقت هر یک جاری میسازد وَلِاُحِلَّ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی
حُرِّمَ عَلَیْکُمْ وچنانچه حضرت عیسی عم گفت بقوم خویش
که ما مودم من عند الله که هر اینه حلال کنم مر شما را
ای عباد الله بجهة مصلحت کار شما بعضی از آنچیزها
که بر شما حرام کرده بود رب الارباب بجهة ترتیب
حال شما چه چون بر قوم موسی جسمانیت و رغبت
بطبیعیات ظلمانی و تنداری غالب بود حکمت مقتضی
ان شد که بر ایشان شحوم ولحم شتر و بعضی چیزها که
در تقویت جسمانیات و میل طبیعی از دیگر اغذیه
اشد است حرام کنند وچون بر قوم عیسی رهبانیت
و روحانیت و میل مراعات انها غالب بود ان محرمات

بر ایشان حلال شد تا طبعشان باعتدال اشنا شود
و از وفور رغبت بروحانیات طبیعیات را مختل
محض نسازند و بسبب غلبهٔ میل برهبانیت اختلال
در نظام احوال خود راه ندهند بل بقدر ضرورات
مستحسنه در نظام عالم نیز دخیل اوفتند خواهش
حق در عادتین چون میل بعضی سالکین بسبب کثرة
مجاهده و انفس و اعتیاد بریاضت در مراعات
مرتبهٔ رهبانیت و فرط رغبت بمراتب روحانیات اصلا
بمراعات حفظ تن و تنداری نپردازند از طریقهٔ معالجهٔ
فساد افراط رغبت بپاس روحانیات و بیکانگی مطلق
از مراعات تنداری بقدر کار کنی حق بعضی از ان منهیات
نفسانی از اکل حیوانی و تمتعات مباحه ایشان بل نافعه
در این وقت از صحبت اخیار و تمتع فی الجمله از دولت طیبه
و نحوهم تا از ثمرهٔ جامعهٔ نشاهٔ انسانی محروم نگردد
وَجِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ فَاتَّقُوا اللهَ وَاَطِیعُونَ
خواهش حق اولا بکارکنان ملک و ملکوت و جبروت
تعین خویش پس بجمله کارکنان ملک خدای از عباد الله
گفت که چون امدم بشما بنشانی از پروردگار شما که
دانید که فرستادهٔ خدایم بشما پس بپرهیزید از نافرمانی
حق و اطاعت من کنید اِنَّ اللهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ

هذا صراط مستقيم طريقه حق و ثواب است كه انچه
از فيض مواهب الهى بوسيلهٔ من بشما رسيد همه از
حق دانيد وچون كوته نظران عيسوى كه بعضى جاحد
شده انكار مطلق كردند و بعضى جلوهٔ فيوضات حق
را بحضرت عيسى نسبت داده كمراه كشتند هيچ از انها
بمن نسبت مدهيد كه ان فيوض بود از من و همه
معجزات عيسوى همه از حق است ولهذا انحضرت بتصريح عيسى عم
ميكفت ان الله ربى وربكم فاعبدوه من بزبان
حال ناطقم بانكه هرچه از خواص معارف وانوار روحانى
و سبحانى از من ببينيد از حق دانيد وپيروى مرا
عباده او دانيد ان الله ربى وربكم فاعبدوه است
صراط مستقيم موصل بمطلوب حقيقى فلما احس
عيسى منهم الكفر قال من انصارى الى الله قال الحواريون
نحن انصار الله آمنا بالله واشهد بانا مسلمون
پس چون حضرت عيسى را كفر بعضى از ان قوم معلوم شد
و بسبب انكه يافتند كه عازم است كه اجراى اوامر
بر ايشان كند واجتناب از نواهى شرعشان فرمايد
مرويست كه جمعى از كفره قصد قتل حضرت عيسى كردند
لاجرم عيسى عم فرمود كى نصرة ميدهد مرا بر تقويت
دين حق حواريون كفتند ما نصرت دهندكانيم دين حق را

وشهاده

وشهادة ده اى عيسى نزد خداى بانكه ما تسليم كنندكان
امر الهى و مطيعان احكام او و پيرو رسول او ايم و از
روى صدق مناجى شدند ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا
الرسول فاكتبنا مع الشاهدين ومكروا ومكر الله
والله خير الماكرين پس وقال محمد بن على عليهما السلم
مكروا انفسهم فحسن الله مكرهم عندهم وكان فى
الحقيقة الماكر لتزيينه ذلك عندهم الا ترى بقول افمن
زين له سوء عمله فراه حسنا وجاحدين مكر كردند
بانكه شخصى موكل ساختند كه حضرت عيسى عم را بقتل
رساند ومكر كرد خداوند جليل با ان نابكاران بانكه
در اورد شخصى شبيه عيسى تا بظن انكه ان شخص عيسى است
او را بقتل در اوردند اذ قال الله يا عيسى انى متوفيك
ورافعك الى واين هنكام كفت الله تعالى عيسى را بدرستى
كه من تا اخر مى بخشم اجل ترا تا وقت رسيدن تو باجل
مسمى و ترا رفعت مى بخشم بايصال تو بمحل كرامت و حفظ
حامى خويش ومطهرك من الذين كفروا و پاك
ميسازم ترا از سوء جوار اين قوم نابكار واز شامت قصد
فاسد ايشان وجاعل الذين اتبعوك فوق الذين
كفروا الى يوم القيمة و كرداننده ام انانى كه متابعت كنند
ترا از حواريون نصارى فوق كافرين وجاحدين از

يهودی تا قيام قيامت و روز حساب و بنا بر ان حکم آست
که الی الان شريعت نسخ است و در هيچ وقتی غلبه
قوم يهود بر نصاری واتفاق نيفتاده است در بين
اوان ايشانرا ملکی و دولتی و با نسخ شريعت نصاری و
مخالفت بعضی از ايشان از شريعت جامعه ختميه مغلوب
قوم يهود نشده اند وايشانرا ازملك و دولت دنيوی نيز
نصيبها بوده و هست ونقل محقق البيضاوی فی تفسيره
لما رفع عيسی ع الی السماء وصلب شبهه عيسی واتی ذلك
سبعة ايام قال الله عزوجل لعيسی ع اهبط الی مريم
ثم لتجمع لك الحواريين وبثهم فی الارض دعاهم فهبط
عليها واشتعل الجبل نورا فجمع له الحواريون فبثهم فی الارض
دعاه ثم رفعه الله سبحانه وتلك الليلة هی ليلة التی
يدخن فيها النصاری فلما اصبح الحواريون حدث كل واحد
منهم بلغة من ارسله عيسی اليهم فذلك قوله عزوجل ومكروا
ومكر الله والله خير الماكرين ق ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ
بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ پس در دنيا واخرة
رجوع شما بمن است ای محققين و باطلين پس حکم ميکنم
ميان شما در انچه اختلاف داريد فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا
فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا
لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ پس كافرانرا عذاب شديد كنم در دنيا

واخرة

واخرة ونيست ايشانرا اعوانی که نصرت دهد وخلاص
بخشد از عذاب من وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ومؤمنين
ونيکوکارانرا اجر ومجازاتی وافی کرامت کنم وخدای
دوست ندارد ستمکارانرا که وضع شیء در غير موضع کنند
وآلات بندگی خالق ومولای مشفق خويش خرج بندگی
وکار کنی طاغوتيان اعدا عدو خويش کنند لاجرم از
رحمة عام ايشانرا توبيخ وتهديد بعذاب دنيا واخرة
کند تا بازگشت بخير کنند تا حجة بر ايشان تمام باشد
ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ واعلم ان الولادة
المعنوية اکثرها يتبع الصورية فی التناسل وسببه
ان الروح فی الصفاء والكدورة يناسب المزاج فی الاعتدال
وعدمه فی التكون فلكل روح مزاج يناسبه ويخصه
اذ الفيض يحصل بحسب المناسبة وتفاوت الارواح فی
الازل بحسب صفوتها ومراتبها فی القرب والبعد وتفاوت
الامزجة بحسبها فی الابد ليتصل بها والابدان المتناسلة
بعضها من بعض متشابهة فی الامزجة علی الاكثر اللهم
الا لامور عارضة اتفاقية فكذلك الارواح المتصلة
بها متقاربة فی الرتبة متناسبة فی الصفة وهذا يقوی
ان الحجة القايم محمد المهدی ع من نسل محمد ص واعلم ان

البنات وهيآت النفس موثرة فى نفس الولد كما ان
الاغذية موثرة فى بدنه فمن كان غذاؤه حلالا طيبا
وهيات نفسه نورية ونيات مرضية وقرحقانية جاء ولده
مومنا وليا اوصديقا اونبيا ومن كان غذاؤه حراما
وهيات نفسه ظلمانية خبيثة ونياته فاسدة ردية
جاء ولده فاسقا اوكافرا خبيثا اذ النطفة التى تكون
منها الولد متولدة من ذلك الغذا مرباة من تلك النفس
فيناسبهما ولهذا قال رسول الله صلعم الولد سر ابيه
بس ان الله اصطفى آدم ونوحا الا انه اصطفى ادم
بعلم الصفات وكشف جمال الذات قبل خلق الخلق
فى ازل الازال فاذا اراد خلق روحه الى نظر الى جماله
فظهر بين النظر روح ادم فخلقها بصفة الخاص ونفخ
فيها روح الاول وروح الثانى فوصف روحه فقال
ونفخت فيه من روحى ووصف صورته فقال خلقت
بيدى فسبق بهذه الصفات من الملائكة الكرام
البررة والبسه خلعة خلافته واسجد له ملائكته
لاجل هذا التخصيص كرامة له وتشريفا وتفضيلا على
مسالح الملائكة وقال انى جاعل فى الارض خليفة وقال
اسجدوا لآدم ولا يؤثر فى نعوت الازل طوارقات
الحدوث ما دام الاصطفاء بهذه الصفة سابقا له

والا

والاشارة فى نوح وآل ابراهيم ان الاصطفاء من سبب
المحبة الازلية لا من جهة الانسان الحدثية وحكيم عليم
در كريمة اذ قالت امراة عمران رب انى نذرت لك ما فى
بطنى محررا فتقبل منى الاية تا كريمه ومصدقا لما بين
يدى من التورية ولاحل لكم بعض الذى حرم عليكم
الاية كه چهارده اية كريمه است بيان بعضى از بدايع ذريه
بعضها من بعض كه قبل از اين ايات چهارده كانه بلا فاصله
مذكور است ميفرمايد كه چگونه اين بركزيدگان نسلا
وكمالا ورتبة وفضيلة وتقدسا بعضى ذريه بعض اند
جا بجز بعون الله وحسن تاييده دقيقه از دقايق ان مذكور
شود واكر سعادتمندى از سواد خانى نسخه صنع نصيبه
كرامت شده باشد از اين لطيفه اسرار ايات بينات
چهارده معصوم صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين كه
در صحيفه كامله كون منقوش قلم كبريا ايند نقد وقت
نيز استنباط تواند كرد وجلوه كمالى وجمالى صورى و
معنوى وعلمى وعملى جمله انبيا واصفيا ورسل مع شى زايد
در اين ايات بينات مشاهد تواند شد رزقنا الله
واياكم جون دعاء امراة عمران كه حنه نام داشت وبنت
امام بنى ماثان بود كه قبيله حنه ومريم بودند هم مريم
متولد شد كه ذرية صورى او بود وهم محررا وازاد شد

ازکار کنی و بند کی غیر حق که زاده فیض باطن و دعای او
بود وهم ذریه مریم که عیسی ع بود بمین دعای حنه که انی
اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم مصدوقه
فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا تربیت
عیسی ع بجمیع مصالح او بروجه حسن بفیض ربوبیت
کامله خویش نمو و تقدس و بدعاء زکریا رب هب لی
من لدنک ذریة طیبة هم یحیی متولد شد که ذریه صوری
او ع بود وهم نبیا من الصالحین شد که از فیض دعای
مخلصانه و فیض معنوی او بود و تاکید مصدقا لما
بین یدی من التوریة الایه بینات ذریه بعضها من
بعض صورة و معنا معلوم میگردد و از ظهور خلقت کامل
مکمل خاتم الرسل محمد مصطفی ص و هادی سبل علی مرتضی ع
و ذریه طاهره صوری ایشان از نسل صوری آدم صفی ع
اولا و نوح نبی ثانیا و ابراهیم خلیل ثالثا و از مظاهر
افتادن جمیع معارف و عوارف معنوی و صوری انسانی
مع شیٔ زاید از فیض ربوبیت کامله رب الارباب
جلوه گر است پس انی نذرت لک فی بطنی محررا
قال الاستاد المحرر الذی فی رق شیٔ من المخلوقات
حرره الحق فی سابق حکمه عن الاشغال بجمیع الوجود
والاحوال قال جعفر فی قوله محررا ای عتیقا من رق

الدنیا فتقبلها ربها بقبول حسن قبول الحق لها انه
اخلصها لعبادته وجعلها محل اتیه و کرامته و ربا ها
فی حجر صفوته انبیائه و اولیائه فنادته الملائکة
وهو قایم یصلی فی المحراب محل مناجات الحق
الصلوة لانها قبة عصمة الحق فیها نزول الوحی من دخل
فیها بشرط التفرید و خلوص النیة الهمه الحق خصایص الخطاب
واخبره بما یکون قبل ان یکون والمحراب محل لزوم
المراقبین فیه لاجل تعریض السر نفحات اسرار الحق و بروزه
نور التوحید و محل الانس و تصفیة السر والجوارح و
اشراف الیقین و مجلس المشتاقین و مسند الواصلین
و بستان المحبین و سرور المریدین و ریاض العاشقین
و کعبة المستانسین و حرم المومنین و فوز القانتین
و قبلة الموحدین و ستر الصالحین و قال الواسطی
هو قایم برته یصلح سره بمجاهدة نفسه و هو به و قیل
ملازمة الخدمة یورثک اداب الخدمة و اداب الخدمة
یورثک منازل القربة و منازل القربة یورثک حلاوة
الانس ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله
و سیدا و حصورا قال جعفر بن محمد ع السید الذی
ساد اهل زمانه باخلاقه والحصور الذی حصرها عن
النساء و سمی یحیی حصورا لانه فزع فی قلبه تلک العظمة

فحمل فيه ماء الشهوات وصار حصورا ومحصورا وقال
محمد بن على عم السيد من استوت احواله عند المنع
والعطاء وقال ابن منصور السيد من خلى من اوصاف
البشرية واظهر بنعوت الربوبية قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي
آيَةً قَالَ آيَتُكَ اَنْ لَا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمْزًا
احصر لسانه بنفيه عن المكالمة والمحادثة مع غير الله
ليتجرد سره وحاله عن ازدحام الخلق وذكرهم والادب
فيه ان من يطلب من الله شيئا من معانى الغيب
ورؤية معجزته وكرامته ولا يتحرك لسانه بالفضولات
وقلبه لا يخطر به من طوارقات الوسواس حتى يكون
ظاهره وباطنه مشغولا بالحق لان التفرق اذا وقع فى الظاهر
يتشوش الباطن واجاز له الرمز ليدفعوا به ضيق قلبه
ومن دخل عليه من اهله والرمز من الانبياء للاولياء
والرمز من الاولياء لخاصة المريدين وحقيقة الرمز
تعريض السر الى السر واظهار التفرس الى التفرس واعلام
الخاطر الى الخاطر بنعت تحريك سلسلة المواصلة
بين المخاطب والمخاطب وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا الذكر
هٰهنا تخليص السر عن الخطرات وجميع الهموم بنعت تصفية
السر فى المناجاة وتحير الروح فى المشاهدات ادب الله
اهل محبته وارادته بما اخبر عن معجزة زكريا واستجابة

دعوته

دعوته حتى اذا ارادوا كشف الغيب واستجابة الدعوة
اعتزلوا عن الخلق وعن محادثتهم وتركوا ما لا يعنيهم
وقطعوا السانهم بمقاريض الصمت وجعلوه رطبا
بذكر الله فى ايام مناجاتهم التى ارادوا فيها كشف
المقصود انتهى قوله تعالى اِذْ قَالَتِ امْرَاَةُ عِمْرٰنَ رَبِّ اِنِّي
نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا آزاد از خدمت غير
تو وشغل بما سوى فَتَقَبَّلْ مِنِّي اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ
بمقالى الْعَلِيمُ بنيتى وحالى وحين مقالى روى
الفاضل البيضاوى كانت امراة عمران حنة بنت فاقوذا
جدة عيسى عم وروى انها كانت عاقرا عجوزا فبينا هى
فى ظل شجرة اذ رات طايرا يطعم فرخه فحنت الى الولد
وتمنته فقالت ان لك على نذرا ان رزقتنى ولدا ان اتصدق
به على بيت المقدس فيكون من خدمته فحملت بمريم و در اين
كريمه وجد ايه بعدهم اشارتى بدان توان يافت كه برگزيدگان
خداى بظاهر صورت بعضى ذريه بعضى اند چنانچه مثلا
حضرت عيسى ذريه مريم ومريم بنت حنه امراة عمران است
وذريه يحيى زكريا وهم نيكى ومحاسن سيرت وسريرت وصدق
نيت ايشان سرى در يكديگر چه صدق نيت امراة عمران
باعث قبول نذر او شد وحامله شد بمريم وباعث استجابت
دعاء او اى ان الله نفخ فى صورة عيسى روح ما فيه سيره ورباها

فيها با نوار النبوة والعبودية وتجلى المشاهدة فاذاكمل
فى مقامات المصطفين من صفوة انبيائه واوليائه قال
انى متوفيك اى متوفيك عن رسم الحدوثية ورافعك
الى نعت الربوبية ومطهرك عن شوايب البشرية قال
الواسطى انى متوفيك رسم الحدوثية عنك ورافعك الى
ومطهرك من ارادتك وهويك وذلك لاظهار نعوت
الازلية عليه ومما سنح لى فى هذه الساعة بالبديهة بعد
ذكر المشايخ انى متوفيك غيرة عليك حتى لا ينظر اليك
بنعت المحبة غيرى ورافعك الى بنعت العشق ومطهرك
من التفاتك الى الملكوت لان من شرط اتحاد الحبيب
والمحبوب ان لا يدخل عنهما شئ من الحدثان فاذا كان
العارف بلغ مقام صرف التوحيد يتشعشع نور جمال
الحق من وجوده لاجل ذلك رفعه وصار اليه حتى يستقيم
نظام الشريعة ولم ينسخ احكام السنة قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ هو افراد القدم
من الحدوث واظهار الحق بنعت العبودية والخروج عن
رسم دعاوى البشرية ودفع النفس عن الالتفات الى
الاكوان والتجلى لمحبة الرحمن أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا
نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا اى لا نتبع الهوى والدنيا وشهوتها
ولا نلتفت بنعت الرياء والسمعة الى غير الحق وقال ابو عثمن

اعلم

اعلمكم بطريق التعبد فى هذه الاية وهو ان لا يطالع
بسرك عند اشتغالك بالعبادة سوى معبودك
ولا يفرغ فى امر من الامور الى غيره فتتخذ بذلك ربا
مجمع قوله تعالى فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ
الْعِلْمِ الاية بكر ان لمباهلة الانبياء تاثيرا عظيما
بسبب اتصال نفوسهم بروح القدس وتاييد الله
اياهم به وهو المؤثر باذن الله فى العالم العنصرى
فيكون انفعال عالم العنصرى منه كانفعال بدننا
من روحنا بالهيآت الواردة عليها كالغضب والخوف
والفكر فى احوال المعشوق وغير ذلك من تحرك الاعضا
عند حدوث الارادات والعزايم وانفعال النفوس
البشرية منه كانفعال حواسنا وساير قوانا من هيات
ارواحنا فاذا اتصل نفس قدسى به او ببعض ارواح اجسام
السماوية والنفوس الملكوتية كان تاثيرها فى العالم
عند التوجه الاتصالى تاثيرها يتصل به فينفعل اجرام
العناصر والنفوس الناقصة الانسانية منه بما اراد
الم تر كيف انفعلت نفوس النصارى من نفسه صو
احجمت عن المباهلة وطلبت الموادعة بقبول الجزية
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ
التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ نزاع شد

مابین یهود ونصاری و زعم هریك این بود که حضرت
ابراهیم ع از طایفهٔ ایشانست پس مرافعه کردند نزد
رسول الله ص پس این ایه نازل شد که یهودیه ونصرانیه
حادث شد بعد از نزول توریة بر موسی وعیسی و بود
ابراهیم قبل از موسی بهزار سال وقبل از عیسی بدو هزار
سال پس چگونه ابراهیم از ایشان باشد ایا نمی یابند
وتعقل نمی کنند این گروه جفا که این گروه جفا دعوی
جه سان می نمیست هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ
بِهِ عِلْمٌ تنبیه کنید ای خیر الرسل وخیر الامم قوم یهود
ونصاری را بحماقت انیشان که جدل میکنید در امری
که علم بان ندارید ونیست در توریة وانجیل از دین
ابرهیم نشانی وخبری مَاكَانَ اِبْرٰهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا
وَلٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا صاحب عقیدهٔ پاك از غایلهٔ شرك
جلی که بمثابهٔ شما کمراهان نکرفت عزیر وعیسی را شریك
در عبودیت خویش وشرك خفی که نخواست چیزی از
او ونخواست جز او را از و چنانچه در قصهٔ منجنیق وقصهٔ
قربان ساختن ولد وایثار جمله مال خویش باستماع
ذکر مولای خویش مُسْلِمًا منقاد الله فی جمیع الامور
والاحوال وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مثلکم باشتراك العزیر
والعیسی بالله العزیز وبدان نسق منازع اند ظاهریان

ومراعیان تن بارهیانان ونارکان دخیل افتادن
در نظلم کارخانهٔ حق وانتظام ظاهر خویش بالکلیه در
عالم انفس در انکه هریك مدعی اند که مقام خلت ودوستی
حق بالماست با انکه ظهور حکمة در تربیت تن محمود
ومراغات لابد تنداری ومراعات تکمیل روح وروحانیات
بعد از ظهور تعینات عالم ملك بوجه بل تعینات عالم
ناسوت بکمال باشد وظهور تعینات بقربها بعد از
جلوهٔ خلت شده جه جلوهٔ خلت کامل عبد بعد از جلوهٔ
خلت حق شد مقرون بعهد الست بموجب شهادت
عدلین حدیث صریح کنت کنزاً مخفیا احببت ان
اعرف فخلقت الخلق الحدیث وخطاب صحیح الست
بربکم قالوا بلی جه تا خلت صادق نباشد ومحبت کامل
نباشد دربارهٔ خلیل ومحبوبی کار تربیت خود وحفظ
وحمایت خود بتمامی بدو نتوان کذاشت ومراعات ظاهر
تن وتنداری بتمامی احوال واوقات که نظر سلوك
مسلك یهودیه است در شریعت حقیقیه یعنی مراعات ظاهر
شرع شریف در وجوب حفظ تن تا کار کرد شرع ومراعات
شریعت حقیقیه بر کمال تواند کرد وبکند باعث ظهور وجلوهٔ
هزار صفت کمال ربانی است در عالم انفس از عبد جامع
الشرایط در مراتب فرمان برداری مولی وعبودیت کامل

جه جلوهٔ هر صفت کمال ربانی در و بمثابهٔ جلوهٔ سنه ایست در
عالم افاق زیرا که سنه افاقی عبارتست از ظهور کمالات
اثاری نیرین و جمله کواکب در یک دور نیر اعظم و عبورش
ببروج دوازده کانه افلاک و نصرانیه که رهبانیه و ترک
جمله امور متعلق بمرتبه مراعات تنمادی و اعانت غیر است
در دین شریعت جامعه باعث نقص مرتبه این خیر الامم میشود
پس اگاه کنید ای عرفان کامل و اخلاق حمیده پیرو عرفان
کامل و سالک صراط مستقیم اعتدال و غیر منحرف بطرفی
افراط و تفریط در امور و مطیع امر فاستقم کما امرت
من منحرفان بطرفی افراط و تفریط در میل بمراعات جسمانیت
بحت یا روحانیت صرف که یا اهل الکتاب و سواد خانان
نسخهٔ صنع چرا احتجاج میکنید هر یک باینکه خلت که مقام
ابرهیم است در عالم انفس با ماست و حال انکه مفاد احکام
تورینه که مراعات صلاح ظاهر است بر کمال و مفاد انجیل
که پاس روحانیات بر وجه احسن بعد از ظهور جلوهٔ
تعینات جسمانی و روحانی شده بعهدهای بعید که بعد
از ظهور اثار ربوبیت از عالم اعیان باشد بعالم جبروت
و از آنعالم بعالم ملکوت و از انعالم بعالم ملک عام
و از انجا بعالم ملک خاص و نسخهٔ جامعهٔ ناسوت و بعد از
قرنها که در جلوهٔ ربوبیت کامله در عالم گذشته بود بموجب

حکمه

حکمه مقتضی وقت توریه و انجیل نازل شده ایا تعقل
نمیکنید این ترتیب معروف را و دعوی میکنید که خلت من
احوال ما و تابع طریق مراعات ماست مَاكَانَ إِبْرَاهِيمُ
يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا و بدان نهج که ابراهیم ع یهودی
و نصرانی نیست خلت نیز تابع پاس مراعات جسمانیات
و روحانیات بحت نیست بل رهین امر و خواهش علیم
خبیر و مشفق بصیر است وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا خلت از غایله
شرک مبراست نظر از خواست و امر دوست بر نمیدارد
و بظاهر و روحانیات روی نیارد مُسْلِمًا تسلیم ظاهر
و باطن خود بحق کرده با نچه فرمایش کند در جمیع امور
و احوال بدان در کار افتد وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
و نیست و نمی باشد خلت از مشرکین تا شل شما عز جسمانیات
خود و عیسی روحانیات خویش را مربی و کار فرمای
خود کرده إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ
هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ
و خلاصه اولای ناس بابرهیم خلیل الله و اربط باو ع
هر انیه ان کسانند که متابعت او کردند در راه و سنن حق
که در هیچ حال نظر از محبوب حقیقی برداشته بدیگر
محبوبی نیفکندند خلاصه در بیان حال خلیل الله علیه
اشارتی بدان شد و متابعت نمودند این نبی خاتم را در استدعای

اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة
المساکین تا بیمن این پیروی استدعا و دریافت سعادت
اجابت آن پاکباز قمارخانهٔ عشق قرین شده جمله منافع
دنیوی واخروی را لله از نظر خواهش دور کردند
واگر غلبهٔ خلهٔ خلیل الله ع باعث اختیار نمودن ایثار
جان و فرزند و مال او شد در دنیا غلبهٔ عشق و محبت
حبیب الله هستی خود با جملهٔ متعلقات هستی خود از
بود و نمود در دنیا و عقبی ایثار نمود تا ببود حق در نشاتین
هر چه یافتنی است یافت جز بیمن استجابت دعای احینی
مسکینا از ظلمات رؤیت تعینات جسمانی و جبر
عالم طبع آزاد گشته در همین نشاءة با روحانیات
قرین شد و بموت موتوا قبل ان تموتوا مشرف گشت
و بیمن امتنی مسکینا از عالم انوار روحانیات بعالم
انوار سبحانی نیز سفر کرده از قید تعینات روحانی نیز
آزاد گشته بقرارگاه اصلی قرار یافت و لایق خطاب
ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی گشت آن مؤمنان
که نظر از طاغوتیان نفس و هوی و وساوس شیاطین
جن و انس پوشیده قطع نظر از لذات عاجل نمودند
و قدم در صراط مستقیم شرع شریف گذاشته عزیمت
خویش را در پیروی پیشرو و رهنمای خویش قوی نمودند الله تع

بفضل خویش والی امور ایشان شده از خطرهٔ آن
راهزنان مصون میسازد و از ظلمات عالم طبع و خواهشهای
جسمانی بیرون آورده در عالم نور حضور و ذوق بی سامت
و فتور آرام بخش میگرداند این طوایف مذکوره از امم
بخلیل الله منسوب شدن اولا اند از شماء دشمنان
خود و بی نصیبان از حق و حقانیات بدان مشابه اولی
نیستند بخلهٔ و دوستی حق در عالم انفس که آن اخلاقند
مراعات حق و اوامر حق بل مرضیات حق بر مقتضیات
تربیت جسمانیات و روحانیات خویش ترجیح دهند
و اولی نسبهٔ بعرفان کامل آن پاک نظر آخر بین آنست
که از جلوهٔ تعینات جز شیونات مظهر نبینند و وای
امور مظاهر جز تربیت حق و جلوهٔ ربوبیت کامل مکمل
او نعم نبینند وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ
لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ
این آیه وقتی نازل شده که جمعی از علماء یهود دعوت
میکرده اند حذیفه و عمار و معاذ را بر ملت یهودیه
میفرمایند دوست میداشتند از اهل کتاب اگر گمراه
میکردند شما را ای راست روان راه حق و گمراه نکردند
ایشان در این دعوة الا نفسهای خود را در اینکه ظن
بردند که ما با فسانهای خویش ایشان را گمراه کنیم

دیگر در آنکه چنانچه در گمراهی خویش مستحق سخط و عذابی
شده اند باغوای دیگران مستحق عذابی دیگر میگردند
واگرچه دعوتشان مردود و بی اثر گردد در مادهٔ راه نمودن
وحق شناسان ولیکن شعور باین معنی ندارند از فساق
والارتکاب نکردندی و نظیران دوست میدارند از اعیان
امر و نهی و گواهان بواضحهٔ احوال تن و رغبت بمراعات
تنعاری واگرچه از دایرهٔ رخص شرعی بیرون نرفته بکار
بردن مباحات شرعی بزیاده از قدر مالابد کار کنی مولی
تن پروری کنند و بکار بردن غذاهای لذیذ و لباسهای
فاخر مشهور و عمر و نحوهم دلیر باشند که شما نیز ای مراعیان
تصرفات در دنیا و متاع دنیا بر قدر مالابد تعیش و کار کنید
مولا و برخص شرعی تصرف در دنیا و ما فیها زیاده از قدر
ضروری نکردن و بر وفق رضای او تنعم تعیش کردن
مایل بتن پروری کنند و در این معنی اضلال میکنند
الا نفس خود را بآنکه چون بایشان نمودیم که هر وقت
راحتی و لذتی موافق شرع شریف ما را اگر امت شده
باشد و بی استحقاق مکافاتی توانیم ازاد و یافت چرا
خود را از آن بی نصیب سازیم ایشان با ما در طوری
کار کنی رفیق او فقند ندانند که آگاهان از لذات
روحانی بل لذت قرب قبول سبحانی سرمدین لذات فانی

فرود

فرو دنیا ورند و مکافات عذاب روحانی فوت فضایل
وکمالات عرفانی ناشی از اقتصاد و قناعت بقدر مالابد
را زیاده از عذاب جسمانی میدانند یَا أَهْلَ الْكِتَابِ
لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ خطاب
باهل کتاب میفرماید که چگونه نظر میپوشید از حق و
انکار میکنید ایات قرانرا که بر شما میخواند رسول بر
حق وحال آنکه شما در توریة و انجیل دیده اید بیان این
اوصاف رسول که در وی می بینید و اخبار از نزول این
ایات قران که از او می شنوید و بهمان منابر مواضبات
امور ظاهر و مراعیان تنعاری داند چون از اهل
کتابند و بمن ادراک کلیات موهبی سوادخوان نسخهٔ
صنع شده بقدر استعداد سوادخوانی خویش از صفحهٔ
احوال خود مرتبه الخبر طالبان رضای حق میگویند و می یابند
بر الخبر قناعت کنند کان بر امر حق خبر میدهند يَا أَهْلَ
الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ای اهل کتاب از یهود و نصاری
چرا می پوشانید حق را که در توریة و انجیل مذکور است
از اوصاف رسول خاتم و نزول قران مجید بباطل که
تحریفی است که کتاب حق را کرده اید بکلام باطل خویش
و می پوشید حق را و میدانید که حق را پوشیده اید وای

مراعیات تن‌داری بظاهر شرع چرا میپوشید بر خود و اقران
خود از قناعت کنند کان بر مراعات امر حق حقیقة الخبر
خبر میدهند از آن طالبان رضای حق و عاملان بر
وفق رضای او و فواید محض رخص شرعی بملتذات
جسمانی و مشتهیات نگرویدن با آنکه میدانید کردن
نوت این عزیمت حقیر باغوای مرغوبات نفس از غنایم
مالا عین رأت ولا اذن سمعت محروم میمانید وقالت
طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین
آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون
بعضی از مفسران روایت کرده اند که دوازده تن از احبار
خیبر با یکدیگر گفتند که اول روز داخل میشویم در این
گروه مؤمنین و ایمان می آوریم بقرآن و رسول یعنی
اظهار کنیم که ایمان آوردیم و میگوییم آخر روز نظر کردیم
در توریة و مشورت نمودیم با علماء خود پس نیافتیم
محمد را بنعتی که وارد است در توریة پس اگر بدان
شکی در میان این قوم پیدا گردد و رجوعی از عقیده
خویش کنند و بلبان شاید بعضی ظاهریان بسبب فرط
رغبت بمراعات تن‌داری و لذات جسمانی با یکدیگران
مصلحت دیدند که چون ما هنگام ظهور نوری روحانی
در وجود خویش با این مرتاضین و تارکین لذات جسمانی

اظهار

اظهار کنیم که ما نیز بدین مسلک ریاضت قدم گذاردیم
و با شما در مجاهدات شریک افتیم تا از فیوض معنوی
بره بهره‌ور و چون بسبب حرمان بود از ما بسبب انغماس
در لذات جسمانی گوییم بایشان که در این اخبار
که شما از فیوض میل بتربیت روحانیات و عدم مراعات
جسمانیات میدهند اثری لایق دلبستگی نمی‌بینیم
جز ثبات و تن‌داری در آن نیست شما بعبث خویش را
از این لذات مشروعه محروم کرده اید شاید ایشان نیز
رجوعی کنند چه در صدق کلام تاثیری می‌باشد و این
زعم را تصدیق کنند و ما از تزلزل در حال خویش امان
یابیم ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم بعضی گویند این
تتمه خطاب احبار است بیکدیگر و حق تعالی از آن حکایت
میکند و تتمه آیه خطاب الله است برسول ص و مؤمنین
که ایمان شما باید بمحض قول باشد با ایشان و ایمان
بقلب و تصدیق بجنان مدارید الا بقول کسی که
متابعت دین شما کند و بنا بر این احتمال که حکایت
از قول غیر جسمانیات نیز از فرط رغبت بلذات جسمانی
بر یکدیگر وصیت کنند که در وقت این گفتن بمرتاضین
دل مگردانید برغبت بعدم پاسداری تن و عقیده خود
در مراعات مشروعه تن و بقدر توانایی و گنجایش حضانت

خویش مراعات تنداری کنید که مسلکی است کم خطر
وبعضی بر انند که از اول تا اخر خطاب بمؤمنین است
وعلی هذا مفاد ایه که بدان میشود که ای مؤمنان ایمان
میاورید بگفته کسی ومتابعت مکنید الا کسی را که متابعت
دین اسلام کند پس وَلَا تُؤْمِنُوٓا۟ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ
ای لا تصحبوا الا اهالیکم من العارفین والربانیین
الذین لا یظهرون احوالهم عند اهل الدنیا بالریا والسمعه
ولا یتغالطون الناس فی معانی اهل الحقیقه فیقعون
فیهم بالوقیعه والانکار ویقصدون سفک دمائهم
وقال المرتعش لا تفشوا اسرار الحق الا الی اهله قُلْ
إِنَّ ٱلْهُدَىٰ هُدَى ٱللَّهِ بگوی ای محمد این هدایت
ان هدایتیست که حق کند واو تعم هدایت کند هر کرا
میخواهد وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ واو تعم کسی را هدایت میخواهد
که ایمان بوعد ووعید او دارد وبوعد ووعید طاغوتیان
از طاعت خدای وپیروی رسول او روی نگردانند
وبگوی بلسان حال وبنمای بودن صریح تر از نمودن
مقال طوایف ظاهرین ومرتاضین را که راه نمودن
بمقصود حقیقی رهنمایی است که حق تعم فرموده وره روی
موافق امر خدای واهر وییست که فرستاده او برهنمایی
کرده که منوط بر مراعات تن وجان وحفظ کار فرما

دکار

وکارکنان بجد اعتدالست تا مجموع بر بالقوه کمالات
خلقی وخلقی خود رسند وسظهریت اضداد شان
کامل گشته متخلق باخلاق الله کردند أَن يُؤْتَىٰٓ أَحَدٌ
مِّثْلَ مَآ أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَآجُّوكُمْ عِندَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ ٱلْفَضْلَ
بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ واگر
احدی ایمان کند مثل انچه شما ایمان بان میکنید
که رسولی از جانب حق امده وکتابی از حق نازل شده
وشریعتی نوداد گشته که احکامش ناسخ احکام ماضیه
وشریعتش ناسخ شرایع سابقه است پس بگویید لا نبی
بعد نبینا وشریعتنا شریعه ختمیه اذ لا شریعه بعد
شریعتکم الی یوم القیمه وتصدیق مکنید دعوی کسی را
که گوید که مرا بر شما حجتی است نزد پروردگار شما که شریعتی
که بر ایشان عرضه کردم وابا نمودند اذ دینکم خیر
الادیان وهدیکم هدی الله وان الفضل بید الله
میدهد هر که را خواهد هر چه خواهد وواسع است
قدرت کامله ونعم شامله او تعم با نکه هر مقدار خواهد
تواند داد وعلیم ودانا است که بهر کس چه باید داد
يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِۦ مَن يَشَآءُ مجمع حی فجاء بلفظه من وهی
نکره تدخل تحتها کل شی لان کل شی حی ناطق فید خل
قوله من لان بعض النحاة یعتقدون ان لفظ لا یقع الا علی

من يعقل وكل شئ يسبح بحمد الله ولا يسبح الا من يعقل
من يسبحه ويثنى عليه بما يستحقه فيرتفع على كل شئ
اذ كل شئ يعقل عن الله فالله يرزقنا الايمان ان لم نكن
من اهل العيان والكشف والشهود لهذه الامور
التى اعمى الله عنها اهل العقول الذين تعبدتهم
افكارهم وغير المؤمنين الذين طمس الله على قلوبهم
فمن علم ان كل شئ حى من نفسه وجوارحه فان الله تعالى
يقول يوم يشهد عليهم السنتهم وايديهم وارجلهم بما
كانوا يعملون تبين الرحمة ههنا النبوة والولاية
يختص بهما من يشاء من صفوة خلقه لان سبق عنايته
قبل وجود المجاهد والمجاهدة والشواهد والبراهين
والكون والعلل فمن اشرفه نور المشاهدة وملاء سمع
سره من خصايص الخطاب وسكرت روحه من شراب
الوصلة فانى له النظر الى نفسه ومعاملته ومجاهدته
لان من اختص صار مرادا وان ذل محبوبا وان
اعتل والاختصاص الاصلى يقع على ثلثة احوال الاول
هو مكاشفة غيب الملكوت والثانى يقع على مشاهدة
الجبروت والثالث يقع على مدارج المعرفة والتوحيد
وهو اعلى واجل لان فيهما السكر والبسط والصحو و
الانبساط والاتحاد والانانية والفردانية والحرية

والاتصاف

والاتصاف بالربوبية وهذا اصل حقايق التمكين وتحقيق
التوحيد وقال ابو عثمن البيهقى رجاء الراجى وخوف
الخايف وقال الواسطى وكيف يتوسل الموحد بالوسايل
من اعمال اكبرها بعد قوله يختص برحمته من يشاء وايقن
بان ليس اليه طريق بالشواهد والموارد والعوايد
والفوايد وقال ايضا يختص برحمته من يشاء ان يكون
بحيث كنت بلا انت ويكون القايم هولك بذاته
ونعته وقال ايضا من تجلى له باحواله ليس كمن تجلى له
بحالة واحدة لذلك يختص برحمته من يشاء وقال ايضا
لما ان شاهدوا البرهان وعاينوا الفرقان فزعوا
من صفاتهم الى صفاته ومن فعلهم الى فعله فسكنوا
الى سبق حساب حيث يقول ان الذين سبقت
لهم منا الحسنى وقال الاستاد يختص برحمته من يشاء
اى بنعمته من يشاء بقوم اختصهم بنعمة الارزاق
وقوم اختصهم بنعمة الاخلاق وقوم اختصهم بنعمة العبادة
واخرين بنعمة الارادة واخرين بتوفيق الظاهر واخرين
بتحقيق السراير واخرين بعطاء الابشار واخرين بلقاء
الاسرار قال الله تعالى وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
بساكر اكر كريمه يختص برحمته من يشاء را اشاره بكريمه
ان الفضل بيد الله يوتيه من يشاء كرفته شود كه سابق

براین آیه است بیگانهٔ مقام نباشد چه وجه فضل مقرون
برحمه الٰهی تواند بود که مقرون مکتسبه و مجازات
طاعات مرضیهٔ عبد مطیع است که بموجب وعده صادق
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها الی سبعمائة ویزید لمن
یشاء زیاده از قدر عمل عبد از راه تفضل مولی
او را مقرر گردد زیرا که بعصد و قدر رحمتی وسعت کل
شیٔ رحمت انسانی مطیع وعاصی را بتمام شامل است
لاجرم کارکنان عالم انفس نیز مغرور بعلم و عمل خود نگردند
و دریافت و تجارب خود را محل اعتماد ندانند و بهیچ
وجهی در هیچ حال از منطوق کلام ربانی و مضامین
آیات سبحانی انحراف نورزند که رحمة خاص او اعلا
مرتبه از آنست که بعلم و عمل جزئی خویش عبید بدان
توانند رسید وَاللّٰهُ یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشَاءُ و او نعم
کسی را که انکس او را خواهان و محب باشد پس رحمة
خاص را به علم عمل ندهند بعشق و محبت فروشند
و اگر چه غالبا بعشق و محبت نیز از طریقهٔ علم و مراعات
عمل ولیکن تا نرسیده اند اجیرند و اجر و اجوره یابند
و چون بعشق رسیدند حبیب اند و قرب و منزلت
یابند رزقنا الله وایاکم ایها المؤمنین وختم این حمید
بگوییم وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ محرک شوق نیکوکاران است

آیه

و منبه بدکاران بباز گشت و انابت و مرغب کاهلان
و غافلان و زاهلان بعالم خیر و صواب و طلب حسن مآب
و محرک عاملان بترقی از مرتبه طلب اجر و اجرت بمقام
رضوان الله الاکبر بل حالة قعود فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ
بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ
لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا معارف تلاوت
این آیه کریمه این اندیشه مناسب مینماید که دیانت
اگر چه در عالم آفاق با دین قویم قرینست و تقوینش از
دینست بسبب شرافت حقیقتش بی دین را نیز باعث
عز و تمکین است چه دیانت بهر ذات که قرین گشت
محل اعتماد است و اعتماد بر عهد و قول و فعل او و مأمون
از فساد است چنانچه در این آیه کریمه خبر میدهد که
بعضی از اهل کتاب مؤتمن اند اگر قنطاری که عبارت از
مال بسیار باو سپاری یا بقرض دهی چون از و طلب
کنی بی تعب بتو رساند چنانچه مرویست از عبد الله
بن سلام که یکهزار و دویست وقیه طلا از قرشی قرض
کرد و بی ظهور تعللی و اکراهی از طرفین مؤدی ساخت
و با عدم دیانت بر کسی اعتبار نشاید کردن لاجرم بدینار دی
او را امینی سازی بی حمل و تعب طرفین مؤدی نشود

جابجر از فنحاص بن عازورا منقولست که یکی بار از
قرشی دیگر قرض کرده بود و منکر شد و سود انکرد حق
او را الا وقتی که بر سر او ایستاده شد مُدین و ترافع کرد
اقامت بینه برو کرده و حق خود گرفت ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا
لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ و این جاحد یهودی
و بعضی دیگر از یهود اکه قرض از قریشیان گرفته بودند
و منکر گشته عذر خیانت خود این ساخته بودند که احبار
چنین نمودند که چون قریشیان از دین و ملت شما بیرون
رفتند ساقط است حق ایشان از شما و تابعین این احبار
گمان بردند که این حکم در توریة است پس در اخر ابراز
خیانت احبار خبر میدهد بکریمهٔ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ
الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ که دانسته کذب میگویند
و نسبته قولی بحق میدهند که حق آنرا نگفته و در کتاب
خدای نیست و بهمان نسبت در عالم انفس اهل دعوی
کنند ظاهریان غافل از مراعات روحانیات وجود خویش
و مرتاضین غیر مراعی جسمانیات خویش از انکار امر خدای
جل سلطانه بدین نسق عبودیت که ما راست نازل شده
کذبست که حکیم بصیر کمالات را جمله مقرون تعدیل فرموده
و عالم بتمامی بعدل منتظم است و ظلم که وضع شئ است
در غیر موضع لایق جمله خللهای عالم و عالمیان از او ناشی است

ماکان

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ
يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ
كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ
تَدْرُسُونَ بعضی مفسرین گفته اند رد است بر عبده عیسی علم
و بعضی گفته اند که چون ابا رافع قرظی و اسد نجرانی
گفتند یا محمد اراده داری که ترا بخدایی بپرستند و ترا
رب خود دانند و حضرت محمد ص فرمود معاذ الله ان
نعبد غیر الله و ان نامر بغیر عبادة الله پس این آیه نازل شد
که نمی باشد بشری که نازل شده باشد برو کتاب خدای
و احکام الهی در قانون شرع و سلوک مسلک عبودیت
عباد الله مر معبود خویش و کرامت شده باشد او را نبوة
و آگاهی کامل مکمل شناخت معبود و طریق عبودیت او
تعم و تقدس عن الشریك و النظیر پس او با آن معرفت
کامل مکمل نگوید از برای ناس و فراموشکاران از نسبا
و غافلان از معاد خویش پرستش من کنید نه پرستش
پروردگار خویش ولیکن آن آگاه بحقایق میگوید ای عباد
ربانیین باشید و خود را منسوب برب و کارکنی و
فرمان برداری حق کنید یا بجهة سید انید شما از علوم بسبب
کتابی که از حق بجهة تعلیم شما نازل شده و رهنمونی شما بحق
و رهنمائی کنید بان علم حقانی خویش هر که را درس گوئید

وتعلیم کنید که ثمرهٔ علم وتعلیم وتعلّم جز معرفت حق وطریق
مستقیم معرفت او وعبودیت او تعالی وتقدس نیست و
بهمان طریق عرفان کامل که از جانب الله مفوض شده باشد
بدریافت ظهور آیات بینات ربوبیت حق در مربوبین
واحکام مکمل جلوهٔ کمالات خَلقی وخُلقی ایشان مأمور
نسازد وترغیب نفرماید هیچ خلقی وصفتی را باطاعت دریافت
خود بل همه را بانچه حق تعالی در تکمیل ربوبیت کاملهٔ خویش
او را معروف ساخته مکلف سازد وگوید ربانی وحقانی
باشید در ظهور خویش واظهار بطالبین تکمیل خویش
نه بانچه مایل ساخته اید خود را از راه ملکات طبیعی خویش
ای مراعیان احوال تن وتنداری باملکات روحانی
خویش ای مرتاضین وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ
وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
قال علامة البیضاوی قوله تعالی بعد اذ انتم مسلمون
دلیل علی ان الخطاب للمسلمین وهم المستاذنون ان
یسجدوا له ... وبدان مثابه در عالم انفس عرفان کامل
امر نمیکند شما را ای مرتاضین که اخذ کنید ملکهای
خویش در ترک مراعات جسم وجسمانیات واکاهیهای
خود که بعد از ان ملکات شما را در رؤیت محاسن
احوال خویش معتقد شده رب ومربی وکارفرمای

خویش

خویش سازید وای مراعیان تن وتنداری که به ملکهٔ
مراعات تن واکاهی فواید تن بامراعات شرع وبیرون
نرفتن از اوامر شرعی وداخل نشدن در نواهی او تعالی
اختصار کنید وانرا مربی وکارفرمای خود سازید
ودر حرز کامل دخص کرفته از فواید ومنافع بیحد
وقیاس تحصیل رضای حق در تربیت خویش خود را
محروم سازید ابا عرفان کامل وصاحب دریافت صحیح
شامل جمله فیوضات خلقی وخُلقی بعد ازانکه شما در
طریق عبودیت حق وپرستش پروردکار خویش قدم
کذاشته مدعی طالبیة دریافت فیض ربوبیت مولی
باشید امر میکند شما را بانکه نظر از طریق ربوبیت کامل
حق پوشیده دریافت مرتبهٔ ناقص خود را رب ومربی
وکارفرمای خویش کنید هرکز این امر نمیکند بل در جمیع
مراتب وهمه احوال همه را مراعات حکم وامر حق میفرماید
تا هریک بکمال بالقوهٔ خود رسید واکرچه شما را در بدو
اطاعت علم بثمرهٔ ان نباشد لاجرم جملهٔ عباد از مراعیان
تن وروح باید در همهٔ عمر از مراعات هر دو چنانچه حکم
الله است دست باز ندارند تا بعون الله وفیض ربوبیت
او تعالی بکمالات بالقوهٔ خود چنانچه باید وشاید رسند
وَإِذْ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ

ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ
صاحب تفسیر مجمع البیان روایت کرده از امیر المؤمنین ع
باینکه قال ان الله تع اخذ المیثاق علی الانبیاء قبل نبینا
صلو ان یخبروا اممهم بمبعثه ویامرهم بتصدیقه
فتقدیره اذکروا اذ اخذ الله ع وعلی هذا خطاب جنان
خواهد بود الله ورسوله والراسخین فی العلم اعلم
کرای رهبانان واحبار بیاد اورید انکه خدای تع
عهد ومیثاق کرفت از انبیاء سلف که قبل از نبی
خاتم ص بودند که خبر کنند امم خود را بر بعثت نبی
خاتم محمد ص ومامور سازند امم را که بعد از ظهور
ان سرور تصدیق رسالت او کنند چون فرستاده ایم
شما را قبل از نزول ان مظهر جامع وخاتم الرسل خو
پس امد شما را رسولی مصدق الخ با شما بود از کتب
سماوی واخبار سبحانی که هر اینه ایمان بیاورید با
وقبول کنید کفتهای او وهر اینه همکی متفق شده
نصرت دهید او را بر کافرین قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ
عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي چون حق تع اخذ کرد میثاق از انبیاء
سلف باینکه همه ایشان خبر دهند امم خود را بقدوم
رسول خاتم وجمعیت نمودن بنصرت دادن او بر جاحدین
وکفار کفت حق تع وتقدس تاکیدا آیا اقرار کردید

شما وقبول کردید این عهد مرا وثابت شدید بر این اصر من
قَالُوا أَقْرَرْنَا کفتند نبیین اقرار کردیم قَالَ
فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ حق تعالی
فرمود پس شاهد باشید شما یکدیگر را باقراری که
کردید ومن با شما ام از شاهدین در شهادت
باین اقرار ووصیت با امم ووعده وفای بعهد که
کرده اید وقیل فاشهدوا خطاب علی الملائکه
فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ المیثاق والتوکید بالشهاده
ق فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ الفسق الخروج عن
امر الله ج چون جلوه فیض اقدس در وجود کامل
مکمل خیر الرسل در عالم افاق سیر نمودی در وجود
جامع خویش بشهود نمونه از ان نیز مشرف کرده در یوم
الست که جلوه حقایق جا بجا بود وهست وخواهد بود
نمودار کشت صانع کل از حقایق جمله اکاهیهای کامل
در مرتبه خویش عهد ومیثاق کرفت که چون کرامت
کرده ام شما را بمن دریافت دقایق اسرار نسخه کون ودقایق
ولطایف حکمت مکون دریافت حقیقت اشیا کما هی
بقدر طاقت رسولی از ما واکاهی شامل دریافت
جمله دقایق مخلوقات واسرار کون والخبر از اسرار مکون
در حوصله امکان جلوه ظهور تواند یافت اسم باسمی

او محمد جد مجمع جملهٔ نیکوییها و محامد است که مخلع خلعت
فاخرهٔ لولاك لما خلقت الافلاك است باید که هر
دانشور کسبی و موهبی و جمله عاملین صوری و معنوی
و مراعیان جسمانیات بر نهج شرع شریف و روحانیات
الله پیروی او در مراعات صورت و معنی و ظاهر و باطن
و اقوال و افعال و جمله امور خویش اختیار کنند چه هر چند
در دریافت و اعمال از طوایف عباد در پیش باشید
در حسب علم و عمل او در ویش باشید لاجرم باید منشر
در مبالغه پاس ظاهر و روحانیان در افراط مراعات
روحانیات نکوشند و شهد حیات ابد از متابعت
آن سرور در ظاهر و باطن بنوشند چه بعد ها فرمانی
او از فرمان برداری حق محروم کردند زیرا که خروج از امر
او ص فسق و خروج از امر حق است اَفَغَیْرَ دِینِ اللّٰهِ یَبْغُونَ
وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَکَرْهًا وَاِلَیْهِ
یُرْجَعُونَ آیا غیر راه حق پیش میگیرید و رغبت بسلوک
طریق باطل میکنید و حال آنکه تسلیم امر او کرده و میکنند
هر که در آسمان است طوعا و هر که در زمین مؤمن است
از طریقهٔ نظر صحیح و اتباع حجة طوعا و کافر از بیم قتل کرها
یا اقرار بالعبودیة و ربوبیة الصانع کرها و ان اشرك
فی العبادة کما اخبر الله عنهم بقوله لئن سالتهم من خلقهم

لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ چه حکمة کامله ربانی با وجود تمیز و عقل
مکلفین بجهة اتمام حجة اقرار در بوبیة قرین فرموده جلوه
ربوبیة آنوقت در عقل کامل باشد که تمیز پروردگار
و صانع خود از غیر کند و با آنکه بالاخره رجوع همه باو
تعالی و تقدس خواهد بود و هر مطیع بجا زات کامل
خویش و جاحد بمکافات جهد فاسد خواهد رسید
و آیا غیر اطاعت و امر مولی پیش میگیرید عبد او بسبب
متابعت رای خویش و حسن ظن به یافت خویش در
مراعات پاس جسمانیات و روحانیات خویش زیاده
از قدر ماه مود به با آنکه از جلوهٔ عرفان صحیح در وجود
مکلفین مبرهن است که بکنه حکمة خبیر و صانع بصیر
هیچ عقل نرسد و با آنکه معترفند که رجوع شما در رد و
قبول اعمال بمولای با آنکه معترفند که آمر بفعل و ترك
خواهد بود قُلْ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ عَلَیْنَا وَمَا اُنْزِلَ
عَلٰی اِبْرَاهِیمَ وَاِسْمٰعِیلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ
وَمَا اُوتِیَ مُوسٰی وَعِیسٰی وَالنَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ بگوای
محمد که ایمان داریم ما و همه متابعین شریعت ختمیه ودین
اسلام بخدای جل کبریائه و قرآن که بما فرستاده شده
و بجمیع کتابی که بابرهیم خلیل الله و اسمعیل و اسحق و
یعقوب و الاسباط و هر چه آمد بموسی و عیسی و جملهٔ

انبیا و رب ایشان لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ فرق
نمیکنیم ما و تفاوت نمیکذاریم میان احدی از انبیا
و کتب نازله بر ایشان و شرایع ثابته مر ایشانرا در انکه
همه فرستاده حقند و فرق نمیکذاریم میان انها در انکه
بعضی را تصدیق نمایم و بعضی را تکذیب وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
مر انکه فرق نیست میان همه این رسل در اصل انکه رسول
حق اند و میان همه این کتب نازله که از حق نازل شد
مقر و معترفیم و مسلیم که جمله آنها باید معمول بر باشند
در عهد خویش و حق و حقانیند و در عالم سر و حقیقه
این خطاب عام است مر اهل عرفانرا که خطاب کنید
مر جملهٔ حواس ظاهر و باطن و اخلاق حمیده و رذیله و اخلاق
روحانی و نفسانی و مقتضیات نورانی و ظلمانی که ایمان
داریم ما و جمله مطیعان حق و حقانیات بانچه نازل کرده
شده بوما از حق در عالم افاق از رسول و ایات قرانی
و در عالم انفس از قضا و قدر ربانی چنانچه در امر و نهی
شرعیه هر دو یکسانیم در اطاعت او و هم در ملاقات
رضا و شدت مرضیه او جل سلطانه یکسانیم در طریقه
بندکی او و ادای شروط بندکی او و دو چیز است پاکی
و راستی پاکی کافه مؤمنین از هرچه الایش دینست
از اخلاق رذیله چون بخل و ریا و حقد و حسد و حرص

و شره و طمع و از افعال فاسده از ارتکاب فحشا و منکر
و راستی کافهٔ خلایق در هرچه ارایش دینست از اخلاق
حسنه مانند سخا و توکل و قناعت و صدق و اخلاص
و از اعمال صالحه و افعال محموده از مواظبت عبادات
و ارتکاب خیرات و مبرات و رفق و احسان بکافه مخلوقات
و رافت و رحمت و مراعات حسن تربیت باصناف موجودات
و پاکی خواص از هرچه بیگانهٔ یقین است و راستی اصرار
در یقین و تمکن در دین و جمله متعلقات دین و پاکی
خاص الخاص از توجه بغیر بل رؤیت غیر و راستی در تخلق
باخلاق الله بل محو دیدن جمله کاینات و اثار و افعال
و صفات در ذات اشارة بدانست انچه پوریای ولی
فرموده ع رسیدم من بدریایی که موجش ادمی خوارست
نه کشتی اندران دریا نه ملاح این عجب کاریست و شاه
قاسم انوار فرماید ع حق بر عروش جملهٔ ذرات مستوی است
این نکته را بدان تو ولی سر نکاه دار قاسمی چون روی
در آینه داری لاجرم روی در آینه میدار و نکهدار این
نفس ایضا منه قاسمی عرش خدا را حصر نیست مستوی
هرجا باسمی دعروش ایضا منه رح ساکنان اسرافیل و قیم
از طریق معرفت نفخهای صور را بر جان محرم میزنیم
و فغانی رح میفرماید که ع منکر مشو که در که دیوار اله ام

ان دوشنی که در شجر طور شد بلند در هر سری زبانهٔ گوید
نشاه است زین اعتبار دعوی منصور شد بلند تا
روی بسته بود دم خلق بسته بود این غلغل از نظارهٔ
منظور شد بلند و بگوید ای طالبان قرب قبول
و عز مولی ایمان داریم بانچه نازل شده بر ابرهیم خلیل الله ع
از ملت حنیف و بموجب امر جهان و جهان مطلع و اتبع
ملة ابراهیم حنیفا متابعت او عم طوعا و رغبة بی نقل
و اکراه میکنیم و جناب ابرهیم ع روی از جان خود و جمله
محبوبان و مرغوبان معتاد اهل خلق از فرزند و مال
گردانیده بحق کرد و از فتنهٔ انما اموالکم و اولادکم
فتنة خلاصی جسته و ادب نهد که بجای آورده و هم
نفس را هنگامی که نمرود او را بمنجنیق نشانیده بآتش
حواله میکرد ادب حضرت کبریا را مراعات کرده التجا
بغیر نکرد و رضای بقضاء حق را ترجیح بر خلاصی
خویش از آتش و تمتع از حیوة داده از حق نیز طلب
نجات خود ننمود و قربان ساختن فرزند اختیار فرمود
اتباع امر حق را که در خواب بدو فرمود و مال خویش
را ایثار مهمان در طعام و غیر آن برای خدا کرد لاجرم
او را حضرت عزت بستود و خلیل خود خواند جبرئیل ع
بجهت در یافتن سر خلة ابراهیم در آن کوه که خلیل الله ع

بود صدا بر آورد که یا قدوس خلیل الله را سیصد گله
گوسفند بود از لذت سماع اسم کبریایی بیهوش گشت
و از پای در آمد چون بهوش آمد گفت ای گوینده یک بار
دیگر باز گوی این گله گوسفند مر ترا جبرئیل ع یکبار
دیگر آواز بر آورد و گفت یا قدوس خلیل الله ع در خاک
افتاد چون مرغ نیم بسمل طپیدن گرفت و گفت یکبار
دیگر گوی و این گله دیگر ترا و بهمین نسق احوال گذشت
تا سیصد گله همه داد عشق محکم تر گشت و چیزی از بضاعت
نماند که ایثار کند قصد ایثار جان خویش کرده گفت
یا عبد الله باز گوی جانم مر ترا سع چون کار بجان رسید
جان باید باخت جبرئیل گفت بحق اتخذک خلیلا
ما که عرفان و شناخت حق و حقیقتیم جملهٔ اخلاق حسنه
خود را و جملهٔ متعلقات وجود خود را در قمار خانهٔ عشق
مولی در می بازیم و ایمان داریم بانچه نازل شده بر اسمعیل
که چون مخبر صادق خبر دهد که قربانی مولی باید شد
بطوع و رغبت بقربانی شدن و جان در باختن راضی
کردیم و رجا داریم که جناب حضرت اسمعیل ع نیز بسبب
وفا بعهد الست چون یافت که اشارهٔ غیبی بقربان شدن
او شده و فیض ربوبیت و نعم جامع جملهٔ منافع و کمالات است
چون حضرت ابراهیم ع گفت هنگامی که احرام حج بسته بود

إني أرى في المنام أني أذبحك فانظر ماذا ترى إسمعيل
فرمود يا ابت افعل ما تؤمر وبى اكراهى تن بقضاء الهى
داد ومشرف بخلعت وانه كان صادق الوعد كرديد
وكان عند ربه مرضيا شد ما وتابعان ما نيز راضى
بقضاء خدائيم وبهمان رغبت كه ملاقى صحت ورخائيم
ملاقى شده وبلائيم مرضى پروردكار كرديم وبدان شاد
كه اسحق ويعقوب واسباط كه ذريه آيشانند جمله
راضى بقضاى پروردكار بودند ووفا بعهد الست
نمودند المنة لله كه بتائيد ربانى ما نيز راضيم وايمان
داريم بحقيقت توريت وانجيل وبحقانيت موسى وعيسى وحقيت
انچه بايشان نازل شده از پروردكار ايشان لا نفرق
بين احد منهم در حقيقت اصل همه كتابهاى آسمانى
وحقانيت همه انبيا فرق نميكنيم ونحن له مسلمون
وبا ايمان بحقيقت همه داريم واكرچه بمصداق ولقد
فضلنا بعض النبيين على بعض در جميع فضائل
وكمالات ومراتب معارف فضل ربانى بعض از
خاصان دركاه را بر بعضى ترجيح داده مجع افغير
دين الله يبغون وله اسلم من في السموات والارض
مجع يك كل من السموات والارض بدين مبين طوعا
كالانسان المطيع وكرها كالانسان الجاحد والشيطان

اذ الكفر

اذ الكفر لا يسع وجود اسواهما فكلهم مما يسئلون لما
امرهم الله طائعين والانسان باختياره بارادته ونسيانه
عهد الله وقبوله لدعوة الشيطان لمناسبته اياه
بالظلمة النفسانية لا يؤمن ولا ينقاد الا كرها الا من
عصمه الله واجتباه والشيطان لاختياره بحجبه وانانيته
في قوله انا خير منه وابائه واستكباره كفر وهو مع ذلك
يعلم عصيانه ويؤمن كرها وتحقق ان كفره بارادته وردته
عن الايمان كما قال تعالى كمثل الشيطان اذ قال
للانسان اكفر فلما كفر قال اني برئ منك اني
اخاف الله رب العالمين وقال واذ زين لهم
الشيطان اعمالهم وقال لا غالب لكم اليوم من الناس
واني جار لكم فلما تراءت الفئتان نكص على عقبيه وقال
اني برئ منكم اني ارى ما لا ترون اني اخاف الله والله
شديد العقاب فهذه الايات دال على ايمانه ولكن
حين لا ينفعه واليه ترجعون في العاقبة فلن يقبل من
احدهم ملء الارض ذهبا اذ لا يقبل هنالك الا الامور
النورانية الباقية لان الاخرة هى عالم النور والبقا فلا [illegible]
الا الامور الظلمانية الفانية فكيف يكون سبب نجاتهم
وقبولهم وقربهم وفديتهم وهى بعينها سبب هلاكهم و
بعدهم وخسرانهم وحرمانهم بلى من اوفى بعهده واتقى

العهد ثلثة عهد الازل بنعت الكشف للارواح وعهد
الاحوال فى احايين تقلب القلب فى سيره فى اوصاف
الربوبية مع الاسرار وهو اللقاء مخاطبة الحق بما وافق توفيق
العارف فى خصايص العبودية وعهد الله بعد تمكين العارف
وكونه عارفا بالله مع عقله بوسايط الكتاب والسنة لكون
الادب منه فى جميع عمره فمن وافى روحه عهد الازل فاز من
دركات الشرك وبلغ سر التوحيد ومن وافى قلبه الهام الخاص
باللقاء سمع الخاص وسكونه فى جريان الحكم فقد بلغ حقيقه
الرضا وخلص عن درك الفنا ومن وافى عقله اوامر الحق
بالوسائل فى ظاهره وباطنه فقد بلغ حسن الادب فى مقام
العبودية ويكون مرشدا للمريدين وقايدا للعارفين قوله تعم
وَاتَّقَىٰ اى من اتقى خطرات النفوس وطوارق الشهوات
فان الله يبلغه مقام حقيقة المحبة وقال الاستاد الوفاء بالعهد
الكون معه بقطع ما سواه قوله تعم مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللَّهُ
الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا
لِّي مِن دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِن كُونُوا رَبَّانِيِّينَ اى ليس من خص
بمراسة الحق وكشف مشاهدته ان يلتفت سره الى رياسة
الخلق وحراستهم وان ترى لنفسه قيمة عند اجلال عظمة الحق
ويكون مجلا على الدوام بين يدى الرحمن من وجوده عند
وجود الحق ويريد فناء وجوده استحياء من ربه ولكن لما راى

نعمة الله من كشف جماله وقرب وصاله ويعرفه بالعزة والكبرياء
والعظمة والقهر واللطف اشفق على الخلق ويدعوهم
الى عبادته وطلب مرضاته وهذا معنى قوله تعم وَلَٰكِن
كُونُوا رَبَّانِيِّينَ وذلك امر من الحق لانبيائه واوليائه
اى كونوا موصوفين بصفتى كما قال رسول الله صم تخلقوا
باخلاق الرحمن وهذا وصف من كساه الله سنا قدس
جمال الازلى وجلال الابدى قبل كون طينة البشر
فكان منورا بنور صبح القدم اذ الاشباح والاجسام
فى العدم فاذا اسكن الارواح فى ظلم الهياكل خاطبهم
بخطاب الانبساط فقال لا تنسبوا الى الماء والطين
ولكن انتسبوا الى الحق بنعت المحبة والمكاشفة والمشاهدة
والاتصاف بصفاته والتربية فى حجر وصاله وكونهم
بافعاله الخاصة الذاتية القديمة وليس هؤلاء كمن كان
كونه بالامر لان الامر للعوام والفعل للخواص بِمَا كُنتُمْ
تَعْلَمُونَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ اى لكم خاصة علم اللدنى
وعلم الكتاب والسنة والشريعة بهما يلزم عليكم الخروج
عن رسم الانسانية واوصاف البشرية وقال امام جعفر
الصادق عم فى قوله تعم كونوا ربانيين قال مستمعين
بسمع القلوب وناظرين باعين الغيوب وقال ابن عطا
عاينوا اول تربيتكم لتخلصوا آخر هذه الافات كلها
وقيل فى هذه الاية امر ابراهيم عم بالاستسلام وامر محمد صم

بالعلم فقال فاعلم والاستسلام اظهار العبودية والعلم
به التوسل الى الازلية ولذلك خاطبهم فقال كونوا ربانيين
وقال الجنيد اخرجكم من الكون جملة وحدتهم الى الحق اشاره
فاذا اردت ان تعرف مقامات الخلق وبواطنهم فى الحقيقة
فانظر الى تصرف اخلاقهم تحت كل واحد قايم فى اشجانه
وانظر بما دعلت القلوب فيشهد سرايرهم لانهم اخذوا
اخذوا من مصادر الاولى وقيل الربانى الذى لا ياخذ العلوم
الا من الرب ولا يرجع فى بيانه الا الى الرب تعم وقال الواسطى
فى هذه الاية كونوا ربانيين لان تكون ابن الازل والابد
خير لك واحسن بك من ان تكون ابن الماء والطين
والافعال والاحصاء والعدد وقال الربانى الذى لا يختار
على ربه حالا وقيل الربانى الذى لا يختار على ربه حالا
وقيل الربانى الذى محق فى وجوده محو عن شهوده فالقايم
عند غيره والجرى لما عليه سواه وقيل الربانى الذى لا يبالى
بشى من الشرع بفعله قوله تعم وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ
تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا لا يمنون عليكم
بتعليمهم اياكم ان يذكروهم ويطروهم ولا يلتفتون باسرارهم
الى تمكينهم ودرجاتهم ويعلمون انهم فى ديوان الالوهية
والربوبية كلا شى فى كل شى ولا يرون الكون مع ما فيه ومن
فيه فى جنب عظمة الله الا كذرة فى السموات والارض ولا
يتعرضون فى امور انفسهم فى امر الله تعم ويعلمون ان امر الحق

غالب

غالب على جميع الامور وانهم مامورون أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ
بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ اى هم لا ياتون الى الخلق الا
لتهذيب اسرارهم عن الاكوان والحدثان فى خالص
عبوديت الرحمن ويخبرونهم عن اسرار الحقيقة وانوار
الشريعة وعن وحدانية الله وقدس صفاته وقيل ايامركم
بمطالعة الاشكال ونسبة الحدثان الى الاشكال بعد
ان لاح فى اسراركم انوار التوحيد وطلعت فى قلوبكم
شموس التفريد وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا
آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ
لِمَا مَعَكُمْ اما ظاهر الكتاب فان الله اراد ان يرى
الانبياء والاصفياء من الاولين والاخرين شرايف
مقامات حبيبه تخصصهم على جمهورهم لتؤمنوا به وتعرفون
لان من عرفه فقد عرف الحق ومن امن به دخل فى دايرة
المحبة وحقيقة القربة قال الله تعم قل ان كنتم تحبون الله
فاتبعونى يحببكم الله وقال صلعم من عرفنى فقد عرف
الرب لان عليه كسوة الربوبية وبرز من جمال وجهه
نور جمال مشاهدة الحق أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ اى
ان اصل جميع المراد فى طاعتى فمن اين يطلبون صفاء العيش
وفى اكناف قربى لذايذ انس العارفين وفى الطاف
وصلى حلاوة مشاهدة القدس للموحدين ومن تمسك

بجبال آمال نفسه فهو عن عين عبوديتي منحرف ومن غزل
عن شهد العبودية ورؤية الربوبية فهو من جملة المبطلين
المبتدعين الذين يصرمون في غيابات حب الهوى
ووقع في سراب الضلالة ويتردد في اغلوطات الشياطين
وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اذا ظهر نفسه عن
كبريائه في مرآة الكون بنعت الجبروت انقاد له جميع الانام
قهرا وجبرا لانه تقتضي ظهور سلطان الوحدانية فوقع
الهيبة والاجلال في وجود الخلايق بالانفعال قوله تعم
طَوْعًا وَكَرْهًا اسلم له العارفون ببذل الارواح طوعا
لما عاينوه بحسن جمال القدم او سلم الجاهلون له ببذل
النفوس كرها لما راوا من عظم قهره في اظهار سلطنته
وقهاريته قُلْ آمَنَّا بِاللهِ اي آمنا به بعد ان رايناه
بعيون الاسرار وحقايق الانوار كما اشار اليه علي بن
ابي طالب عليه لم اعبد ربا لم اراه وايضا آمنا بالله
اي بتوفيقه لا بجهدنا وسعينا وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْنَا
اذ من شرط المحبة قبول ما جاء به رسل الحبيب من عند
الحبيب مع عدم الفرق بين المبشرين والمنذرين واذا
كان المحب صادقا في حبه يكشف له الغطاء ويعاين اسرار
الوعد والوعيد فيرهب من مقتضيات الوعيد ويرغب
بمقتضيات الوعد طوعا وكرها او آمنا بما انزل الينا اذ به

سكون

سكون قلوب المريدين ويكون مروحة لفؤاد المشتاقين
وروضة لارواح الصادقين وريحانة لمشام العاشقين
وهدى هاديا بانكشاف نوره للعالمين من المؤمنين
وايضا هدى للمريدين الى رؤية الايات وهدى للمحبين
الى مقامات الامن وهدى للمنقطعين الى شهود الاش
وراشدا للمحسنين الى مشاهدة الرب وقال الحسين
ان الحق اورد التكليف على ضربين تكليفا بدت بالحقا
فتكليف الحقايق بدت معارفه منه وعادت اليه وتكليف
الوسائل عن وسايطه وبتكليف معارفه غرب دونه
ولم يتصل به الا بعد الترقي الى الفناء عنها فمن تكليف
الوسايط اظهار البيت والكعبة فقال اول بيت
وضع للناس للذي ببكة فما دمت متصلا به كنت
منفصلا عنه فاذا انفصلت عنه حقيقة وصلت الى
مظهره وواضعه وكنت متوسما بالبيت متحققا بواضعه
قوله تعم فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ البينات مرآت العارفين
يتجلى الحق لهم بوسايط الايات ابهم الحق ستر ظهوره
فيه لئلا يطلع عليه كل اجنبي من هذه القصة وشان
البيت وشجرة موسى سواء تجلى منها لموسى عم وتجلى
منه لامة محمد صم واشار بالايات البينات الى نفسه
تعم وتقدس عن الحلول والنزول بنعت الانتقال في

الاسناد فيه ايات بينات ولكن لا يدرك تلك الايات
بابصار الرؤس ولكن يدرك ببصاير القلوب مقام
ابراهيم الرضا والتسليم والانبساط واليقين ظهر رضاه
حين القى النار وتسليمه في ذبح ولده وانبساطه قوله
رب ارني ويقينه قوله وكذلك نرى ابرهيم ملكوت
السموات والارض وليكون من الموقنين وزيادة مقام
مقام المكاشفة والمشاهدة والخلة والفتوة فمن
وافق سره هذه المقامات فقد ادى حق مقام ابراهيم
وايضا للخليل مقام المعرفة والتوحيد والفناء والبقاء
والسكر والصحو فمن ذاق طعم السكر وتمكن في الصحو
وفنا عن اوصاف نفسه وبقا على رضاء الحق بنعت الخلق
عليه والتنور بانوار المعرفة والتلبس بلباس التوحيد
وطار روحه في سناء القدم وطاش قلبه في جلال الابد
وسار سره في الملك الاعلى وهام عقله في وادي العظمة
واطمانت نفسه في احكام الربوبية بلا جزع وفزع فقد
فاز برؤية مقام ابراهيم ع لانه محل التمكين ومن
دخله كان آمنا من دخل مقام الانابة اعتصم بنور
الكفاية عن نوائب المعصية ومن دخل مقام الزهد
فقد استراح عن هواجس الوسوسة ومن دخل مقام التوكل
امن من ضيق الاشتغال بالمكاسب ومن دخل مقام

الاستقامة فاز من تلوين الخاطر ومن دخل مقام الرضا
فقد فاز من العنا ومن دخل مقام الوفا فقد ذاق
طعم الصفا ومن دخل مقام الاخلاص امن من افات
الرياء والسمعة ومن دخل مقام الصدق امن من دعوى
النفس ومن دخل مقام التسليم مثل الخليل ع فقد خرج
من تنازع النفس وتدبيرها وارادتها ومن لم يبق له
ارادة امن من خوف المراد لان جميع الخوف من فوت
المراد فاذا لم يبق له مراد زال الخوف باسره منه ولا
محالة ان دخول البيت لا يكون مستحسنا الا بتسليم
الاسود الى رب البيت فان لم يكن بالتسليم موقوفا
في ترك مراده فهو معارض للتقدير في جميع الامور وحسن
الادب التسليم بنعت الرضا دون المعارضة ونزاع
البشرية ومن دخل مقام الشوق انست روحه من
ارتباطها في عالم الحدثان ومن دخل مقام الذكر اطمان
برؤية المذكور وخلص من ذكر ما سوى الحق واذا اخرج
العبد عن نفسه وشهواته بلغ مقام صفاء العبودية وا
بلغ صفاء العبودية بلغ صفاء الحرية ومن بلغ صفاء
الحرية بلغ صفاء الذكر ومن بلغ صفاء الذكر دخل في
مشاهدة المذكور وامن من عتاب العتود ومن دخل
مقام التفكر غاصت روحه في بحار انوار الملكوت

وتری فی اصداف الغیوب جواهر الجبروت وسلمت من
ربق النفس وطوارق الشیطان ومن دخل قلبه انوار
القربه سکت روحه بالمشاهده وعقله بالمکاشفه وسره
بالمعاینه ونفسه فی العباده ومن دخل روحه فی انوار
العظمه تاه قلبه فی وادی الهیبه وعقله سکن بنور المعرفه
وسره بنور الوصله ونفسه یلزم الطاعه فی امور الربوبیه
وقال جعفر بن محمد علیهما فی قوله ومن دخله کان آمنا
ای من عرف الله لم یأنس بشیء سواه وقال الامام جعفر
الصادق عم من دخل علی الصفه التی دخلها الانبیاء
والاولیاء والاصفیاء صار امنا من عذابه کما آمنوا
وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي
الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ وکسی که طلب کند دینی غیر دین
اسلام ومتابعت کند جاحدین وکافرین را در غیر
پرستش حق پس مقبول نمی افتد از و هیچ گفتاری و
کرداری واگرچه صالح باشد آن کردار وگفتار ولیکن
چون فاعلش خویش را از دور ساخته فعل وقولش نیز
مردود گردد واو در روز حساب وعرصه جلوه مجازات
ومکافات بندگان از زیان کاران ومستحقان
مکافات است وکسی از اهل اسلام وعامه مؤمنین که
نظر به سر وحقیقه اسلام که استسلام است نینداخته

وتسلیم

وتسلیم جمله امور خویش بحق نا کرده ووفای بعهد الست ننماید
وغیر را در امور خویش ونظام احوال خود دخیل سازد
آن صورت اسلام جز منافع صوری از طهارت تن
از نجاست کفر وحفظ تن ومال وفرزند از نهب و
غارت عسکر اسلام او را منفعتی نرسد از خواص ومنافع
استسلام خویش ومشفق حقیقی نه پذیرد از بهر خویش
این اسلام صوری واو در آخرت از خاسرین وزیان کاران
رسید که اینست جهد ردا ز عمل نکرده انجه او را باعث ادراک
سود بسیار ومنافع بیشمار ودریافت اجر واجره
بیشمار باشد در روز حساب ودر آن روز دستش از
عمل کوتاه بند لاجرم جز حسرت وندامت فوت وفوت
تحصیل راحت ابدی حاصلی ندارد وآن خواص مسلمین
نظر باستسلام انداختن نیز قبول نفرماید حکیم خبیر و
بر خسران اند اذ از مجازات عمل ومشغولی بان در دار
بقا مبتلا گشته از وصول بمقام رضوان الله اکبر
محروم افتند واز مطلق خسران خاص الخاص مصون نیست
که در این نشاه وبرزخ ویوم معاد همه بصرف قعود
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر مشرف است
ووصل ابدی بی هجران کامیاب واز دریافت منفعت و
خسران مصون نیست وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ

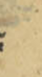
يُقْبَلَ مِنْهُ اى من روم مشاهدة الربوبية بغير
العبودية لم يكشف له مقامات الصديقين واين
اصل جميع الحقايق منوط بالاسلام والانقيا دعند ارادة
الحق والاشارة فيه من لا يصبر فى بلاء الحق ويجزع
عند نزول المصايب الى غير الله لم يقبل منه شئ من الكرامات
والمجاهدات وقال القاسم من ياخذ غير الانقياد طريقا
فى التعبد لم يصل الى شئ من حقيقة العبودية فى قوله
وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْنًا اى التفويض من لم يفوض
الى مولاه جميع اموره لم يقبل شئ من اعماله كَيْفَ
يَهْدِى اللهُ قَوْمًا كَفَرُوْا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوْا اَنَّ
الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللهُ لَا يَهْدِى
الْقَوْمَ الظَّالِمِيْنَ جگونه هدايت كند حق قومى را
انكافرين كه دانسته بپوشند نظر از حق وحقانيات
بعد از انكه ايمان اورده باشند بخدا ورسول وشهادة
داده باشند بحقانيت رسول ودعوى رسالت او ونيز
بينات كثيره از اظهار معجزات واعلام علوم غيب مخلوق
وحق تعالى هدايت نميكند قومى را كه دانسته از راه
حق وكار كنى خالق خويش بيرون رفته فرمان بردارى
طاغوتيان اختيار كنند وجگونه هدايت كند قومى
از عامه مسلمين را كه اعتقاد ثابت جازم بر وحدانيت

معبود حقيقى وحقانيت كتاب ورسول او داشته باشند
وباغواى نفس وهوى طريق تن پرورى واكتساب
مشتهيات جسمانى پيش گرفته مرضيات نفسانى معتقد
ومضيع ومظلم خويش را بر مرضيات مصلح مكمل ربانى
ومقتضيات منور روحانى وسبحانى اختيار كنند
لاجرم بجرم اين كجروى واختيار لذات عاجل ظلمانى
بر اجل نورانى روحانى ووضع شئ در غير موضع خويش
كه صرف جميع ما خلق الله له وانعم الله به از اجزا واعضا
وقواى ومدركه كاركرماى ايشان ومال وجاه خدا داد است
در غير ما خلق لاجله ايشانرا از وصول بر ادراك لذات
باقى روحانى وشرف قرب كبرياى سبحانى محروم دارد و
هدايت نكند خواصى را كه ترك لذات دنيوى فانى بجهت
دريافت لذات اخروى باقى كرده اند بر همنونى ترك مطلق
لذات وادراك وصول بمرتبه قرب ذات ومحو صفات
لاجرم جز فرخاص الخاص لايق هدايت كامل مكمل محو
كشته وصل ووصال در موصل تعم وتقدس نيست اُولٰئِكَ
جَزَاؤُهُمْ اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ
اين طوايف ثلثه كافرين وعامه مسلمين وخواص كافرات
عملشان هريك در مرتبه خود دورى از رحمت خداى وملائكه
وكافه مومنين است كافرين دورند از رحمت خداى مطلقا

چه بصد وقد رحمتی وسعت کل شیء از رحمتی صوری معنوی
بی ثبات نصیبه دارند و دور از رحمت ملائکه مطلقا
رحمت ملائکه و روحانیان متعلق گردد بجهتی که مکمل و مقوی
روحانیات و ملکات حسنه خویش کردند نه ماحی آنها
از وجود خویش و رحمت کافه مؤمنین متعلق است بفرمان
برداران مولای خویش و دوستان خدای و دشمن اند
با دشمنان خدای و دشمنان مطیعان او تعو و تقدس و
عامه مسلمین بسبب سوء اختیار عاجل بر آجل از رحمت
باقی کم نصیب او فتند و بسبب غفلت از اکتساب ملکات
حسنه از رحمت ملائکه و امداد ایشان در تخلق باخلاق
مرضیه محروم کردند و کافه مؤمنین راغبین بحق و حقانیان
بیزارند از سکانکان از حق و حقانیان و خواص مسلمین
دور او فتند از رحمت رضوان الله اکبر و در یافت شرف
نعود فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر از رغبت
وصول بجزای عمل و اجر و اجوره کردار صواب خویش
در نشاتین و از رحمت ملائکه در ایصال فیضی که ملائکه
و ملکات حسنی که غامضین نظر از اعمال حسنه خویش
و توقع مجازات خویش می یابند و از رحمتی که ناس و
فراموش کردگان از خویش و اعمال خویش می یابند
خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون

و جمله این طوایف مذکوره مخلدند در آن مرتبه حرمان
از رحمت لایق مرتبه خود و تخفیف نمی یابد از ایشان عذاب
حرمانی که در مرتبه خود دارند و مهلت داده نمیشوند
از آن عذاب نیران یا حرمان در وقت اگر در آن غفلت
بمیرند بموت طبیعی و اگر بموت ارادی بمیرند و در همین
نشاه که آلت کسب عمل دارند از نقص خویش آگاه کردند
و بسبب انتباه بنقص خویش از حال خویش نادم کردند
و بازگشت بحق کنند و باصلاح حال و مآل خویش کوشند
مشفق حقیقی بمفاد و اکبر غفران خویش قلع و قمع
اذیت سم مهلك کفر یا غفلت و نسیان از ایشان کند
و بزلال رحمت نامه اعمالشان از نقوش معاصی ظلمانی
بشوید چنانچه در کریمه الا الذین تابوا من بعد ذلك
واصلحوا فان الله غفور رحیم بدان بشارت داده
لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون نمیرسند بحقیقت
نیکی و کمال مرتبه خویش عباد الله تا نکنند انفاق و ایثار
هر چه دوست دارند آنرا و احسن تدابیر و حرز کبیر
در تحصیل این حکمت کامله انفاق خویش و مراعات
تعین خویش است برای خدا چرا که هر چه در دنیا و
عقبی دوست دارد از مرغوبات تعینی خویش و ملایمات
و مرتبات صوری مرتبه تعین او ست چون از خواست خویش

کذشت کذ شتن از همه محجوبات تا این عالم بر واسان کرده
وغرض اصلی از خلقتش بل خلقت جمله عالم و عالمیان
بل توصل جمله عالم و عالمیان بمرتبه کمال خویش کردد
چه موصل هر چیز بمرتبه کمال او درهین محو کشتن تعین
اوست در تعین مکمل او لاجرم بدان مثا بر که وصول
بکمال خلقی هر چیز در عالم افاق از محسوسات درهین
خرج شدن ان چیز است در چیزی که در مرتبه کمال ازان
در پیش است استعداد وصولش باعلام مرتبه کمالات
ازان چیز پیش در عالم انفس وصول بر کمالات خلقی
نیز نظیر انست مثلا چنانچه در عالم افاق تا عناصر مخرب
و مضمحل یکدیکر را حکمة کامله صانع خبیر مسخر سلطان
طبع نکرده و طبع سورة هستی و خود نمایی ایشان در
هم نشکست و ایشانرا از عالم کثرت پر شر و شور بعالم وحدت
و امن و حضور مزاجی عالم اجسام نکشانیدند عالم کبرنشدند
و عالم عناصری نمودار نشد و تا خاك و اب مرکب ودیکر
عناصر مرکب و اجسام مولد جمادی بی مزه و خاصیت را
تا حکمة ایزدی تعینات جمادی ایشانرا در تعینات نباتات
محو و منسی نکرد برك و بار و ازهار و ثمار نکشتند و
نباتات خرج حیوانات نشدند سر از دود زحس و حرکت
برون نیاوردند و تا همه اینها خرج انسان نشدند خلعت



ادراك

ادراك کلیات و خلافت روی زمین نپوشیدند در عالم
انفس نیز تا از خودی و تعین خود نکذرند و خرج براز
خودی در اخلاق و حسنات نشوند خلق و سیرت او
نکیرند و همچنین در تکمیل و تحسین خود نکوشند تا بتخلق
باخلاق الله کشتند تا بش نیر اعظم عرفان کاملشان
رفع ظلمت تعینشان با جمله تعینات ماسوی کند و حیات
حیوة ابد ننوشند چون در مقامی دیکر این مطلب بتفصیل
بقلم امده بود درین مقام بهمین اختصار نمود وَمَا تُنْفِقُوا
مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ چون هر طایفه در هر مرتبه
که انفاقی کنند مجازی حقیقی بان دانا تر از همه است
و مجازاتی فوق همه هم بل حول و قوه هم کرامت فرماید
تا انکه مجازات بی غرضانرا از نوازش مالا عین رات
ولا اذن سمعت کرامت کند دون همتی و بیخردیست
که بندکان و کارکنان او را در کارکنی خویش در هر
بلد باشند منظور اجر و اجوره باشند ٭ تو بندکی
چو کدایان بشرط مزد مکن که دوست خود روش بنده
بروری داند واین نیز در اندیشه نیاورد که اکر مجازات
عمل خویش بولی کند ادم زیاده ازان بمن رساند که توقع
من تواند بود واکر از مجازاة دنیوی فانی بکذرم
مجازات اخروی باقی خواهم یافت چه در این اندیشها تاخیر مجازات او وقد

نه منفق والحاصل معلم کل وهادی سبل نیل بر را مقصود
ومعلق با نفاق محبوبات شخص در راه حق فرموده چه
با کفران نعمت منعم ومربی حکیم خبیر ومشفق بصیر خوش
نیکو هیچ جمع نتواند شد وشکر منعم حقیقی صرف جمیع
ما انعم الله علی ما خلق لاجله است تا در ضمن آن هم
جلوه حکمت کامله خلقی وهم اتصاف بجمله کمالات
خلقی از قوه بفعل آید پس شایقان اتصاف بصفت
بر باید هرچه دوست دارند از ما سوی الله در راه حق
انفاق کنند از محبوبات صوری ومعنوی خَلقی وخُلقی
جزوی وکلی حسی وعضوی لاجرم بر چشم خود که دوست
دارد دانست که بیند اورا در طریق عبودیت حق ایثار
کند ونه بیند جز برای خدای جل سلطانه وبدان مثابت
بر نعمت سمع آنکه نشنود جز برای خدای وبدان قیاس
بلامسه نساید وبذائقه نچشد وبشامه نبوید وبدست
نکند وبپای نرود وبزبان نگوید وبدل نیندیشد
وبسایر حواس باطن کارکن نشوند جز برای خدای تعالی
شانه وچون در فرمایش یکی ازین مذکورات قصد
قربت نتواند کرد در بعضی احوال واوقات تعطیل
آن عضو را در کار فرمایی اختیار کند که راه رو را چون
پیش نتواند رفت توقف در راه انسب از کجروی واز

راه راست منحرف شدنست وبدین قیاس کن سایر
محبوبات درونی وبیرونی خود را از اخلاق ومال
وجاه ونحوهم وچون محاسب خبیر بصیر وعلام الغیوب است
در این شغل خطیر بهوش باید بود که حبا لنفسه مبرورا
لفظی ومفهومیست وسیرتی وصورتی افعال عبد
را نیز صورتی ومعنی ایست صورتش ادای فعل و
سیرتش تصفیه عمل وخلوص نیت وقصد قربت محض
وپوشیدن نظر همت از ما سوی الله ومجازات دنیوی
واخروی چه جز قصد قربت هرچه در فعل وعمل خیر منظور
افتد جان آن فعل بگیرد وسیرت محمود او محو کند
وفعل خالی از خلوص که بمثابه قالب بی روح وصورت
بی معنی است جز اطلاق لفظ بر را لایق نشوند چنانچه
در کریمه وَمَا تنفقوا مِن شیءٍ اِن الله به عَلِیم هم اشارتست
وهم ترغیب وتحریض بمراعات خلوص وهم تهدید
بانحراف از ان با معلوم توان کرد وقال ابو علی الدقاق قده
فی قوله تعالی ان الله به علیم هذا خطاب للاحباب لانهم
اکتفوا بعلمه من ثوابه تعالی لَن تنالوا البر حتی تُنفِقوا
مِما تحبون اهل هذا العصر فی انفاقهم علی اربع
طبقات طبقة منهم اهل المعاملات وهم علی عشره
اقسام قسم منهم التائبون وانفاقهم ثلثه ترک الدنیا

وترك الرياسة وترك النفس لله وفى الله وقسم منهم
المورعون وانفاقهم ثلثه الاجتناب من المعاصى
وترك ما سوى البلغة من الحلال وفطام النفس عن
الشهوات وقسم منهم الزاهدون وانفاقهم ثلثه
مجاهدة النفس وتزكية الاعمال وذم الجوارح وقسم
منهم الفقراء وانفاقهم ثلثه بذل الاموال بغير المنة
والايذا والتواضع عند الفقراء وطلب الاخلاص فى
انفسهم عند خطرات الريا وقسم منهم الصابرون
وانفاقهم ثلثه الخروج من الجزع عند الفاقة ونشاط
القلب عند نزول البلاء والراحة سواء وقسم منهم
الشاكرون وانفاقهم ثلثه قصر السنتهم عن الشكر
عرفان نعم ربهم استحياء منهم واخره فى قلوبهم عن
معرفة حقيقة المنعم والخروج من رسم الاعواض فى
بذل الارواح وقسم منهم المتوكلون وانفاقهم ثلثه
استرسال النفوس لله عند نزول بلائه وبذل المهجة
لطلب لرضائه وضبط الخاطر من الخطرات عند جريان
قضائه وقسم منهم الراضون وانفاقهم ثلثه ترك
اختيارهم فى اختياره وترك تدبيرهم فى مراده وصون
اسرارهم عما دونه وقسم منهم الصادقون وانفاقهم
ثلثه اخلاص العبودية عن رؤية الخلق واخلاص السر

عن

عن دعوة النفس واخلاص التوحيد عن رسم الحدوث
وطبقة منهم اهل الحالات وهم على عشر اقسام قسم منهم
المراقبون وانفاقهم ثلثه دفع الخطرات واخفاء المناجات
وحفظ الحرمة فى الخلوات وقسم منهم الخائفون وانفاقهم
ثلثه قلة النوم وقلة الاكل وقلة الكلام وقسم منهم
الراجون وانفاقهم ثلثه ترك الطمع فى الدارين و
الارتقاء من هذين المنزلين وتخلية السر عن ذكر العوض
وقسم منهم المحبون وانفاقهم الابقاء عن معرض الكرامات
وترك الاكتفاء على الطاعات وتصفية القلب من
الدرجات لوصولهم الى مقام المشاهدات وقسم
منهم المشتاقون وانفاقهم ثلثه احراق القلوب بنيران
الحزن واحراق النفوس بنيران الخوف والاجلال
وقسم منهم العاشقون وانفاقهم ثلثه ترك طلب
الولاية وترك حظ المحبة والتزام السر فى منزل الرعاية
وقسم منهم الموقنون وانفاقهم ثلثه ترك الشفقة على
النفوس ودوام رعاية القلوب والشروع فى تزكية
الارواح عن ذكر الحدثان وقسم منهم المستانسون
وانفاقهم ثلثه الاعراض عن الخلق والقاء الخاطر الى
مشهد طلوع صبح انوار المشاهدة وطهارة السر
عن مشاهدة العدو وقسم منهم المطمئنون وانفاقهم

ثلثة التمكن في البلاء والصبر في العناء والشكر في النعماء
وقسم منهم المحسنون وانفاقهم ثلثة صحة العبودية
بنعت روية المشاهدة وبذل الروح لله بلا رغبة
في ثواب الجنة ومطالعة انوار الكفاية وطبقة منهم
اهل المعرفة وهم على عشرة اقسام منهم الذاكرون
وانفاقهم ثلثة دفع الوسواس وطرد الغفلة من القلوب
والخروج من رسوم الاشخاص ومنهم المتفكرون
وانفاقهم ثلثة ارسال الارواح الى مشاهدة الغيوب
لترى هلال جلال القدم وارسال العقول الى اسرار دين
الملكوت لمشاهدة الجبروت والالا والقلوب الى
بساط القربة لطلب الوصلة بنفس الهيبة وحركات
السر في جولانه في انوار البقاء والازل وقسم منهم الحكماء
وانفاقهم ثلثة التكلم بالحكمة للمريدين ونشر العلم
للطالبين وارشاد الصواب للعالمين وقسم منهم اهل
الحياء وانفاقهم ثلثة الفرق بالسر من مقام المكر و
تقديس شهوة الخفية عن مشهد الذكر ودفع دقايق
الرياء في مجاري الخطرات وقسم منهم اهل التلوين
وانفاقهم ثلثة التفكر في الربوبية بالعقل لتحصيل
المعرفة والنظر الى قدوم الغامد بالقلب لتحصيل المحبة
والسير بالروح في عالم الملكوت لتحصيل انوار المشاهدة

وهذه

وهذه صفة من يباشر قلبه نور الاحدية على الاوقات
السرمدية فهولاء مشرون بكنوز انوار التوحيد مغرقون
من بحار الامتنان حقايق اسرار الهوية بنعت التجريد
ناطقون عما في الضماير وكاشفون مكنون السراير و
قسم منهم اهل التمكين وانفاقهم ثلثة حفظ جناح العبودية
على وصية الربوبية ودفع تهمة البشرية عن مصدر كشف
المشاهدة ورسوخ السر في طوالع سلطان الهيبة
فاهل التمكين سربون عن ادراك جمال القدم معلقون
عن اتحاد البقا باعدام مشاهد صرف سلطان
الوحدانية فيحرسون اسرارهم عن شوايب الحوادث
ويحرطون انوارهم عن اطلاع الخلايق ويصونون
ما اوحى الله اليهم من اسرار الالهام عن تحريفات الشياطين
واباطيلهم وقسم منهم اهل الحقيقة وانفاقهم ثلثة
الدعاء على العصاة وتحمل ايذائهم على طيب النفس وترك
الطبع في مجازاتهم فهولاء رحمة الله على الخلق مصرفون
عن المعارف وهم مكرمون بالكواشف فيضهم الله
لبقاء العباد والبلاد ليلتجي اليهم ارباب الاحوال
واهل رغايب الالاء وقسم منهم اهل السر وانفاقهم
ثلثة كتمان الاسرار من خوف غيرة الحق عليهم وخروجهم
عن مرادهم لمراد الحق وتفقد جمال غيب غيبة في صدورهم

غيبة عن الخلق وقسم منهم العارفون وانفاقهم ثلثة
يتركون الدنيا لاهلها ويتركون الاخرة ولذتها
ويجلسون على باب مولاهم منصرفين عما سواه مفلحين
البيه بنعت رغايب المحبة مفتقرين الى مشاهدته بصفاء
العبودية انجسموا عن المكونات وانقطعوا اليه عن
المخلوقات وطبقة منهم اهل التوحيد وهم على عشرة
اقسام قسم منهم اهل القبض وانفاقهم ثلثة عد انفاس
المراقبات فى مقام الحزن وصب الدمع فى حين
العشق والتاوه من صميم القلب فى مقام الشوق
وقسم منهم اهل البسط وانفاقهم ثلثة الفرح بوجد
الحبيب والنفرة عن مخاطبة الرقيب والتقرب
بكثرة النوافل الى القريب وقسم منهم اهل السكر
وانفاقهم ثلثة الشروع فى السماع وطلب الوصل بالنعما
واستنشاق نفحات القرب بالمراقبات وقسم منهم
اهل الصحو وانفاقهم ثلثة السكون فى مرارة الهجران
والحنين من شوق الرحمن والتحنن على خلقه شفقة
على احوالهم والتمكين فى محاربة الشيطان وقسم منهم
اهل الفناء وانفاقهم ثلثة تزكية الاسرار بالذكر وتنقية
الاحوال بالفكر وزم الاشباح بزمام المجاهدة
وقسم منهم اهل البقاء وانفاقهم ثلثة ذكر المشاهدات

ونشر الكرامات والتخلص من المجاهدات بتحصيل
المكاشفات وقسم منهم اهل الانبساط وانفاقهم
ثلثة الاستغفار بعد الشطح وحفظ الادب فى حال
السكر والاخبار عن المقامات لاهل الارادات
وقسم منهم اهل حقايق التوحيد وانفاقهم ثلثة الاستهانة
فى الامتحان بنعت اخلاص الايمان وترك حظوظهم
فى مقام المحبة لوجدان جمال القدم لان المحبة خط
المعارف ورؤية القدم نصب الحق ورعاية الاسرار
بترك رسوم المقامات وقسم منهم اهل الوله وانفاقهم
ثلثة الزفرة فى العبرات والنوح فى الازليات وبذل
المهجة للابديات وقسم منهم لهل الاتحاد وانفاقهم
ثلثة قمع شهوات العشق عن مغارس اشجار التوحيد
وسير السير فى قدم القدم بنعت التجريد وطيران الروح
فى بقاء البقاء باجنحة التفريد وهذا وصف انفاق
رجال الصدق وهم بالتفاوت مما نالوا من ثواب
الانفاق فى هذه المقامات من جزيل الكرامات وهو
ما ذكر الله فى كتابه لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا فالبر
جزاء منه ولكل طايفة ممن ذكرنا من هؤلاء على قدر
ارادتهم وصدق نياتهم فبر التائبين هو محبة الله
لهم بعد انابتهم قال الله تعالى ان الله يحب التوابين

واما بر المتورعين فهو استجابة الدعوة مقرونة بالتقوى
واما بر الزاهدين فهو الحكمة من الله وهو اشارة النبي صم
قال من زهد الدنيا اربعين صباحا ظهرت ينابيع
الحكمة من قلبه على لسانه واما بر الفقرا فهو السكينة
من الله ظهرت في قلوبهم واما بر الاغنياء فهو درجة
الكرامات واما بر الصابرين فهو درجة الولايات
واما بر الشاكرين فهو زيادة القربة قال الله تعم لان
شكرتم لازيدنكم واما بر المتوكلين فهو الكفايات
في جميع المراد ولطايف محبة الله قال الله تعم ومن يتوكل
على الله فهو حسبه وقال الله تعم ان الله يحب المتوكلين
واما بر الراضين فهو رضوان الله تعم بان الله تعالى
قال رضي الله عنهم ورضوا عنه وقال صم الرضوان الاكبر
هو التجلي الخاص ومن بلغ مقام الرضا فقد وجد رضوان
الله
الاكبر واما بر الصادقين فهو المحمدة في الدنيا والاخرة
وحقيقة الطمانينة والكرامة على روس الخلايق يوم القيمة
قال الله تعم ليجزي الصادقين بصدقهم هذا درجة اهل
المعاملات في مجازات الله اياهم ببره وكرامته
واما بر المراقبين فهو وجدان نور الفراسة وحلاوة
الذكر واما بر الخايفين فهو ذوق المحبة ومعرفة اجلال
الحق واما بر الراجين فهو ذوق المحبة صفاء اليقين

دوز

ونور البسط واما بر المحبين فهو المكاشفة وانوار
القرب والمشاهدة واما بر المشتاقين فهو الانس بالله
في جميع المعاني واما بر العاشقين فهو بهجة سناء
الجلال في عين الارواح واما بر الموقنين فهو مشاهدة
الالاء والنعماء وطماء نينة في رسم الربوبية واما بر
المستانسين فهو حلاوة حسن القدم في قلوبهم وتفرد
خواطرهم خطرات الشياطين في سوابق الشهوات
واما بر المطمئنين فهو حصول الكرامات من تقليب
الاعيان وانواع عجايب الايات وان يذوق العارف
طعم حلاوة الذكر قال الله تعم الا بذكر الله تطمئن القلوب
واما بر المحسنين فهو مشاهدة الحق في لباس الملكوت
وهذا وصف بر اهل الاحوال واما بر الذاكرين
فهو رؤية المذكور فهو في حقايق نفس الايمان واما
بر المتكبرين فهو رؤية انوار تجلي الصفات في لباس الايات
واما بر الحكما فهو خصايص الخطاب بنعت الالهام واما
بر اهل التلوين فهو رؤية عن جميع الافعال بنعت جمال
الصفات واما بر اهل التمكين فهو رؤية عن جميع الصفات
بلا رسم الافعال واما بر اهل الحقيقة فهو رؤية عين
القدم بنعت الفناء ومحق البشرية ومحو رسوم الحبال
واما بر اهل السر فهو رؤية كنز علم الازلي بعين الروح في

مدارج المعرفة واما بر العارفين فهو تجلى صرف الوحدانية
والسرمدية ورؤية قرب القرب هذا بر العارفين
واما بر اهل القبض فهو رؤية العزة واما بر اهل
البسط فهو رؤية جلال الصفات بنعت الحلاوة و
بروز نور القدرة واما بر اهل السكر فهو ظهور الحق
الحق فى لباس حالاتهم بالبغتة واما بر اهل الصحو فهو
رؤية الحق بنعت الحسن والجمال واما بر اهل الفنا فهو
رؤية القيومية بنعت الفردانية واما بر اهل البقاء فهو
فهو رؤية ديمومية الحق نعم واما بر اهل الانبساط
رؤية بسط الحق لهم فى وجدان مرادهم منه واما بر
اهل حقايق التوحيد فهو رؤية انوار الذات والصفات
واما بر اهل الوله فهو رؤية انبساط الحق فى نفسهم
لذلك هاموا وتاهوا واما بر اهل الاتحاد فهو رؤية
كسوة جمال القدم بوصف الصفات على اسرارهم وارواحهم
وتسخير الكون لهم بالحكم لا بالتضرع والدعاء هذا وصف
بر حقايق التوحيد ذكرت فى هذا الفصل ما اتحف
الحق الى اوليائه من انواع المقامات والكرامات برا منه
لهم وجزاء عظم الله اجرهم اذ كافاهم بمشاهدته
وقربه وعطف عليهم بما احبه منه من منته القديمة
وعنايته الازلية وقيل اذا كنت لا تصل الى البر بانفاق

محبوبك

محبوبك فمتى يصل الى البار وكنت تؤثر اليه حظوظك
وقال الامام الهمام جعفر الصادق عليه السلم لن تنالوا
خدمتى الا بمعرفتى ولا تنالوا معرفتى الا برضايى
ولن تنالوا مشاهدتى الا بعصمتى ولن تنالوا
عصمتى الا بتعظيم ربوبيتى ولن تنالوا تعظيم ربوبيتى الا
بالانقطاع عما سواى وقال بعضهم اول البر الهداية
ثم المجاهدة ثم المشاهدة معناه لن تنالوا هذه الخصال
الا بان تنفقوا مما تحبون وقال ابن عطا لن تصلوا الى
القربة وانتم متعلقون بحظوظ انفسكم وقال الواسطى
الوصول الى البر بانفاق بعض المحاب والوصول الى البارى
بالبراءة من الكونين وقال ابن عطا لن تنالوا وصلتى
وفى اسراركم مراقبة او محبة لسواى وقال ابو بكر الوراق
دلهم بهذه الاية على الفتوة وقال لن تنالوا برى بكم
الا ببركم وهو الانفاق على اخوانكم فى الله بالجوارح
والمال والجاه وكل ما تحبونه كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا
لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ
أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ اشار فيه ان اهل هذه القصة
يجوز لهم ان يتركوا شيئا من الماكولات من جهة التحريم
حثهم الله باعلامهم شان انبيائه صلوات الله عليهم فى
المجاهدات ليقتدوا بهم وايضا فيه اشارة الى ترك اللحوم

ظ
ولن تنالوا برضائى
الا بمشاهدتى

علی الدوام لما فیها ضراوة کضراوة الخمر من جهة المجاهدة
الا من جهة المجاهدة من جهة التحریم وایضا حرمه نفسه
نبی الله یعقوب عم اشهی طعام فالاحبار عنه تعلیم الله اهل
محبته لیترکوا اما احب الیهم من الاطعمة الشهیة وما تشتهی
انفسهم من زهرة الدنیا ولذتها قال علامة البیضاوی
ای من قبل انزالها مشتملة علی تحریم ما حرم علیهم بظلمهم
وبغیهم عقوبة وتشدیدا وذلک رد علی الیهود فی دعوی
البراءة عن البغی وقالوا لسنا اول من حرمت علیه وانما
کانت محرمة علی نوح وابراهیم ومن بعده حتی انتهی الامر
الینا فحرمت علینا کما حرمت علی من قبلنا ورد علی الطعن
فی دعوی رسول الله ص موافقة ابراهیم بکونه یحلله
لحوم الابل والبانها قوله تعم الا ما حرم بنی اسرائیل
یعنی یعقوب علی نفسه که آن لحوم ابل والبانها بود چه
مرویست که یعقوب عم را عرق النسا عارض شده بود
پس نذر کرد که اگر حق تعم او را شفا کرامت کند نخورد
غذای که دوست تر دارد انرا از جملهٔ غذاها ولحوم ابل
والبان او احب غذاها بود او را لاجرم چون شفا یافت
دیگر انرا نخورد چون یهودان ان دعوی عموم حرمت اخبر
ایشان خود بر خود حرام کرده بودند فحرمه الله علیهم بعد
لبغیهم وظلمهم لهم عقوبة وتشدیدا کردند حق تعم

حضرت

حضرت رسالت ص را فرمود قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ ای فی دعویکم چون حضرت رسول ص
حسب الامر طلبید علماء یهود را وفرمود بیاورید توریه را
تا صدق وکذب دعوی شما از ان معلوم کنیم فبهتوا
ولم یجسروا ان یخرجوا التوریه وبدان که جملهٔ طعامهای
معروفه در ملهٔ اسلام حلال است بر بنی ادم نیز چرا اسرائیل
بلسان یونانی بمعنی عبد الله است وادم صفی عم عبد الله
بود وفرزندان او جمله عباد الله اند وحلال است بر
ایشان جمله مطعومات معروفه الا انچه الله حرام کند بر
خود بندهٔ خاصی بوجهی از وجوه محموده مثل انکه اجتناب
نماید از اغذیهٔ لذیذه مقوی شهوة وغضب ومولد اخلاق
رذیله متولده از ایشان از شرهٔ در اکل وشرب وحرص و
طمع وبخل وحقد وحسد ونحوهم از افات کثیره که در نفس
خویش از ان اغذیه مشاهده کند واین مراعات واجتناب
را قبل از نزول از مرتبهٔ نزول از مقام رضوان الله اکبر
بمقام شرع انود عام الحکم ووسعت اباد رخص شرعیه
کردد محوطهٔ امر واقع است کنند چه مراعات مقام رضای
سبحانی اعلا واشرف از قناعت نمودن عبد است بمراعات
احکام عامه ظاهر امر دیانی چه مراعات امر مقام عامهٔ مسلمین است
ومراعات رضا مقام خواص عباد الله مخلصین لاجرم خواص

بعد از نزول نظر حق شناس خویش بر تبدّ و فور فواید جلوه
خفیت رخص شرعیه جلیه ساکنان ان ساحت را معذور
دارند و محبوب و مرغوب خویش بینند و بنظر خفیف بین
بینند که اکر خواص و طالبان رضای مولی وداع کنندگان
مرغوبات نفس خلعت خلت پوشند مطیعان امر او تعالی
شهد کوارای اجر و اجرت عمل نوشند و بمجازات
فرمان برداری تشریف یابند و اکر اهل ظاهر از تن
پروران باطل تشنیع کنند مجاهدالله را که بپاو دیدار احکام
شریعت را و بجوانید از ان احکام این حکم را که طریق
مجاهده با نفس و هوی و ترک زیاده از قدر ضرورت
حفظ جسم و جسمانیات حرام است اکر صادقید در دعوی
خویش فَمَنِ افْتَرَیٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
پس بعد از وضوح این مسئله که مجاهده با نفس و هوی
در آنکه زیاده از ضرورت حفظ بدن بجهت کار کنی شرع
و تکمیل روحانیات در ملاذ جسمانی تصرف نکند و از
راه مباهات حتی در تزیین البسه و مساکن و کسب مال
و جاه زیاده از قدر ضروری نکوشد ممنوع نیست و حرام
شرعی نیست هر کس مجاهدین و مرتاضین تزییف و بکوهش
کند از ظالمین است چه ظلم وضع شیء است در غیر موضع
و در مقامی که مدح باید کرد ذم کردن وضع شیء است در غیر

محل خود چه هر وقت تابعین شریعت مصطفی ص و تصدیق
کنندگان باقوال او ص ممدوح باشند ضم کنندگان عمل
باقوال او ص بطریقی که او ص و تابعین کامل مکمل او از
معصومین عمل کرده اند که عبارت از ارباب طریقت
باشند بطریق اولی ممدوح خواهند بود و طریقه محمود
رسول خدای و اولاد امجاد او صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین بقدر ضرورت بوده به تمتع از دنیا بقدر اقتدار
و سر این ان تواند بود که جامع العلوم الدینیه و علوم
مصالح العلوم الدنیویه محمد غزالی رح در جواهر القرآن
در قسم تزکیه قلب ذکر کرده که تزکیه قلب از اخلاق
مذمومه شرط است از برای تنقیه و صفای قلب و تحلیه
او باخلاق حمیده و کیف یشتغل بالطهارة من لا یعرف
النجاسة و اخلاق المذمومة کثیرة و لکن اصلها یتشعب
الی عشرة اصول و المعدة منهم ثلثه او لها شره الطعام
و هو من الامهات لان المعدة ینبوع الشهوات اذ منها
یتشعب الفرج ثم اذا غلب شهوة الماکول و المنکوح
انشعب منه شهوة المال الجاه اذ یتعسر کسب المال دونه
ثم عند حصول المال و الجاه و طلبها یزدحم الآفات کلها
کالکبر و الریا و الحسد و العداوة و غیرها و لهذا عظم
رسول الله ص امر الجوع و قال سید الاعمال الجوع و ایضا قال

البلاء من ابواب الجنة لان فيه مشاهدة طعم العذاب
وبه يعظم الخوف من عذاب الاخرة ولا يقدر الانسان
على ان يعذب نفسه بشئ فانه لا يحتاج فيه الى تكلف
والثانى فى كثرة الكلام اذ يقضى كل كلمة صورة فى القلب
محاكية فلذلك اذا كان كاذبا حصل فى القلب صورة
كاذبة واعوج وجه القلب واذا كان فى شئ من الفضول
مستغنى عنه اسود وجه القلب واظلم حتى ينتهى كثرة
الكلام الى اماتة القلب ولذلك اعظم رسول الله ص امر
اللسان فقال من يتوكل لى ما بين لحييه ورجليه اتوكل
له بالجنة وسئل عن اكثر ما يدخل الناس النار فقال الاجوفان
الفم والفرج الثالث المراء والمجادلة ولو كان حقا كل
كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اى العقلاء بحكم
الاصل اذ العقل يحكم بان الاشياء خلقت لمنافع العباد
مما يكون من جملة المطعومات خلقت لتناولها إِلَّا
مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ الروح عَلَى نَفْسِهِ بالنظر العقلى عند
التجربة والقياس ومعرفة مضارها ومنافعها على التفصيل
بعد الحكم الاجمالى بحلها بان العقل يحكم بحرمته بما ينضر
او يهلك مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ اى من قبل نزول
الحكم الشرعى بالتورية وساير الكتب الالهية وذلك ان
الناس اختلفوا بعد ما كانوا امة واحدة على دين الحق

كما ذكر فبعث الله النبيين لهدايتهم واصلاح احوال معاشهم
ومعادهم وردهم الى الحق والاتفاق فما اقتضت الحكمة
الالهية بحسب احوالهم المختلفة وطباع قلوبهم المنحرفة
ونفوسهم المريضة حرمته من المألوفات والاشياء
الصارفة عن الحق الحاجبة بينهم وبين الله والمهيجة
للهوى والشهوات وساير المفاسد والفتن المانعة
اياهم عن كمالهم واهتداءهم حرمت عليهم قُلْ
صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ ورد على الطعن اليهودى على رسول الله
صلى الله عليه وآله بانه ص قال اوحى الله على فاتبعوا
مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وابراهيم حرام كرده بود بر خود
لحوم ابل والبان او وا و تحليل كرد انرا بر خود وامر خود
پس حق تع وحى كرد بر رسول خاتم ص بگوى صادقست
خداى تع در انچه نازل كرده ايد كه امر بمتابعت ملة
ابراهيم ع باشد و مطيعم من و پيروان صادق من
در متابعت ملة ابرهيم ولیكن مراد از ملة ابرهيم تجديد
عهد الست است چنانچه در قول خداى جل كبريائه
قال يا ابرهيم اسلم قال اسلمت برب العالمين گفت
واستسلام كه عبادت از جمله امور خويش بحق گذاشتن است
وسلب اراده خويش واطاعت اراده غير بالكلية كردن

از احوال خود فرمود حاشا از جواب جبرئیل عم در قصه
نار نمرود و ذبح ولد و ایثار کوسفندان خویش بجهة استماع
ذکر حق مشهود بصیرت ساخت و نبود ابراهیم از مشرکین
و مبدعین که تصرف در احکام الهی تع شانه نماید
و بارادات فاسده خویش و غیر تصرف در احکام شرع
کند پس قُلْ صَدَقَ اللهُ فَاتَّبِعُوا عَلَى مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ
حَنِيفًا ملة ابراهيم الشوق والعشق والمحبة والخلة
والفتوة والمروة والشجاعة والامانة والديانة و
الكرامة واكرام الضيف والصبر في البلاء والشكر
في النعماء والهجرة عن ما سوى الله بالكلية والعبرة
والتلاوة والسماع والوجد والاتصاف بصفات
الحق من حيث رسوم البشرية بهذا الخصال تصار اماما
للعارفين والعالمين امر الله تع احب عباده ومتابعته
وموافقته في جميع احواله ومن زاغ عن طريقته ولو ذرة
فيكون النفس له صنما قال الله تع وَمَن يرغب عن ملة
ابراهيم الا من سفه نفسه وما كان من المشركين
لا يميل الى جبرئيل حيث عرض عليه الليادة عليه ع ال
الك الى حاجة قال اما اليك فلا وبذل في محبته
الاولاد والاموال ولا يخاف في الله لومة لائم لاجل ذلك
قال فاتبعوا ملة ابراهيم حنيفا اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ

للناس

لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ يقال
بكة ببكة اذا ازدحم فبكة من زحم الناس للطواف
حج وجا بجد در عالم حواس مکه معظمه اول بیتی است که
در معموره ارض بنا شده وان بنائیست مبارك که
ببرکت ان عاصیان از گناه پاك کردند وامن الداخلین
فیه من القتل والجرح وامن الوحوش من السباع الضارة
وهادی و رهنماست عالمیان را اولا بانکه اطاعة امر مولی
نید کیست لجدی که اگر ادم که خلیفه ارض وغرض از
خلقت افلاکست ومسجود ملائك مامور کردد که در
سجده معبود روی از خانه مبنی از سنك بگل کند واز
اطراف عالم بشرط استطاعت بطوف او مشرف کردند
وهیچ یك از فضلا وعلما و روسا وملوك حتی انبیا و
رسل را مجال تخلف از امر جان وجها انطاع او تعالی
نباشد بنیان شانه عقل کل و نور محمدی صلعم اول بنای است
که در عالم عقول و روحانیات شده چه عقل کل محل
ازدحام جمله قابلیات کارکنی وکارفرمایی عالم کون و
فساد و انسان نیکو نهاد است که وضع کرده شده ان
برای ناس که فراموشکاران از اصل و منشاء خویش اند
بسبب تنزلات وسیر اطوار مختلفه که بتقاضای حکمت
ازلی و قدرت لم یزلی ایشان را سرنوشت بوده تا بجلکی:

مکلفین روی دل در اطاعت عقل کار فرمای در
بندکی و فرمان برداری خویش پرورده کار دکل وها دی
سبل داشته باشند و چنانچه مستطیع در مال
و مؤنت بقدر حاجت وصول بخانه خدای را طواف
خانه و وصول بان استانه واجب میکردد مستطیع
در حال و علو فطرت بقدر دریافت خویش وصولش
بمراتب قرب و دریافت شرف و منزلت عقل و دریافت
جلوه بدایع قدرت و لطایف حکمت صانع کل در وی و در
دیکر مصنوعات بوسیله اعانت او لازم می اوفتد
و پیکانه این اندیشه ناقص نیست اشارتی که عارفی
کامل درین مقام فرموده که والاستطاعة فی سبیله
معرفته وقربه ومحبة الصافیة عن رعونة النفس وصدق
القصد الیه بصفاء النیة وطهارة القلب عما سواه
فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ بدان مشابه که در کعبه معظمه
آیات بینات و علامات کاشفه بر مزیت او بر جمله ابنیه
این عالم اجسام هست از انحراف طیور از موازات
ان بیت الله و مامون بودن داخلین ان حرم معظم از قتل
وجرح و امن وحوش از صباع ضاره و ازا فر قتل و صید
بشر و غیرهم در خلقت عقل کل و نور پاک محمدی ایات
بینات ما لا یعد و یحصی هست اکر کعبه اول بناء عالم

اب و کل است نور محمدی صلعم اول بناء عالم جان و دل است ی
و طینت پاکش هم ثمره شجره اب و کل و هم متمم بالقوه‌های
جان و دل مظهر ایات حکمت کردش افلاک بر نقطه
خاکست و عیار طینتهای پاک و ناپاکست ز بیندهٔ خلعت
لولاک لما خلقت الافلاک کست اکر کعبه معین او ان
عمل است سید کونین هم اقوای معینان اعمال و هم
هادی مسالک حسن مآل و هم شفیع کنه کاران
نزد ایزد متعال است اکر بین و مبارکی کعبه و جاذبه حقانی
او دوی هیاکل مظهر را بجانب خود کند جذبه حقانی
خاتم صلعم وجهه قلوب منور را بیمن پیروی خویش بمقام
رضوان الله اکبر کشانند تا مصید و قد قوله تعالی
قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللهُ
خواص ایشان بسعادت وصول بقرب نوافل مصداق قد
حدیث یتقرب العبد الی بالنوافل حتی احببته الحدیث
محبوب حق کردند و خاص الخاص این کروه جلیل القدر
از امه خاتم صلعم را اشرف وصول بقرب فرایض که قرب
محبیت است بر سر کذارند و بر مسند توحید فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر نشانند تا جلوه حقیقت
لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لله الواحد القهار بر او عیان کردد وی
مَقَامُ اِبْرَاهِیمَ وَمَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا و قال علامة البیضاوی

ما یفید ذلک اقتصر من ایات البینات بذکر اثنین
منهم مقام ابراهیم و امن من دخله وطوی ذکر غیرهما
و بدان نهج که یکی از ایات بیت الله الاکرم است که
مقام خلیل خدای ابراهیم عم است و جنانچه بتقریب
ذکر ایات مذکور شد هر کس داخل حرم کعبه شد مامون
و لهذا بعضی از مفسرین مقام ابراهیم و من دخله کان
امنا بدل بعض فیه ایات کرفته اند یکی از ایات
سر الله الاعظم که حضرت خاتم است است که متابعت
ملة حنیف خلیل الله از جملهٔ ایات بینات ان مظهر کل
و هادی سبل است و استسلام که وفاء بعهد الست
باشد از جملهٔ حرف مستحسنهٔ حضرت ختمیه است صلعم
مقام رضای باعث تسلیم در احراق در نار و تسلیم امر مولی
در ذبح ولد و ایثار مال از غلبهٔ شوق در استماع ذکر
مولی بر وجه اکمل در حبیب الله بود چه خلیل الله عم در ان
تسلیمات برضای بقضایای وارده بر وی با تعین و تشخص
خویش و رویت تعینات دیگر از روییت جبرئیل عم و ولد
و بضاعت خویش قرین بود و حبیب الله صلعم در تسلیم
جمله بضاعات بمولی بیقرین بود و لهذا بخطاب ما رمیت
اذ رمیت و لکن الله رمی از جملهٔ ما سوی ممتاز گشت
و بشرف وصول بمقام او ادنی بعد از سیر قاب قوسین

که قو

که قوس نصف دایرهٔ نزولی و قوس دایرهٔ عروجی باشد
مشرف گشت و نقطهٔ منه بدو را خالصا عن مراتب تعینات
بنقطهٔ الیه بعود دایرهٔ وجود متصل بحسب اعتبارات
کونی و متحد از طریقهٔ در یافت جلوهٔ وجود عینی ساخت
پس ان اول بیت وضع للناس وضع بیته قبلة
آدم و ذریته لیحتجبوا بالبیت عن صاحب البیت غیرة
علی نفسه للاغیار و من اعرض سره عن الجهة فی
توجهه الی الله صار الحق قبلة له فیکون هو قبلة
الجمیع کادم علیه السلم قبلة الملائکة لانه وسیلة
الحق بینه و بین ملایکته لما علیه کسوة جلاله و جماله
کما قال عم خلق الله آدم علی صورته یعنی القی علیه حسن
صفاته الازلیة فاذا کان محققا فی المشاهدة فاینما
تولوا فثم وجه الله لانه فی محل عین الجمع و من هنا قال
بعض العارفین ما نظرت الی شیء الا رایت الله فیه للذی
ببکة سمیت البکة لالتصاق رواح العشاق فیه شوقا
الی لقاء حبیبه و لازدحام العارفین الیه بالمبادرة و المسارعة
بکشف الحجب منا مبارکا و هدی للعالمین قال الحسین
ان الحق اورد تکلیفه علی ضربین تکلیفا عن وسایطه و
تکلیفا بالحقایق فتکلیف الحقایق بدت معارفه منه بقیم
و عادت الیه و تکلیف الوسایط بدت معارفه عن دونه

ولم يتصل به الا بعد الترقي الى الفناء عنها فمن تكليف
الوسايط اظهار البيت والكعبة فقال ان اول
بيت وضع للناس الذي ببكة فما دمت متصلا به
منفصلا عنه فاذا انفصلت عنه حقيقة وصلت الى
مطهره وواضعه وكنت متوسما بالبيت متحققا
بواضعه تعـ فيه آيات بينات البيت مرآت
العارفين يتجلى الحق لهم بوسايل الايات ابهم الحق
ستر ظهوره فيه لئلا يطلع عليه كل اجنبي من هذه
القصة وشان البيت وشجرة موسى سواء تجلى منها
لموسى ع وتجلى منه لامة محمد ص قال الاستاد فيه ايات
بينات ولكن لا يدرك تلك الايات بابصار الرؤس
ولكن ببصاير القلوب وقال محمد بن الفضل فيه
ايات بينات علامات ظاهرة يستدل بها العارفون
على معروفهم قوله تعـ مقام ابرهيم هو بذل النفس
والولد والمال في رضا خليله فمن نظر الى المقام
ولم يظفر بما ظهر بابرهيم من تجلي ربه في المقام من بذل
النفس والمال ولم يسلم فقد بطل سفره وخابت رحلته
قوله تعـ ومن دخله كان آمنا من دخل مقام الانابة
اعتصم بنور الكفاية عن تواتر المعصية ومن دخل
مقام الزهد فقد استراح عن هواجس الوسوسة ومن

دخل مقام التوكل جفت له ضيق الاشتغال بالمكاسب
ومن دخل مقام الرضا فقد فاز من العنا ومن دخل مقام
الوفا فقد ذاق طعم الصفا ومن دخل مقام الاستقامة
فاز من تلوين الخاطر ومن دخل مقام الاخلاص امن من
افات الريا والسمعة ومن دخل مقام الصدق امن من
رعونات النفس ومن دخل مقام التسليم مثل الخليل فقد
خرج من تنازع النفس وتدبيرها وارادتها ولم يبق له
اختيار وسكره في اختيار الحق ومراده منه وامن من الخوف
لان جميع الخوف من جهة فوت المراد فاذا لم يبق له مراد
زال الخوف باسره منه ولم للخوف مساغ في وصفه
ولا محالة ان دخول البيت لا يكون مستحسنا الا بتسليم
الامور الى رب البيت فان لم يكن بالتسليم موقوفا في
ترك مراده فهو معارض للتقدير في جميع الامور وحسن
الادب في دخول البيت التسليم بنعت الرضا دون المنازعة
ونزاع البشرية وقيل لا يكون دخول البيت على الحقيقة
الا بخروجك عنك اذا اخرجت عنك صح دخولك في البيت
واذا اخرجت امنت قال ابن عطا من دخل كان آمنا من
عقابه ولله في الدنيا ثواب وعقاب فثوابه العافية
وعقابه البلاء والعافية فيه ان يتولى عليك امرك و
البلاء ان يكلك الى نفسك وقال الامام الهمام جعفر الصادق ع

من دخله على الصفة التي دخلها الانبياء والاولياء والاصفيا
صار امنا من عذابه كما آمنوا وقال ايضا من دخله
كَانَ آمِنًا اى من عرف الله لم يانس سواه وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ
حِجُّ الْبَيْتِ قصده للزيادة على الوجه المخصوص فى مَنِ
اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ذكر فى مجمع البيان اى طريقا بنفسه
وماله واختلف فى الاستطاعة ومروى عن ائمتنا عليهم السلم
انه الزاد والراحلة ونفقة من يلزمه نفقته والرجوع الى
كفاية اما من مال او ضياع او حرفة مع الصحة فى النفس
وتخلية الطريق من الموانع وذكر فى تفسير القاضى قول الشافعى
ان الاستطاعة بالمال ولذلك اوجب الاستنابة من
الزمن اذا وجد اجرة من ينوب عنه وقال مالك انها
بالبدن فيجب على من قدر على المشى والكسب فى الطريق
وقال ابو حنيفة انها بمجموع الامرين وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ
عَنِ الْعَالَمِينَ وضع كفر موضع لم يحج تاكيدا لوجوبه و
تغليظا على تاركه ولذلك قال ص من مات ولم يحج فليمت
ان شاء يهوديا وان شاء نصرانيا قى لاجرم هر كس نظر
ازين حكم خداى وهر حكم خداى بپوشد نظر از خير
حال ومآل خود پوشيده وبخسران آن درد ارين خود را
مبتلا ساخته چه پروردگار جل كبريائه غنى وبى نياز است
ازعالم وعالميان واز آثار واعمال ايشان وهر امر كه مكلف فرموده

بجهة

بجهة تكميل اوست در مراتب وجود مستعد خويش
وهر نهى كه فرموده بجهة حفظ وحراست او از زلل و
خلل است وهر حكمت كه در حسن تنظيم عالم فرموده
راجع بحسن تنظيم ايشان وحسن عشيرة ساكنان
ايشان ميگردد وارباب بصيرت را معلوم است
كه بدان نهج كه مر معبود حقيقى راست بركافه مكلفين
عباد الله با استطاعة وصحة بدن از اطراف جهان
متوجه كعبه معظمه ومعبد جمله ساكنان عالم اشباح
شدن ومناسك ان بروجه مامور به بجاى آوردن
مر مقصود اصلى داست از جمله عبادات بر طالبان و
مقصود حقيقى از اصناف عارفين موقنين وواصلين
مشاهدين وعاشقين والهين با استقامت احوال
ودفع ما نعى از حوادث كون از جمله مقامات وماوا
خويش روى دل وجان خويش قبل از ظهور خاتم انبياء
در عالم حواس ظاهر بروح پاك او كه عقل كل ونور محمدى
باشد ص نمايند وبر او در هر مقام باشند بقدر
طاقت خويش دركار كنى بى نقص وقصور وفوت وقت
وفتور وتوقع اجر واجرة بقصد قربت محض ودريافت
شرف حصول حضور خدمت دايمى مولى وصانع كل كنند
وبعد از ظهور خاتم ص در عالم آفاق صور ومعانى وجسم

وجان وجمله کارفرمای وکارکنان خود را مطیع وپیرو
ان هادی سبل ورهنمای کل بکارکنی عبودیت کامل
معبود بی زوال مصلح حال ومآل همه نمایند واطلاق
ناس براین گروه والاشکوه از انجهة مناسب تواند افتاد
که یك مرتبه که ادوات مصالح جسمانی ایشان بالقوت
کارکنی روحانی لایق کارکنی روح پاك ومنبع ادراك
مقدر نجهة کارفرمایی ایشان از نقطه منه بدو بقوس
نصف نزولی دایره وجود تنزل نمود واز منبع کمالات
خویش وتجلی هستی بخش خویش دور افتادند چه در
نزول ایشان بمراتب اقواس روحانی جبروتی وملکوتی
وفلکی واقواس بسیطه وعنصری واقواس مرکبات
عنصری از قوس جمادی ونباتی وحیوانی وسیر ایشان
بدین اطوار مختلفه یك مرتبه از اصل وفرع خویش
بکلی بی نصیبه ایشان شد اعظم از جمله فراموشیها
وبی نصیبیهایی که فراموشکاران را از فراموش کردهای
خویش نصیب می افتد ویك مرتبه بعد از نزول بقوس
اخرین دایره نزولی دایره وجود که قوس انسانی باشد
چندی بشابه نباتات بی خبر وحیوانات بی خبر از خود
به پاس هیکل نباتی وحیوانی خویش رهین از فراموشکاران
از اصل خویش است وبعد از ظهور تمیز وادراك کلیات

نیز

نیز هرچند مجاهد وپرهیزکار افتد قدری از طریقه
مراعات ضروری تن داری وگاهی از راه عادات
مده مدید بواسطه احوال مراعات هیکل خویش از
انکه از کجا امده وبچه کار امده فراموشی او را عارض
گردد پس نسبت ناس باعتبار این نسق احوال خلقی
وخلقی با ایشان بیگانه نباشد پس وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ
حِجُّ الْبَيْتِ الآیه والاستطاعة فی سبیله معرفته
وقربه ومحبة الصافیة عن دعونة النفس وصدق
القصد الیه بصفاء النیة وطهارة القلب عما سواه
زادهم دوام الذکر والفکر فی الایات وبصایره قوته
الکاملة ورحمته الکافیة هذا وامثال هذه المقامات
استطاعة القاصدین علی بیته ومن لم یتصف بهذه
المعانی ولم یتاهب بها فی قصده الی بیته انقطع علیه
سبیل الرشاد والقاصدون الی بیت الله علی ثلثة
اقسام قسم منهم القاصدون الی بیت الله باموالهم
وانفسهم لطلب الثواب وقسم منهم الی البیت
بقلوبهم الصافیة عن الدنیا وما فیها الا امتثال الامر
ولطلب مرضات الرب ومنهم القاصدون الی مشاهدة
رب البیت بارواحهم العاشقة لطلب حقایق
المعرفة والقربة فاهل الظاهر محرومون عن المحظورات

ويحلون عن احرامهم عند قضاء نسكهم واداى فرائضهم
واهل الباطن يحرمون عن الكاينات والنظر الى
البريات ولا يحلون ما داموا فى الدنيا الى مشاهدة
الذات وكشف الصفات اذا ارادوا باستقبال
قلوبهم الى نحو المقصود اى بيت الله الحرام عقدوا
بالحقيقة مع الله عقد المحبة وفسخوا جميع العقود التى
عقدوا فى غير طريق الحق من ايثار سواه عليه فراحلته
الصبر وقوايمها الجد وراسها الحلم وبطنها الورع و
سرجها التمكين وخزامها الاستقامة وزمامها التسليم
وسوطها الادب وارضها الرضا وسماؤها اليقين
وسائقها الشكر وعلفها الذكر ورياضتها المكاشفة
ومرعاها المشاهدة وتوجهها الى شهود القدم واذا
خرجوا من اوطانهم بهذه الرواحل هجروا من الدنيا
وما فيها واستعدوا اهبة الموت من جميع الخلايق
من المعاشرين المتقادين واسرعوا فى طريق الرياضة
وتوجهوا بنعت الاخلاص الى الله ولم يلتفتوا الى غيره
فى طريقه من اهل الدنيا والدين والبر وعزموا ان لا
يجوزوا عن قصد السبيل الى سبيل دواعى الهوى و
الشياطين واذا ركبوا مراكبهم يكون قائدهم الهدى
وسائقهم التقوى ومنهجهم الصفا ورفيقهم المولى ودليلهم

العلم

العلم وصحبهم الحلم والشوق يسوقهم فى وادى العشق
حتى يصلونهم الى المطلوب ومن له بصيرة المعرفة
تحقق ان الله تعالى وسم هذه المناسك المشاعر اشارة
الى رموز لطيفة دقيقة الكعبة مثالا للعرش ومسجد
الحرام مثالا اشارة لحضيرة القدس وجبل البلد مثالا
للجنة والصفا والمروة جبال مكة مثالا الحجاب الملكوت
والحرم كله سواتر الجبروت والمنى مقام الامن والمشعر
مقام الخوف والتعظيم والعرفة ارض المحشر والحرم
مقام القيمة والبادية الدنيا والخروج من الوطن
الموت والقصد الى زيارة البيت التاهب للقاء
الرب تعالى فاذا ابصر حقايق هذه الامثال صار حجه
قربة ومشاهدة وسعيه مبرورا وعمله مشكورا ذكرت حج
العارفين من الموقنين والمشاهدين واما اسرار
العاشقين اذا حجت فكعبتها ذات القدمية جل جلاله
وعز كبرياؤه ومناسكها مراتب السر فى الصفات فاذا
تجردت الاسرار فى بيداء الازل عن الاماكن والازمان
والحدثان واستقبلت الى عروس البقاء والسرمدية
لحولها مطاف خطاير القربة على بساط الحشمة والانبساط
فكل نفس منها لها نظرة ومشاهدة ومكاشفة فحجها
منه اليه وعنده به وبه عنده ومنه له فشانها عجيب ووجدها

غريب وقيل لم يخاطب الله عباده في شيء من العبادات بان الله عليهم الا الحج وفيه وجوه احدها انه ليس من العبادات عبادة يشترك فيها المال والنفس الا الحج فاخرج بهذا الاسم وقيل لما كان فيه اشارات القصد من تجريد وموقف قال الله عليك ذلك لتهيوء باطنك للموقف الاكبر كما هيات ظاهرك لهذا الموقف وقيل ان رجلا جاء الى الشبلي فقال له الى اين قال الى الحج قال رح بالسلامة قال الرجل فخرجت من عنده فلما رجعت من الحج قال لي احججت قلت نعم قال لي ايش عملت قلت اغتسلت واحرمت وصليت ركعتين ولبيت فقال لي عقدت به الحج قلت نعم قال فسخت بعقدك كل عقدت منذ خلقت مما تضاد هذا العقد قلت لا قال فما عقدت قال ثم نزعت ثيابك قلت نعم قال تجردت عن كل فعل فعلته قلت لا قال ما نزعت قال ثم تطهرت قلت نعم قال ازلت عنك كل علة مانع تطهرك قلت لا قال فما تطهرت قال ثم لبيت قلت نعم قال وجدت جواب التلبية قلت لا قال ما لبيت قال ثم دخلت الحرم قلت نعم قال عهدت بدخولك ترك كل محرم قلت لا قال ما دخلت الحرم قال ثم اشرفت على مكة قلت نعم قال اشرف اليك من الله حال باشرافك على مكة قلت لا

قال

قال ما اشرفت على مكة قال دخلت مسجد الحرام قلت نعم قال دخلت فيك قربة من حيث علمته قلت لا قال ما دخلت المسجد قال رايت الكعبة قلت نعم قال رايت ما قصدت له قلت لا قال ما رايت الكعبة قال رملت ثلثا ومشيت اربعا قلت نعم قال هربت من الدنيا هربا علمت انك فاصلتها وانقطعت عنها ووجدت بمشيك الاربع امنا مما هربت منه فازددت شكر الله لك قلت لا قال فما مشيت ورملت قلت لا قال فما طفت قال صافحت الحجر قلت نعم قال قيل من صافح الحجر فقد صافح الحق واظهر لك الامن اذ من صافحه فهو في محل الامن قلت لا قال ما صافحت الحجر قال اصليت ركعتين بعدها قلت نعم قال وقفت الموقف بين يدي الله وواقفت على مكانك من ذلك وادّيته قصدك قلت لا قال فما صليت قال خرجت الى الصفا ووقفت بها قلت نعم قال ايش عملت قلت كبرت عليها قال هل صفا وصغر في عينك الاكوان بتكبيرك ربك قلت لا قال ما صعدت ولا كبرت قال هرولت في سعيك قلت نعم قال هربت منه اليه قلت لا قال ما هرولت وما سعيت قال وقفت على المروة قلت نعم قال هل رايت

النزول السكينة عليك وانت على المروة قلت لا قال
لم تقف على المروة قال خرجت الى منى قلت نعم قال
اعطيت ما تمنيت قلت لا قال ما خرجت الى منى قال
دخلت مسجد الخيف هل تجدد عليك خوف بدخول
مسجد الخيف قلت لا قال ما دخلت قال مضيت
الى عرفات عرفت الحال الذى خلقت له والحال الذى
يصير اليه وهل عرفت من ربك ما كنت منكرا له وهل
يعرف الحق اليك بشئ مما تعرف به الى خواصه قلت لا قال
ما مضيت الى عرفات قال تقربت الى المشعر الحرام وذكرت الله
فيه ذكرا انساك فيه ذكر سواه وهل شعرت بماذا اجبت
وبماذا خوطبت قلت لا قال ما تقربت به قال ذبحت
هل افنيت شهواتك وارادتك فى رضاء الحق قلت لا
قال ما ذبحت قال فاذا رميت هل رميت جهلك منه بزيادة علم ظهر
عليك قلت لا قال ما رميت قال زرت هل كوشفت
شيئا من الحقايق ورايت زيادة الكرامات عليك للزيارة
قال صلى الله عليه وسلم الحاج والعمار زوار الله وحق المزور ان يكرم
زواره قلت لا قال ما زرت قال احللت هل عزمت
على اكل الحلال قلت لا قال ما احللت قال ودعت هل
خرجت من نفسك وروحك بالكلية قلت لا قال
ما ودعت ولا حججت وعليك العود ان احببت واذا حججت

فاجتهد

فاجتهد ان يكون ما وصفت لك بحج إِنَّ أَوَّلَ
بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ قيل هو اول بيت ظهر على وجه الماء
عند خلق السماء والارض خلقه قبل الارض بالفى عام
وكان زبدة بيضاء على وجه الماء فدحيت الارض تحته
فالبيت اشارة الى القلب الحقيقى وظهوره على وجه
الماء تعلقه بالنطفة عند خلق سماء الروح الحيوانى و
ارض البدن وخلقه قبل الارض اشارة الى قدمه وحدوث
البدن وتقييده بالفى عام اشارة الى تقدمه على البدن
بطورين طور النفس وطور القلب تقدما بالرتبة اذ
الالف رتبة تامة وكونه زبدة بيضاء اشارة الى صفاء
جوهره ودحو الارض تحته اشارة الى تكون البدن من
تاثيره وكون اشكاله وتخطيطاته وصور اعضائه تابعة
لهيئته هذا تاويل الحكاية واعلم ان محل تعلق الروح
بالبدن واتصال القلب الحقيقى به اولا قلب الصورى
وهو اول ما يتكون من الاعضاء واول عضو يتحرك
واخر عضو يسكن فيكون أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ
لَلَّذِي بِبَكَّةَ الصدر صورة او اول معبد ومسجد
وضع للناس القلب الحقيقى الذى ببكة الصدر المعنوى
وذلك الصدر اشرف مقاما من النفس وموضع ازدحامات
القوى المتوجهة اليه مُبَارَكًا ذا بركة الهية من الفيض

المتصل منه جميع الوجود والقوة والحيوة فان جميع
القوى التى فى الاعضاء يسرى منه اولا اليها وهدًى
وسبب هداية ونور يهتدى به الى الله فيه آيات
بينات من العلوم والمعارف والحكم والحقايق
مقام ابراهيم اى العقل الذى هو موضع قدم ابرهيم
الروح يعنى محل اتصال نوره من القلب ومن دخله
من السالكين والمتحيرين فى بيداء الجهالات كان امنا
من اغواء المتخيلة وعفاريت احاديث النفس واختطاف
شياطين الوهم وجن الخيالات واغتيال سباع
قوى النفسانيه وصفاتها قال الاستاد ابو على الدقاق
فى قوله تعم اول بيت وضع للناس ناس واى ناس
ليس كل ناس انما هم ناس يهتمون ناس نسوا انفسهم
فهم بلا نفس نسوا قلوبهم فهم بلا قلب نسوا ارواحهم
فهم بلا روح نسوا حظوظهم بلا حظ فلا سماء يظلهم
ولا ارض يقلهم حتى نسب الله تعم البيت اليه بالاضافة
فى قوله تعم لخليله ابراهيم عم وطهر بيتى للطائفين و
العاكفين والركع السجود واخبرنا انه اول بيت وضعه
للناس معبدا فقال ان اول بيت وضع للناس
للذى ببكة الاية وجعله نظيرا ومثالا لعرشه وجعل
الطائفين من البشر كالملائكة الحافين من حول العرش

فهمهم

ولما جعل الله تعم قلب عبده بيتا كريما وذكر انه وسعه
حين لم يسعه سماء ولا ارض علمنا قطعا ان قلب
المؤمن اشرف من هذا البيت وجعل الخواطر التى
تمر عليه كالطايفين ولما كان فى الطائفين من يعرف
حرمة البيت فيعامله فى الطواف به بما يستحقه من
التعظيم والاجلال ومن الطائفين من لا يعرف ذلك
فيطوفون به بقلوب غافلة لاهية والسنة بغير
ذكر الله ناطقة بل ربما يطوفون بفضول من القول
وزود وكذلك الخواطر التى تمر على قلب المؤمن منها
مذموم ومنها محمود وكما كتب الله طواف كل طائف
للطايف به على اى حالة كان وعفى عنه فيما كان منه
كذلك الخواطر المذمومة عفى الله عنها ما لم يظهر حكمها
على ظاهر الجوارح الى الحس ثم ان الله تعم جعل هنا البيت
الذى هو محل ذكر اسم الله على اربعة اركان كذلك
جعل الله القلب على اربع طبايع تحمله وعليها قامت
نشاته كقيام البيت اليوم على اربعة اركان كقيام
العرش على اربعة حملة اليوم فالله بيته قلب عبد
المؤمن والبيت بيت اسمه ولما كان الحج تكرار القصد
فى زمان مخصوص كذلك القلب يقصده الاسماء
الاسماء الالهية فى حال مخصوص اذ كل اسم له حال

خاص يطلبه مهما ظهر ذلك الحال من العبد طلب الاسم
الذى يخصه فيقصده ذلك الاسم فلهذا الحج الاسماء
الالهية بيت القلب وقد يحج اليه من حيث ان القلب
وسع الحق والاسماء يطلب مسماها فلا بد لها ان
يقصد مسماها فيقصد البيت الذى ذكر انه وسعه
السعة التى يعلمها سبحانه وانما يقصده لكونها كانت
متوجهة نحو الاحوال التى تطلبها من الاكوان فاذا
انقضت حكمها فى ذلك الكون المعين رجعت قاصدة
يطلب مسماها فيطلب قلب المومن وتقصده فلما
تكرر ذلك القصد منها سمى ذلك المكرر حجا كما تكرر
القصد من الناس والجن والملائكة للكعبة فى كل
سنة للحج الواجب والنفل وفى غير زمان الحج وحاله
يسمى زيادة لا حجا وهو العمرة قوله تعالى وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ
حِجُّ الْبَيْتِ قرى بكسر الحاء وهو الاسم وبفتحها وهو
المصدر فمن فتح وجب عليه ان يقصد البيت
ليفعل ما امره الله به ان يفعل عند الوصول اليه فى
المناسك التى عين الله له ان يفعلها ومن قراء
بالكسر واراد الاسم فمعناه ان يراعى قصد البيت
فيقصد ما يقصده البيت وبينهما بون بعيد فان
العبد بفتح الحا يقصد البيت وبكسرها يقصد قصد

البيت فيقوم فى الكسر مقام البيت ويقوم بالفتح
مقام خادم البيت فيكون حال العبد فى حجه بحسب
ما يقيمه فيه الحق من الشهود والله المرشد والهادى
لا رب غيره ولما كان قصد البيت قصدا حاليا لا
يطلب مصورته الساكن فلله على الناس ان يجعلوا
قلوبهم كالبيت يطلب بحالها ان يكون الحق ساكنها
كما قال اطلبونى فى قلوب العارفين بى فهذا معنى
الكسر فيه وهو الاستعداد بالصفة التى ذكر الله ان
القلب يصلح له تعالى بها ومن فتح فوجب عليه ان يطلب
قلبه ليرى فيه اثار ربه فيعمل بحسب ما يرى فيه من
الاثار والالهية وهذا حال غير ذلك فبالكسر يقصد الله
وبالفتح يقصد القلب لما ذكرناه وصل
لا خلاف من ان من شرط صحة الحج الاسلام فان
جئت بغير تلك الصفة التى قال لك تحج بها فما اجبت
دعاء الاسم الالهى الذى دعاك ولا انفلت البدوا
الدعوة من الله على المجموع وهو عينك وعين الصفة
او المقصود من هذا الدعا عين الصفة وانت بحكم
التبع لكون هذا الوصف الخاص لا يقوم بنفسه فما تكون
انت المطلوب ولا بد لك من اسم يكون لك من تلك
الصفة يناديك به او يكون انت المدعو من حيث

عينك والصفة تبع ما هي المقصود في الدعاء لانها
لم يذكرها عين عند الدعاء الخاص فمن راعى من
العارفين العين لا عين الصفة لقوله تعالى وَلِلَّهِ عَلَى
النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ وما قال على المسلمين ولا ذكر صفة
زائدة على اعيانهم واوجبها على الاعيان وجوبا الهيا
فاذا اتى بهذا الدعاء صاحب الاسم الذي هو الناس
قيل فيه انه قد اجاب اجابة ذاتية فيكون جزاء اجابته
تجلي من دعاه ذاتا بذات ومن اعتبر انه ما دعاه من حيث
ما هو ذات وانما دعاه من حيث ما هو متكلم فما اجاب
هذا المدعو الا عين الصفة لا عين الذات قيل له
وكذلك المجيب المدعو ما اجاب منه الا عين صفته
فان ذلك المدعو من صفات من دعاه وهذه الصفة
يغير عنها بذات المدعو لان المدعو مجموع صفات ذاتية
له بمجموعها يكون انسانا وهو كونه حيوانا ناطقا وليس
عين هذا المجموع سوى عين ذاته ولهذا وقع الدعاء من
الداعي بالاسم الجامع وهو الله فان قيل لا يصح ان يكون
الداعي به حقيقة هذا الاسم الجامع وانما ياتي والداعي
به اسم خاص يخصصه حال المدعو ويعين الاسم الخاص
به كالجائع يقول يا الله اطعمني فالله الذي دعاه يعم
المعطي والمانع فيتعذر الاجابة اذا قصد الداعي ما يدل

عليه

عليه هذا الاسم وما قصد الداعي الا المطعم المعطي الرزاق
ما قصد المانع فان اطعمه الله ما اجابه الا المطعم كذلك
قوله تعالى وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ليس المقصود بهذا
الاسم على ما يدل عليه فان من مدلولاته اسماء الهية
يمنع من اجابة المكلف المدعو فما دعاه من هذا الاسم
الا الاسم الذي يطلب اجابة المكلف المدعو ولهذا
يعصي من لم يجب الدعاء بقرائن الاحوال ولو كان من
حيث اسم الله ما عصى ولا اطاع وتقابلت الامور
فلهذا لا يتصور ان يدعو احد الله من حيث حقيقة
هذا الاسم ولا يدعوا هذا الاسم الله احدا من حيث
حقيقته وانما يدعو ويدعى منه من حيث هو علم خاص
تضمنه يعرف بالحال فاعلم ان الذات من الجانبين
لا يصح ان يكون مطلوبة لانها موجودة وانما يتعلق الطلب
المعدوم لا يوجد فما يدعى الا المعدوم لان الدعاء طلب
والطلب عين الارادة والارادة لا يتعلق الا بالمعدوم
قلنا وكذلك وقع فانه ما ظهر من الله الا الاجابة
وكانت معدومة مع كون ذات المدعو بعد ان لم يكن
لان الاجابة لا يكون الا بعد دعاء داع وهذا المدعو
المعدوم الثابت لا يصح وجوده من ذات المدعو من
العالم فيفتقر الى ان يقول كن الداعي كن فيكون نحو

يكون المدعو اجابة لامره فی ذات هذا المتوجه عليه
الخطاب فما اجابته ذات المدعو فيما يظهر وانما وقعت
الاجابة من الصفة التی ظهرت فتخيل ان الذات التی
ظهرت فيها ذات المدعو هو المخاطب بالتكوين وليس
كذلك هكذا هو الوجود الالهی والكونی فی نفس الامر
وان كان الظاهر يعطی غير هذا فما فی الكون الا
مسلم لغة فانه ما ثم الانقياد للامر الالهی لانه ما ثم من
قيل له كن فابی بل يكون من غير تثبط ولا يصح الا ذلك
فاذا وقع الحج فمن وقع من الناس ما وقع الا من مسلم
فمن اعتبر المجموع وجد من اعتبر عين الصفة وجد
ومن اعتبر الذات وجد ولكل ذلك شرب معلوم من علم
خاص فانه يدخل فيه هذا الاسلام الخاص المعروف فی
عرف الحاكم فی الظاهر والباطن مَنْ اِسْتَطَاعَ اِلَيْهِ
سَبِيلاً قال ابا علی الدقاق قدس سره اذا خرج الحاج من
بيته يقول الحق جاء عبدی فاذا قطع يقول انتهی الی
موضع كذا وقال الاغنياء يقول لهم الشريعة اذا لم
تجد الزاد والراحلة فاقعدوا والفقراء تشير لهم الحقيقة
كيف ما كانت لكم الحالة فاخرجوا فان تلفوا فافردوا
ثم يدركه الموت فاجره علی الله قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ
لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَاللهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ

بكوی

بكوی ای سيد المرسلين با اهل كتاب چرا ميپوشيد
نظر از حق وحقانيات وتحريف مينمايد كلام الله
وتغير ميكنيد از ذكر صفات خاتم المرسلين كه در كتاب
خدا است وحق نعم شاهد است براين تحريف واستتار
شما پس مكافات اين خيانت بشما ميرساند وشما را
رسوا ميكند وهيچ نفع نميكند شما را اين تحريف و
استتار وبكوی ای فرستاده امين از جانب ما و
عقل حقيقه بين كه ای اهل كتاب وظاهر بينان
كتاب وسنت چرا ميپوشيد نظر از اسرار قرآنی
ووحی سبحانی وحديث نبوی وطريقه عمل بان از
پيشروان وارباب يقين باعلم بانكه ايشانند راست
روان مسلك دين ومذمت ميكنند مجاهدان با
نفس وجمله طاغوتيان بی مكين وارباب عزيمت
صايب ومرتاضات تايب از رغبت بالذات حسمانی
والبسه فاخره ومباهات حسی زاينده از ايشان
ودعوی ميكنيد كه نجهة كامرانی نفس وبيروی هواهای
باطل خويش كه ميدعند اين كروه در ترك غذاهای
لذيذ حلال والبسه فاخره مباح با مر واجب الاتباع
در ماكولات يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ
مَا رَزَقْنَاكُمْ وكوينه يا ايها الرسل كلوا من الطيبات

ودر ملبوسات بستفاد از ظاهر ان الله جميل يحب الجمال
به ترغيب بلباس فاخر وزيب وزينت تن واهتمام
در مراعات تن داری واين انديشه نميكنند كه مراد از
رزق طيب نه اطعمه وفواكه لذيذه مقوی شهوت وغضب
ومولد كسل وغفلت ونسيان جسمانيات تواند بود
بل اغذيه حلال طيب خالص از شبهه مقوی رغبت
بعزلت از خلق وعبادت خالق ومقوی روحانيات
بحجه قاطع نعيش انبيا ورسل هادی سبل وپيروان
كامل مكمل ايشان وجمله عارفان باسرار قرانی و
لطايف رموز حكم سبحانی ومراد از كريمه ان الله جميل
يحب الجمال نه ترغيب بمراتب زينت وتقويت تن
ومراعات تن پروری وزيب وزينت ملبس ومسكن
بل بتحصيل كمالات زيب وزينت روح وروان
ودل وجان حاصل كردن ومتخلق باخلاق الله ورسول
او وپيروان كامل مكمل وشدنست چه پروردگار عالم
وعالميان جميل است با وصاف حميده وافعال محكمه
متقنه لاجرم جمال زيب وزينت صوری باشد
نعم عن جمال معنوی كه باعث حب الهی تعالی شانه باشد
ذلك بايد نمرود وفرعون وشداد تهذيب
اخلاق از ابرهيم وموسی وعيسی ومحاسن آ

اوصاف ارباب دنيا ومسرفين از اهل آخرة واهل الله
وقانعين بداده حق در حضرت كبريايی بايد محبوب تر
باشند والله شهيد علی ما تعملون كه بخدعه باخويش
وامثال خويش بتصحيح اعمال كاسده مفسده خويش
وتسقيم اعمال صالحه مصلحه راست روان عاقبت
شناس مينمايد واگر باخود وامثال خود خدعه كنيد
ونظر عاقبت بين بپوشيد از حق پوشيدن نتوانيد كرد
وبجزای عمل خويش مبتلا خواهيد گشت قُلْ يَا أَهْلَ
الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قيل كانوا
يفتنون المؤمنين ويحرشون بينهم حتی اتوا الاوس
والخزرج فذكروهم ما بينهم فی الجاهلية من التعادی
والتحارب ليعودوا المثله ويحتالون لصدهم عنه مَنْ
آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا ای الباغين الطاغين لها
اعوجاجا بان تلبسوا وان توهموا ان فيه عوجا عن
الحق بمنع النسخ وتغير صفة رسول الله صلعم وَأَنْتُمْ
شُهَدَاءُ ان ملة الاسلام سبيل الله والضد عنه
ضلال وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بگوی ای
رسول بحق باهل كتاب وظاهر بينان از دوفتن براه
حق كسانی را كه ايمان دارند بخيريت وحقانيت سلوك
راه حق وحيران گمراهی وضلالت ميخواهند بنفاق

وخدعهای خویش ایشانرا با یکدیگر دشمن کنید تا ضعفای
دین از تلبیس شما در غلط اوفتند و از سلوک طریق
مستقیم فاستقم کما امرت منحرف گشته بسلوک طرق
معوج بپیروی طاغوتیان شیاطین جن وانس وغوایت
نفس وهوی مبتلا کردند وحال آنکه سپاسید که طریق
انبیا واوصیا مسلک حق است وبازداشتن عباد الله
از سبیل الله گمراهی وزیانکاریست ومیدانید که
نیست خدای غافل از انچه اشکارا ونهان میکنید
یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ وخدای
در ایه سابق توضیح زیانکاران از اهل کتاب وجملهٔ
عاقبت ناشناسان بحرد وعاجل بینان پست ورد
فرمود وایشان را توبیخ نمود درین کریمه تهدید کم حوصلگان
وضعیف رایان میفرماید که ای گروهی که ایمان بخدای
ورسول خدای اورده اید اگر اطاعت کنید ای کافر
تشریف بافتگان بشریعت خمیدان گروهی را از یهود
ونصاری که تحریف کردند کتاب خدا یرا از طریقهٔ اغراض
شوم مذلت لزوم خویش وبلغوای ان گمراهان بالخوان
دینی خویش عناد کنید بازمیگردانند شمارا بعد از ایمان
بحق وتصدیق بکلام حق وپیروی فرستادهٔ او کافرین

ومحروم شدگان از سلوک طریق فوز وفلاح وای
گروه راه یافتگان در سلوک مسلک شریعت محمدی
بطریقت سلوک اوصیا درین مسلک شریعت وشایقان
وصول بمقام محمود محمدی ودریافت حقیقت وضع این
شریعت وطریقت اگر اطاعت کنید ظاهر بینان غافل
ناشناس را وازطریقهٔ رخص شرعی بکفتهای ایشان
با اقتدار بقناعت بالابد تعیش خویش وعبودیت
مولای خویش باغوای ان ظاهر بینان بزیاده از قدر
ضرورت در زخارف دنیا تصرف کنید بقدر ان
تصرف در شما حرص در مشتهیات نفسانی از رغبت
باغذیهٔ لذیذه والبسهٔ فاخره وامکنه وسیعه مباحه
نمودار گردد وتحصیل انها در شما محرک تحصیل جمع مال
گردد وجمعیت مال شمارا راغب بتحصیل جاه نماید
که حفظ جمعیت مال بی تحصیل جاه متعذر است واتفاق
این غارتگران در شما هیچ از خواهش حق وحقانیات
بیم ان هست که نگذارد ع دودل نگذاشت در خوف
در سیر که با یک دل خدا جوی یکی غیر وبسا که پاس انها
شمارا بمحرمات ومهلکات کشانند وبعد از ایمان شما بقوات
قناعت ببادهٔ خدای بموجب وعدهٔ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ
وَمَا تُوعَدُونَ وبتمامی خرج عبودیت وکارگزی مولی شد

بموجب فرموده مولی تعالی و تقدس وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ
وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ وشهود روح وراحت ان بقدر
طاقت وعمل خویش ان فیوض وانوار تجلیات روحانی
از نظر شما پوشیده کردد بسبب غلبهٔ ظلمت خواهشهای
جسمانی وکدورت غلبهٔ وساوس شیطانی وَكَيْفَ
تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ
رَسُولُهُ وچکونه کافر میکردید و نظر از حق وحقایقات
میپوشید در حالتی که شما میخوانید برخود هم ایات
کتب نازله برشما از توریة وانجیل ومیخوانید در ایشان
اوصاف حبیب خاتم المرسلین ودر میان شماست رسول
خدای برشما ونماینده طریق حق وصواب برشما ومیخوانند
برشما ان ایات را ورسول خویش را مصدق ان میدانند
وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ انکار برطریقهٔ ان بخردان واظهار
تعجب در حال ایشان است که با این همه داعیه بر ایمان
صادقه از کفر چکونه کفر اختیار کردند وهمچنین چکونه
نظر میپوشید نظر از حقایق واسرار قرانی ای ظاهر
بینان وبرشما تلاوت میکنند ایات کلام الله فرستاده
حق بشما وان رسول در میان شماست وبعمل کردن
بان ایات مجید ان رسول حبیب بروجه احسن بشما مینماید
طریق سلوک مسالک شریعت ورغبت میکنید بشهوات

و هم میخوانند بر شما ایات قران مجید
و در میان شماست رسول خدای
که اوصاف شریف در کتاب نازل بر خویش
در تورات و انجیل او ذکر است بشما سبحانی
در عهد و از وحی بپذیرند

فر

نفسانی وجسمانی وتن در میدهید بحمل مفاسد ومهالک
ودیکران را نیز ترغیب بان مینمائید وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ
فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وهر کس از هر
طایفه که اعتصام بحق کرد وبقدر طاقت وقابلیت
خویش در طریق عبودیت او قدم زد پس بی شک ورَیب
او هدایت کرده شده است براه راست ورسنده است
بمنزل مقصود از خلقت خویش يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
ای لا تکونن علی حال سوی حال الاسلام اذا ادرککم الموت
ای کروه مؤمنین پرهیزکاری کنید مراعات پروردکار
خویش را بجا نجد حق مراعات ان باشد هر یک در مرتبهٔ
خویش پس ای عامهٔ مسلمین مراعات قیام بطاعات حق
واجتناب از معاصی سکتو بر معد وده نمائید وای خواص
مؤمنین اوامر ونواهی الهی را جل سلطانه مطلع کردید
وعاصی میو فتید ونعم کثیرهٔ صوری ومعنوی اورا
شاکر باشید واز ان غافل وذاهل مکردید تا کافر
نعمت نکردید ومعبود منعم وخالق خود را پیوسته
ذاکر باشید ونسیان از ذکر وفکر حق را در اندیشه
وخاطر خود راه مدهید تا اطاعة امر جان وجهان مطاع
اتقوا الله حق تقاته را بجان ودل مطیع افتاده باشید

ومؤيد اين انديشه ناقص شد اخبار رسول الله صلعم مرويست انه ص سئل عن هذه الاية اى بيان اتقوا الله حق تقاته فقال وهو ان يطاع ولا يعصى ويشكر ولا يكفر ويذكر فلا ينسى وقيل هو ان ينزه الطاعة عن الالتفات اليها وعن توقع المجازاة عليها تى واى خاص الخاصان درگاه عزت وواصلان بجناب احديت بپرهيز يدان رؤيت غير واهتمام نمايند در سرعت سير كه بى نهايت حضرتست ان بارگاه واى كافهٔ عباد الله وجملهٔ طوايف مؤمنين هريك بايد بپرهيزيد در مرتبهٔ حيوة مستعاد وتعين اعتبارى خويش الا باستسلام بحق در مرتبهٔ خود وكار كن او فتادن بفرمايش خدا ورسول را وحسب المقدور تا الت كاركنى باشماست پس

وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِىَ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ من اعتصم به منه اهتدى به اليه لانه فى محل المعرفة ومن عرفه يستعيذ برضاه من سخطه وبمعافاته من عقوبته وبه منه وهذا حال سيد الانبيا ص حيث قال فى سجوده اعوذ برضاك من سخطك واعوذ بمعافاتك من عقوبتك واعوذ بك منك لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك وكان عم فى ذلك الوقت فى مشاهدة الجلال والجمال والكمال والقدم

والبقاء

والبقاء والجبروت والكبرياء بنعت المعرفة على وجود الحق مستغرقا فى مجاز علوم القضاء والقدر ورأى ما رأى من عجايب قدرته واطلع على بعض اسرار ذاته فخاف منه واستعاذ منه اليه وايضا من اعتصم بالله هداه الى معرفة عيوب النفس ودقايق الشيطان واخلاق القلب وشمايل الروح واوصاف العقل وامور المعاملات وحقيقة الحالات وطلب المكاشفات والاطلاع على المشاهدات ولدا الملائكة وعلوم الالهام والفراسات ويكون بهذه الخصال فى مقام التمكين وهو اشد طريق المستقيم وقال الواسطى الاعتصام ان ترى نفسك فى ظله وكنفه وحسن تمام نظره فى ابدع وقيل الاعتصام للمحجوبين ولاهل الحقايق رفع الاعتصام لانهم فى القبضة يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ حق التقوى الفناء تحت سلطان الهيبة والتحير بنعت الفنا فى مقام المعرفة وذوبان القلب فى رؤية العظمة من سطوة جلال المشاهدة وَلَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ وقال سهل امروا ان تعبدوه بالتوكل عليه والتفويض اليه ولا تفردوه فى الدارين على من سواه قال ابو يزيد التقوى كل التقوى من اذا قال قال لله واذا عمل عمل لله واذا نوى نوى لله

ويكون بالله ولله وقال بعضهم حق الثقات ان لا يسكن
الى شئ سواه وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
حبل الله الهداية والكفاية والرعاية والعبودية و
المعرفة والمحبة والخدمة والادب والحرمة والحشمة والنبي ع
والكتاب والسنة اوجب على الجمهور الاعتصام بهذه
الوثايق حتى وصلوا اليه ولا تفرقوا عنه لان من رجع
عنه الى رايه وتدبيره وعقله ومعاملته ومجاهدته و
حيلته وفكرته واستدلاله فهو بمعزل عن ظل وكنف
الكفاية والامر بالاعتصام شفقة على عجز العارفين
فى معرفته وادراك حقيقة عظمته وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ
عَلَيْكُمْ بان هديكم الى نفسه بنعت المعرفة والمحبة
إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً اى اذ كنتم من مثل هذا التوحيد
من حجاب النكرة تحت غلم البشرية عن روية القرب
والمشاهدة وحين كنتم تحت ذل الكفر بتضييعكم
حق الله وحق الاخوة وطلبكم لحظوظ انفسكم بترك
حظوظ الاخوان وسبب كون العداوة عريهم
عن لباس المعرفة فاذا كسى الله اسرارهم خلع انوار
قربه وباشرت قلوبهم حقايق الوصلة راى بعضهم
على بعض اثر جمال الحق عشقا ودواجهم بعضها على
بعض اثر جمال الحق فلو حبب اليكم الايمان انها المنور من ربك

فالف

فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وفى الجملة
الالفة بين قلوب الاصفياء بالتفاوت على رسوم
المقامات ومراتب الحالات وافهمهم ان الله تعالى اذا
جمع الارواح فى مشاهد قربه بعد انشاءها فاكرمها
بعضها بادراك مقام التوحيد وبعضا بمقام المعرفة
وبعضا بمقام المحبة وبعضا بمقام المكاشفة وبعضا
بمقام المشاهدة وبعضا بمقام المناجات وبعضا
بمقام الكرامات وبعضا بمقام الفراسات وبعضا
بمقام الانس فالفة بينهم على قدر قران مقاماتهم
بعضها بعضا وحبل الجميع بعضهم على بعض رحمة وهداية
وعصمة كما قال عم المرء وكر باخيه وقال عم المومن
كالبنيان يشد بعضهم بعضا قبل كنتم اعداء بملازمة
حظوظ انفسكم فالف بين قلوبكم وازال عنكم حظوظ
النفس وردكم منها الى حظ الحق فيكم وَكُنْتُمْ عَلَى
شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا اى كنتم فى
تعرجات غضب الازل امتحانا لا حقيقة فانقذكم
منها عصمة رضى القدم المنعوت بغاية شرفكم واصطفاءكم
بالمعارف والكواشف منها بروز الفضل وَاعْتَصِمُوا
بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا واعتصام كيند اى طوايف
مومنين بعروة الوثقا وحبل المتين قران مجيد

و پیروی رسول حمید بقدر دریافت و مرتبهٔ خویش
متفرق مکردید ای مسلمین بشامت ادای مختلفه و
اغراض مفسدهٔ نفسانی و مقتضیات مظلمهٔ طبیعی از
سلوک مسلک حق تا بسبب آن تفریق هم از دریافت
حق و حقانیات محروم گردید و هم از الفت با یکدیگر
و فواید اتفاق مشتمل بر جلب منافع محتاج الیه
و دفع مضار مهلک صوری و معنوی بی نصیب
او فتید وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ
بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا و بیاد
آورید نعمت خدا برا بر خودای مؤمنین زیرا که بودید
در بدو خلقت چهار عنصر عدو یکدیگر بسبب از
ضدیت و عداوت که هر کدام مجال غلبه می یافتند
دیگری را مستهلک و نابود میکردید پس فیض ربوبیت
پروردگار شامل حال شد طبع از عالم ملکوت
بعالم ملک نازل ساخت و بحکم کاملهٔ خود او را
مطاع و غالب و عناصر را مطیع و مغلوب ساخت
تا طبع مستقیم سورهٔ انانیت و خودنمایی عناصر سقیم
در یکدیگر شکسته ایشان را در مزاجی وحدانی صالح
مصلح محبوس فرمود تا بمن امان آن چهار عنصر از
آفات غیر محصورهٔ عالم کثرت امان یافته بعالم

که ثمرهٔ شجرهٔ کلمهٔ توحید و نتیجهٔ حرز کبیر اسلام است ح

این

این وحدت مزاجی قرار گرفتند و آن چهار عدوّ که
یک لحظه با یکدیگر مدارا نتوانستندی
عالمگیر شدند و عالم عناصر بتمامی در تحت تصرف
ایشان در آمدند پس بودید شما در بدو ظهور خلقت
جسمانی این چهار اعداء عدو که بمن الفتی که حکمت
ربانی میان طبایع آن اضداد که بمنزلهٔ قلوب ایشانست
پدید آورد و صبح ظهور سعادت وجودی معتدل
المزاج جسمانی نمودار شد که آن چهار بمن وصول آن
نعمت ربانی اعتدال با ایشان اخوان مشفق و معاون
یکدیگر شدند و بعد از آن بودید خاکی و بادی و آبی
و آتشی مرکب بی خاصیت و کم منفعت در مرتبهٔ خود
و بیگانه از طور و حال یکدیگر و عدو یکدیگر که بهمان
تعین و صرافت ملاقی یکدیگر او فتند پس حکیم
ازل از عالم غیب ملکوتی بعالم شهادت ملکی
روح نباتی فرستاد و طبایع و عناصر را مطیع و فرمان
بردار او کرد و او را بکار فرمای ایشان فرمود تا هر یکی
از آن جسمانیات و مرکبات عنصری و تعین خویش را
در فرمانبرداری محو و منتفی سازند ان بی مزکات
کم رنگ و بو و خاصیت آتش و خاک و باد و قلیل النفع
آب مفسد احوال یکدیگر در عالم نباتات مصلح احوال

یکدیگر کردندی بموجب کارفرمایی روح نباتی
معاون یکدیگر شده صاحب برگ وبار وسایه
وثمار گردیدندی واطعمهٔ خوشگوار وصاحب رنگ
وبوی بسیار وخواص بیشمار شدندی ولیکن ایشانرا
از حس وحرکت نصیبی نبود تا بدان جلب منفعتی از برای
خویش یا دفع مضرتی از خویش کنند وبسبب آن اگر
آتشی غالب یا سیلی گران یا بادی شدید یا خاکی
مجتمع الاجزاء ثقیل از نزول عمارتی بزرگ یا سنگی
بر ایشان وارد شدی دمار از تعین شخص ایشان
بر آوردی پس بحکمت کاملهٔ خویش خداوند کل وهادی
سبل روح حیوانی را سلطان نمود وروح نباتی
وطبع جمادی را مطیع وکارکن او کرد تا چون این
فرومایگان خرج وجود او شوند سر از روزنهای حواس
بر آورده باعانت ایشان واقتدار بر حرکت خداداد
از اسباب آن اخوان مهلک واعداء خویش بگریزند
وبجهت جلب منفعت وحفظ تن وپاس تعین خویش
در منافع مکنونه از اخوان از ایشان بهره وتمتع
گیرند وچون این نوع مخلوقات نیز در تحصیل کمال
تمام نیستند وبجملگی کمالات خویش خرج تن وحفظ
نوع میگردندی ودر حقیقت تا در این مرتبه اند اسیر

وجودهای

وجودهای مکونات همه اعداء یکدیگرند برخی از
راه دشمنی در تخریب وتضییع تعینات یکدیگر کوشند
وبعضی از راه رغبت طبع در افنای تعینات مرغوبات
خویش میکوشند لاجرم حکمت کامل مکمل ایزدی بجهت
تکمیل کمالات همه ووصول لاتعین بمرتبهٔ کمال وعز
قرب خلیفهٔ کل وهادی سبل که نفس ناطقهٔ انسانی
باشد بحکمرانی وجهانبانی از عالم ارواح بعالم اجسام
نازل فرمود وجملهٔ حیوان وجمادات را مطیع واو را مطاع
کرد وبه احکام کتب سماوی ونزول وحی سبحانی رهنمونی
نظام عالم وتکمیل نوع بنی آدم بدو نمود وسجل سلطنت
وحکمرانی او تمام کرد وچون در همهٔ افراد نوع بنی آدم
خلیفه زادگی وخواهش سلطنت جبلی بود وجملهٔ آن
فطرت وعقل وانصاف وادب بندگی نبود که بتقدیر
وراثت خلقی وحکمرانی خداداد بحکمرانی خداداد قناعت
کنند وبکی بهمین حکمرانی جوارح خویش ومتعلقات
کارفرمایی آن جوارح که حکیم علیم مالک الملک بدو
کرامت کرده بسازند وبکی بر ریاست جوارح خویش وهم
بمقدار از منسوبات خویش از زن وفرزند وقبیله
ومملوکات خویش از کنیز وغلام وضیاع وعقار مفوضه
باو چیزی نیفزاید وبکی باد ریاست منسوبات خویش

وقبول م

هوس ریاست ملك نکند و بار ریاست ملك خواهش
سلطنت ممالك از سر بیرون کند و بدین قیاس هرچند
اقتدارشان زیاده میشد خواهش فزایش سلطنت
و حکمرانی در ایشان زیاده میگردید تا جدی که از
فزایش جهل و حمق بعضی بحبس ابدی و خذلان سرمدی
کفر و شرك مبتلا میگشتند و از شناسائی مرآت
و غفلت از حال و مآل خویش و خود و خدای ناشناسی
همگی بجهد و کامرانی و سلطنت خویش اعدا عدو یکدیگر
بودند رافت و رحمت ایزدی در هر عهد از بهترین
افراد ان عهد و اکمل اشخاصشان بپغمبری تعین فرموده
که پیغامهای طریق حفظ حال و حسن مآل ایشان
بموجب وحی سبحانی و حسن تربیت ربانی تعلیم ایشان
بایشان رساند و بمین ان اکسیر اعظم نقد قلب وجود ناقصین
گوهر نظر طلای خالص تمام عیار لایق سکه قبول شاه و
دخول خزاین رحمه اله گردد و ان اخلاق رذیله همه
فرمان برداران و مطیعان نفس و هوای که مورث
عداوت و شین جبلی بود مبدل باخلاق حمیده مورث
الفت میان قلوب ان اخوان ربانی گردد پس انان که
شب میخوابیدند بکینه و قصد قتل یکدیگر بیمن نعمت
الهی که از تلقی بقول خدا و رسول و برکت اسلام

بایشان

بایشان رسیده بود صباح کنند متحابین و مجتمعین
بر اخوة فی الله و عزیمت تمام در مراعات حقوق اخوت
با یکدیگر کردن لله وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ
فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا و بودید شما قبل ازین هدایت یافتن
بایمان بخدا و رسول و تالیف قلوب بسبب
عداوة با یکدیگر مشرف بر افتادن بجاهی و حفره
مملو از اتش دوزخ از نتیجة الاعمال خویش پس خلاصی
بخشید شما را ان هدایت خدا و رسول بتحصیل ود
و تالیف قلوب یکدیگر از افتادن در ان حفره نار
فاذکروا نعمة الله و ادای شکر این نعمت بجای اورید
كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
همچنین روشن ساخت ذات مستجمع همه صفات
کمال و معبود بی زوال مر شما را بجلوه صفة هدایت
خویش نمودار رهنمایی خویش بحق و هدایات
بسا که شما راه بمقصود خویش بیابید و بسبب سلوك
ان مسلك بمقصود از خلقت خویش رسید مجمع
اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ حال المتقی حق تقاته کحال
من شکر الله حق الشکر وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
ای لیکون موتکم بتسلیمکم الحقیقی و هو مضمون قوله
موتوا قبل ان تموتوا ای لا تنتفی وجودکم المجازی

الا بتسلیمکم للوجود الحقیقی فافهم جدا وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ
أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ اکر من فی
قوله تع منکم من تبعیض کیری از ان سبب است که
امر معروف و نهی منکر فرضی کفایتی است و فرض
عینی نیست تا همه امت را لازم باشد ارتکاب ان
و دیگر انکه هر کس را میسر نیست متصدی ان شدن
چه امر معروف و نهی منکر را شروط بسیار است از علم
باوامر الهی و نواهی ان تع و عمل بان و تخلیه از اغراض
نفسانی وغیره و در همه امت جمعیت شرایط ان نیست
و اکر من از برای تبیین کیری امر است امت را که شروط
انرا تحصیل کرده دعوت کنید اخوان مؤمنین را بر خیر
و امر کنید ایشانرا بارتکاب مأمورات و اجتناب از
مناهی و ان کروه از مؤمنین که دلالت عباد الله بخیر
و مبرات کنند و امر معروف و ناهی ارباب فلاح
و نجات یافتکان از خطرهای دنیوی و عقوبات
اخروی اند وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ و مباشید ای عباد الله بمانند ان کروه از
یهود و نصاری که از طریقه تعصب و جهل از مسلك

حق و حقانیات منحرف شده تخطئه یکدیکر کردند
و بر نحوی که یهودی از طریقه مراعات روحانیات
بالکلیه خود را بسبب تعصب در مراعات ظاهر
خویش را محروم ساختند و طایفه از نصاری بسبب
افراط در مراعات روحانیات رهبانیه اختیار نموده
خلل در مراعات نافعه ظواهر راه دادند و جملة انان
که بعد از بعثت رسول خاتم اقرار برسالت او ص
و حقیت کتاب خداوند تع کبریائه نکردند و فرقهای
مختلف کشتند بعد از انکه امده بود ایشانرا ایات
بینات و بیانهای صریح در توریة و انجیل و فرقان
بر حقیت احکام هر یك در زمان خویش و بر نسخ شرایع
سابقه بعد از نزول فرقان و با انکه متفق بودند
یهود و نصاری و جملة اهل ملل اسلام قبل از بعثت
رسول خاتم ص بانکه رسولی خاتم الرسل مبعوث خواهد
شد بسبب اخباری که از بعثت او ص و ذکر اوصاف
حمیده او در کتب سماوی خویش میدیدند بعد از
بعثت خلاف کردند و ازان سبب همه ایشانرا ثابت
عذاب عظیم مکافات جحد و انکار خویش و همچنین
مباشید ای طوایف امة محمد چون ان جدا شدکان
امم سابق و جدا شوندکان این امة از سالکان

طریق مستقیم فاستقم کما امرت بسبب ادای باطله
واغراض فاسده خود ومباشید ای سالکان طریق
مستقیم شریعت کامله محمدی از عام وخاص و
خاص الخاص همچون جدا شدکان امم سابقه وگروان
این امة از اقران واشکال خویش در مرتبه دریافت
فواید شامله مر جمیع مدارك ونافعه مر جمیع طوایف
این شریعت بانکه بعضی از عامه شما از رفقای خویش
جدا شده از طریقه زیاده طلبی باعدم مؤنت دریافت
فواید سلوك مسلك خواص خواهان شوند که
خود را در جرکه خواص داخل سازند وبرخی از خواص
خویش را اراده نمایند که بمسلك خاص الخاص در
ایند یا از راه تن اسانی خواص از همسفران خویش
جدا شده در رخص شرعی دراویزند وحسب المقدور
تحصیل لذات جسمانی ومباهات حسی مشروعه کرده
در جرکه عامه در ایند وخاص الخاص بسبب غفلت
از مراعات مرتبه خویش در جرکه خواص در امده کاه در
نظر خویش واعمال خویش در اید چه هر طایفه که پاس
مرتبه خویش ندارند بعد از انکه ایشانرا ایات واضحه
از کتاب وسنت وموعظه اهل خبرت وارباب بصیرت
اکاهی داده باشند که هر کس از طوایف اسلام مسلك

خیر

خیر وصواب چیست پس انانکه از حد خویش تجاوز
کنند عوجا ونزولکار ایشانراست در این نشاه عذاب
عظیم از فوت وقت وفقدان ثمره حال ودران نشاه
از حسرت وندامت حرمان از حسن مآل وعدم قبول
ایزد متعال یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ واین
عذاب هر طایفه را بعد تقصیر در عبودیت در مرتبه
خویش در روزیست که روی سفیدی حاصلست
نیکوکارانرا از فرط بهجه وسروری که ایشانراهست
از حسن مال وسیاه رویی حاصل است کنه کاران وبد
کاران ومقصران در ادای حق عبودیت مرتبه خویش را
از شدة قبض خواطر ووفور حسرت وندامت مقصران از
تقصیر در ادای حق مرتبه خویش در اداء عبودیت وخجالت
وکنه کاران از وصول بمکافات وزر ووبال فَأَمَّا الَّذِينَ
اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا
الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ پس انانی که سواد وجهی
از هر باب تحصیل کرده باشند وکوتاهی در هر مرتبه
در کارکنی مناسب مرتبه خود کرده باشند مالکان
جنان وخازنان نیران بایشان کویند از روی تعجب
واستفهام انکاری أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ایا پوشیدید
نظر از حق وحقانیات بعد ایمان بحقیت اوامر ونواهی

مناسب مرتبهٔ خویش ودریافت منافع مامورات
ومضار منهیات پس بچشید اکنون عذاب ومکافات
مناسب مرتبهٔ خویش بقدر انکه نظر از حق وحقانیات
پوشیده اند وبباطل ومزیفات توجه نموده وَأَمَّا
الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ واما انانی که مبتهج وسفید روی باشند
بسبب مراعات کامل درادای عبودیت پروردکار
خویش وبسبب پاس مرتبهٔ خویش از افراط وتفریط
مصون افتاده باشند پس در رحمت خدایند دردنیا
ودراخرت مخلد دران رحمة واسایشند یجمع یَوْمَ
تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ یوم تبیض وجوه الذین
ابیضت قلوبهم الیوم بنور الایمان والوفاق مع الله و
تسود وجوه الذین اسودت قلوبهم بالکفر والنفاق
والاختلاف مع الله وذلك لان الوجوه یحشر بلون
القلوب کقوله تعم یوم تبلی السرایر ای یجعل ما فی
الضمایر علی الظواهر حتی القلوب هی الوجوه المبیضة
والمسودة هنا بالایمان والکفر فذلك فی تلك الدار
لانها ثم هی الظاهرة بصورة اعمالها وذلك عین
بیاضها وسوادها فانها باطنة فی هذه الدار وهی
ظاهرة فی الاخری وقد نبهت النبوة علی ذلك بتحول

الناس بالصور فی سوق الجنان بغیر نزع ولاخلع وا لبطن
علی حاله کما یتحول الباطن هنا بالصور والظاهر علی
حاله فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ ج فیقال لهم
اکفرتم بعد ایمانکم وهم ارباب الطلب السایرین
الی الله الذین انقطعوا فی بادیة النفس واتبعوا
غلول الهوی وارتدوا علی اعقابهم القهقری فَذُوقُوا
الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ تستترون الحق بالباطل
وتعرضون عن الحق فی طلب الباطل وکنتم معذبین
بنار الهجران والقطیعة فی الدنیا ولکن کنتم ماتذوقون
عذابها لان الناس نیام والنیام لایذوق الم الجراحات
حتی تتنبه فاذا ماتوا انتبهوا فتذوقوا الم جراحات
الانقطاع والاعراض عن الله وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ
وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ ای فهم کانوا فی رحمة الله
بالجمعیة والوفاق مع الله فی الدنیا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
فی الاخرة لانه یموت الناس علی ما عاشوا فیه ویحشرون
علی ما ماتوا علیه تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ
وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ وجمله این ایات که مذکوره
از لطایف وحکم جلوه فیض ربوبیت است از ذکر وعد
ووعید وارائت طریق نجات وخذلان حق وصواب
ونکند خداوند اراده وضع شیء در غیر موضع خود

ازبرای عالمیان پس هرچیز که هست انچنان می باید
چیزی که نباید اندرین عالم نیست وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و مر خداوند راست
هرچه در اسمانها است از اسباب تربیت عالم وعالمیان
ووصول فیوض ربوبیت خالق کون ومکان وانچه در
زمینهاست از اظهار تاثیرات ان از جلوهٔ ربوبیت
پروردکار عالمیان پس بهر شئ از هرجا هرچیز رسد
ازخان انعام اوست وهرکس بهر نهج تحصیل منفعت
صوری ومعنوی خویش کند پرورده احسان اوست
که کاسب والات کسب وتدبیر در اکتساب ومکتسب
همه جلوهٔ لطایف حکمة اوست تعم کبریائه وعم نواله
پس ای پروردکان نعم سبحانی ازجحود ومتعلقات
حیوة کفران نعمت مولای علة موجده ومبقیهٔ خویش
مکنید تا سفید روی باشید ورحمت عام خدای شما
را در دنیا مرفه ومقتضی المرام ورحمة خاص حق تعم
شمارا در اخرت مخلد ومستدام در روح وراحت
بدارد وبذات پاك کبریای ربانی راجع میکردد جمله
مصالح معاش ومعاد همه در دنیا وعقبا ومحاسبات
جملهٔ اعمال وافعال خیراخیار وشر اشرار وحکم بایصال
مجازات بصدیقین مقرون بتفضلات ومکافات

بجاحدین

بجاحدین وفاسقین مقرون بعدل كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ
أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ
الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ بودید شما بهترین امم در روز
الست وهنکامی که جلوه کر بودید در عالم حکمت سما
پرورنا ورده شدید وجلوهٔ ظهور نمودید از برای ناس
وفراموشکاران از مبداء ومعاد خویش با تشریف
اقتدا ر بامر معروف ونهی از منکر عباد الله راکه در امم
سابق این تشریف مخصوص به پیغمبران ایشان بود
ونکته در خیریت امة خیر الرسل باین تواند بود که تا عبودیت
عبد خالص از مرآت خویش وعمل خویش نباشد که هرچه
کند لله وبالله کند سزاوار امر معروف ونهی منکر نکردد
چه در حقیقه این امر ونهی بعباد جز مولی واولی بتصرف
در ایشان نتواند بود وچون کمل این امة مؤمنون بالله و
معترفون بلا اله الا الله ولا معبود ولا مقصود بل لا موجود
الا الله اند بخلعت فاخرهٔ امر معروف ونهی منکر سبحانی
لاتق مرتبهٔ خویش مخاوقتند لاجرم عامهٔ مطیعین
عبودیت نکنند جز خدایرا وخواص نخواهند جز خدا
وخاص الخاص نه بینند ونداند جز خدای تعم کبریائه
وجل سلطانه پس قوله تعم كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

تمدحهم بالخيرية ثم شرح الخيرية بامر المعروف ونهي
المنكر وذلك رتبة الانبياء لانها اخر درجات القوم
ومحل التمكين وتقديس النفس عن الخطرات ولم يكن
ذلك الا بعد التباسه بلباس العظمة والكبرياء مثل
الانبياء وخيريتهم بخيرية الانبياء ولما كان هو خير
الانبياء لان درجته اخر درجاتهم عليهم السلم قومه خير
الامم وامر المعروف دعاء المريدين بلسان المحبة مع
مدح المشاهدة والنهي عن المنكر نهيهم وردهم منهم
اليه تعالى وقال امام الهمام جعفر الصادق عليه السلام
المعروف موافقة الكتاب والسنة تمّ وقال يحيى بن
معاذ هذه مدحتهم ولم يكن ليمدح قوما ثم يعذبهم
حتى ان الله تعالى رحمة عامة ورحمة خاصة فقال رسول الله
صلعم ان امتي امة مرحومة ليس عليها في الاخرة عذاب
انما عذابها في الدنيا الزلازل والقتل والبلاء وَلَوْ
آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ واگر ايمان داشته
باشند اهل كتاب از يهود ونصارى بكتاب خداي
كه نازل شده بر ايشان وكما ينبغي بدان عمل نمايند
ميباشد خير مر ايشان را چه عمل بان ملزم ايشان ميكرد
بعمل بقرآن مجيد واقرار برسول خاتم وبدان وسيله
داخل ميكردند در زمره خير الامم وهمچنان عامه طوائف

خير

خير الامم اگر ايمان بياورند بوعد و وعيد الهي وصدق
بوعدشان مجبور دارد در طاعت وصدق بوعيد
هراسان گرداند از معصيت وخواص ايشان نظر بهيچ نشد
انا اجر واجوره اعمال وايمان بياورند به آنكه مزدورا
طلب اجر واجوره مناسبت نه عبد وخاص الخاصان
نظر از رؤيت خود وغير بپوشد وشهد توحيد بنوشد
كان خيرا لهم چه هر ثمره كه بمرتبه كمال نرسيد خام
وناگوار است وهر عبد كه در عبوديت مرتبه خويش بكمال
نرسيد ناتمام وكم عيار است چنانچه در سوره اعراف
تبيين اين مطلب فرموده چون اهل كتاب دعوى
نمودند كه ما نيز در عقبي از رحمت حق نصيبه داريم واز
اهل ايمانيم ردا عليهم بقوله تعالى وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا
يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ
الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ
وصاحب تفسير كاذر نقل كرده در توريه اينجا كه ميفرمايد
احمد الضحوك القتال يركب البعير ويلبس الشملة الخ
ودر انجيل اينجا كه از قول عيسى ع م ميفرمايد اني ذاهب
الى ذي و ربكم والفارقليط جاء تا اخر كلام كه
خبر از نبي امي ميدهد يأمرهم بالمعروف وينهيهم عن
المنكر ويحل لهم الطيبات از اشياها كه بر ايشان حرام بود

قبل از شریعت خمیہ از شحوم و بحیره و سایبه و غیران
و یحرم علیهم الخبائث مانند خون و لحم خنزیر و شبه
و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم
و تخفیف دادند ایشانرا و برداشتند از ایشان
بارکران تکلیفات شاقه که بر ایشان بود از تعیین قصاص
در قتل عمد و سهو و خطا و قطع اعضاء خاطئه و عضوی
که ظهور خطائی از وشده باشد و قطع ان مقدار
از لباس و جامه که نجاست بدو رسیده باشد و احراق
غنیمت و غیران که در شریعت موسی بود بحکم توریة
فالذین آمنوا به یعنی بمحمد ص وعزروه ای عظموه
بالتقویة والاطاعة ونصروه باعانته علی الغلبة
بالاعدا واتبعوا النور ای القران الذی انزل معه
و باقی خواهد بود تا انقضاء وقت حکما و صورت
بخلاف الواح که بر موسی ع فرود امده که اکثر ان
باز باسمان برده اند و بسیاری از انجا باقیست
صورة احکام ان بشریعت ختمیه منسوخ کردیده چنانچه
بعضی از ان مذکور شد اولئک هم المفلحون منهم
المؤمنون انکروه از اهل کتاب که ایمان بمحمد ص
و قران مجید همچون عبد الله بن سلام و اصحاب او
از یهودی و نجاشی و اصحاب او از نصاری ایمان

اوربند کانند بکتاب نازله بر ایشان و رسول ایشان
و کتاب نازله بر محمد ص و رسالت او و در حقیقت ایمان
اوربند کان بهر چه بورد کار علیم خبیر در هر وقت امر
فرماید واکثرهم الفاسقون واکثر اهل کتاب که
بسبب اعراض شوم مذلت لزوم خویش از احکام
کتاب خویش نظر پوشیده بشریعت جامعه ختمیه ایمان
نیاوردند فاسقان و بیرون روندکان اند از اطاعة
امر خداوند و رسول او ای کافه مسلمین ذمیان و اهل
کتاب لن یضروکم الا اذی واین جاحدین و نظر
پوشندکان از احکام الهی ضرری و اذیتی بشما نرسانند
الا انکه بکلام ناسزا و نالایق شما را مخاطبات کنند
وای برکزیدکان امة محمد از خواص امة و خاص الخاص
پروران بسبب حرز و حمایت حق نتوانند رسانید اذیتی
بشما ظاهر بینان مکر بحدیث لسان و نا ملایم زبانی
وان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون
واکر تجاوز کنند در عداوت خویش از ایذاء بلسان
بقتال و محاربه با شما روی کردان شوند و پشت کرد
بر صف مؤمنین منهزم کردند و نباشد احدی که نصرت
دهد ایشانرا یا منسوبیه که بدان واسطه بر شما غالب
ایند تا انقراض دهر واین ایه از جمله ان علوم بغیب است

و مانند عباد رضانیان اند
در اطاعت بغل و بدان بیخ
اکثر طوایف امت ختم نیز
بسبب غلبه میل طبیعی و
رغبت بلذات جسمانی
نظر از مرغوبات روحانی
و مامورات سبحانی پوشیده
بیرون روندکان انداز
مسلک خیر و صواب و
رغبت بجنس ما بعج

که پروردگار رسول امین خود را در قران مبین اعلام فرموده
وهمان نهج اگر ظاهر پنهان قصد قتل ارباب سر و حقیقه
و مجاهدین با نفس و هوی بنمایند و رد کنند کافه
تکالیف اخوان سوء را خصومت نمایند و حرمه خویش
از استناد بدعه در شریعه باشان در ترک اغذیه
لذیذه والبسه فاخره حلال شرعی کنند و تشنیعات
باشان کنند که محرم محللات شرعی اند و نفس الامر چون
بصاف و حقایق اسرار شریعت در اینند مغلوب کردند
وچون نظر از مراعات اسرار و لطایف شریعت در پوشند
و از راه تعصب جهل مصر در قتل ایشان کردند نصرت
نیابند و بر تقدیر غلبه صوری مغلوب تر کردند و خزان
و خذلشان قوی تر کردد ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَمَا
ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ تح قيل
على اليهود الذلة فلا يكون لها منعها ابدا وقيل معناه
فرض عليهم الجزية والهوان فلا يكون في موضع
الا بالجزية وقال العلامة البيضاوي بحبل من الله
وحبل من الناس تح بعهد من الله وعهد من الناس
على وجه الذمة وغيرها من وجوه الامان وَبَاءُوا
بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ اى رجعوا بغضب الله مستوجبين
وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ

بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَٰلِكَ بِمَا
عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و حواله شد باشان فقر و
مسکنه تا چنانچه از نعیم اخروی بی نصیب اند از نعمه
و راحت دنیا نیز کم نصیبه باشند و از انست که یهود
غالبا پریشان و بی بضاعت و مسکین میکردند و این
خسران دنیا و عذاب اخره از ان نصیبه ایشان کشته
که ایشان پوشیدند نظر از ایات الله نازله بر ایشان
و بشامت ان عمل نکردند با یات قران نیز و میکشتند
در عهد خویش انبیا بغیر حق چنانچه در سوره اسری
بگوید لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ یعنی هر اینه ای
بنی اسرائیل فساد کنید در ارض شام دو مرتبه در مرتبه
اول مخالفه احکام توریه کنید در نا شنیدن امر ارمیا
علیه که پیغمبر و فرستاده ما بود بشما و ثانی قتل یحیی ع
و قصد قتل عیسی ع م و این کفر و قتل ان جاحدان را بسبب
ان عارض شد که اولا خود را بعصیان مخالفه امر الهی و
اعتدا و تجاوز از حدود در بانی و اصرار در ان کبائر
مبتلا کردند تا مؤدی شد بکفر و ضلالت ابدی و ابتلا
بذلة و خواری دنیوی و سخط و خذلان سرمدی
لَيْسُوا سَوَاءً مَنْ آمَنَ من اهل الكتاب واستقام في
ايمانه ومن انحرف من طريق الحق والصواب واختار الفسوق

والمجود من اهل الکتاب امة قائمة بطاعة الله یتلون
ایات الله آناء اللیل وهم یسجدون یتلون القرآن
فی تهجدهم عبّر عنه بالتلاوة فی ساعات اللیل
لتکون ابلغ وابین للمدح ف واز اهل کتاب جمعی علماء
عاملین اند باحکام کتاب در هر وقت بهر چه فرموده
از ناسخ ومنسوخ وثابت در عبودیت وکارکنی حق لیلا
ونهارا از فضلا ونقلا ومجتهدین اند که تلاوت قرآن
در اناء لیل مقرون بسجده میکنند در نماز شب واز
اهل کتاب افاقی وانفسی قومی هستند از علماء عاملین
باحکام کتاب وعرفاء ناظرین باسرار کاینات که مواظبند
باداء صلوة باطنی دایمی که حضور خدمة دایمی مولی آنست
وهم در اناء لیل تلاوت ایات فرقانی مقرون بسجده
میسازند در نماز شب وهم مشاهده می نمایند ایات
سبحانی از صحیفه کون در نیم شبان در حالتی که ایشان
روی دل از قبله حقیقی نیکردانند ونمی بینند جز حق
در مرآت کون یؤمنون بالله والیوم الآخر ویأمرون
بالمعروف وینهون عن المنکر ویسارعون فی
الخیرات واولئک من الصالحین واین امة ناجیه
وعباد الله مطیع از صفات ایشانست که ایمان دارند
بخدای ویوم حساب ووصول جمله مکلفین بمجازات

حسنات مقرون بتفضلات ومکافات سیئات مقرون
بعدل وامر کنندکان بمعروف ونهی کنندکان از
مناهی ومفاسد اولا نفس وجوارح خویش را دیکر
جمله مکلفین وشتاب کنندکان اند در فعل خیرات
ومنحرفانند از طول امل ومذکران اجل واین کروه از
جمله صالحان احوال ومصلحان آمال خویش اند وخواصشان
متصف باین صفات کمال بروجه اکمل اند وصلاح
پذیران وپاک کنندکان خویش اند از کدورة دوئیت
این خیرات ومبرات از خویش ومنور ببصیرت صادق
دوئیت جمله محاسن وخیرات خویش از حق ونه بینند از
تخلق باخلاق الله را مکر جلوه اخلاق حق در خویش
ودیکر متخلقین باخلاق الله وصلاح خاص الخاص در
جلوه حق وحقانیات در عالم خود وغیر نه بینند وجز
ثمره توحید از شجره عالم وعالمیان نه چینند وسعادت
توفیق دریافت شکر اصطلاحی مشرف باشد وما
تفعلوا من خیر فلن یکفروه والله علیم بالمتقین
قوله تعالی یفعلوا ویکفروه قرا بصیغه غیبت وخطاب
هر دو خوانده اند بر تقدیر غیبت بسا که چنین اندیشه
توان کرد که چیزی میکفتند طوایف مؤمنین از نیکویها
از هر باب پس نمی پوشند نور ان حسنات وخیرات

ومبرات را بظلمت معصیتی مثلاً بپوشند نور عبادات
مستحسنه وعادات حسنهٔ خود را بعجب سمعه وریا و
صدقات خویش را باطل نیکنند بمن واذی ونپوشند
خواص درگاه عزت انوار افعال خیر ومحاسن وفضایل
خویش را بظلمت انتساب آن بخویش که کفران نعمت
منعم است جلوهٔ احسان محسن را در خویش منسوب
بخویش داشتن وعالم السر والخفیات علیم بر پرهیز
کاری ایشان از سوء ادب پس والی امر ایشان شده
ایشان را حارث وحامی گردد از مقتضیات طبیعی ظلمانی
ونمودار گرداند در ایشان مزید رغبت بمقتضیات روحانی
الله وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وخاص الخاص آثار وافعال خیر نتوانند پوشید از نظر
او حق را جز نور تجلی ذات وصفات حق در نظر حق
بین او ظلمت تعین او وافعال وآثارش محو ومنفی ساخته
وعالم الاسرار علیم است بر پرهیزکاری پرهیزکاران
از نافرمانی پروردگار وزیانکاری خویش پس مجازی
میشوند بمجازاتی لایق آن عمل ونقصانی فایق از عطایا
لم یزل واگر خطاب کبری خطاب عام است لاجرم این
اندیشه توان نمود که آنچه کنید از نیکوییها پس بپوشید
آنرا ومحو مکنید آنرا برزایل وخبایث خویش چنانچه نمودار

ازان

ازان مذکور شد وحق تعالی داناتر است از شما بشما وخبیر است
بسر وجهر شما وبمراتب پرهیزکاری شما پس بشما رساند
مجازات نیکویی شما چون آنرا از خطر کفران داشته
باشید وتوفیق نیکوکاری شما را زیاده کند واگر کفران
نعمت توفیق اعمال خیر خویش کرده آنرا باغراض فاسده
واعمال کاسده باطل سازید بعذاب شدید بطلان
عمل وخذلان ابد مبتلا گردید بمصداق قرآن لئن شکرتم
لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید إِنَّ الَّذِینَ
کَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ
شَیْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ
بدرستی که آنان که نظر از حق پوشیدند از امور دنی
ودین داری از طریقه حب ریاست وحب جاه ومال
ولذات ناپایدار ایشان وبهمگی [illegible] خروج تغیر احوال
صوری خویش وفرزندان هرگز غنی نتوانند ساخت
ایشان را کثرت مال وزیادتی جاه وکثرت اولاد وقوم
وقبیله از پروردگار هیچ مقدار واگر کثرت جاه و
مال ایشان عالم فرو گیرد بل بقدر زیادتی اولاد واحفاد
وضیاع وعقار ودیگر بضاعات ایشان حاجات ایشان زیاده
گردد وباکثرت عناد در جمع وحفظ ایشان از نقص حاجتمندی
خلاصی نتوانند یافت وایشان بااینهمه احتمال تعبهای گوناگون

بطبع اسودکی باحرمان از این مطلوب و مرغوب مخلد
کردند دنیران یا بدرستی که انانی که چشم پوشیدند
از حق در امور دین و دین داری و وصل قربت محض در
امور دین در تحصیل عادات حسنه و عبادات مستحسنه
و در کسب علوم و اعمال خیر خویش تحصیل عز و جاه و
منافع دنیوی منظور داشتند ایشان را غنی نیسازد
از خدای هیچ مقدار از انچه محتاج اند بان در تکمیل
ثمرهٔ خلقت خویش دست اورده های ایشان از علوم شریفه
و عادات حسنه و نتر زاینده و نمو دارشده و مستخلف
شده از تصانیف در علوم و مواعظ و بنای مساجد
و رباطات و نحوهم و بسبب کفران نعمت در روز
بازار مجازات و مکافات ایشانرا هیچ اجری و مجازاتی
از ان علوم حسنه و اعمال و اثار مستحسنه عاید نکرد د
و از این عالم است انچه در کشف الاسرار از حضرت امیر
المؤمنین عم منقولست که جمعی که خود را بخلق پارسا
نمایند و سر در پیش افکنند بمردم کم نکوند ایشان را
مرائی گویند و گویند شما اند انانید که متاع دنیا بشما
ارزان ترفروختند ندانانید که مردم بر دشما می ایستادند
ند آنانید که بر شما ابتداء سلام میکردند ان جزای اعمال
شما بود که بشما رسانیدیم امروز شما را بر من حقی نیست

لاجرم

لاجرم این فرق در نار حرمان از نعیم جنان مخلدند و انانکه
در اعمال و افعال و مکتسبات خویش مجازات باقی
اخروی منظور داشتند و تحصیل مرضیات الهی نجهة
نجهدان نمودند و چانچه منظورشان عز و جاه فانی
نبود منظورشان رضوان الله خالص از جملهٔ لذات
و مرغوبات ماسوی الله نیز نبود ایشانرا فیض رحمت عام
برو برد کار بپوستند از نعیم بهشت متمتع و کامکار دارد
ولیکن بنار حرمان از وصل یار مخلد و محبوس اند
ای عزیز مخفی مدار بر فقراست و فقر باشارة اکابر سه
مرتبه است اول حاجت دوم فقر سوم مسکنت ذی حاجت
سر بدنیا فرود اورد تا دنیا سد فقر او کند و خداوند
فقر دل بدنیا نذهد اما دل بعقبی گراید و با نعیم بهشت
بیاسد و خداوند مسکنت جز مولی نخواهد نه نازخواهد
نه نعمت بلکه محرمست داذ ولی نعمت و لهذا
مصطفی صلعم مسکنت خواست فرمود و گفت اللهم
احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین
مثل ما ینفقون فی هذه الحیوة الدنیا کمثل ریح
فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته
عقوبة لهم لظلمهم علی نفسهم بالکفر و المعاصی و ما
ظلمهم الله و لکن انفسهم یظلمون مثل انها نکرانفاق

کنند از کفار تالیف القلوب اخوانهم بالکفر از المنافقین
خدعه و خوف و ریاء و مسلمین سست اساس عاقبت نا
شناس از طریقه حب سمعه و مفاخره مثل باد سرد نیست
که سمیت بهم رسانیده باشد و فرو گیرد زرع و غرس
و مزروع و مغروس قومی را چه بدان شبیه که آن باد
سمی آن زرع و غرس را باطل و نابود مطلق میسازد
آن نبات سخیف که از هواهای باطل و خواهشهای
مهلک بود ارسیکرده آن کند با آن انفاقات
و اعمال آن فریفتگان بحیوة فانی که نظیر غرس و زرع
ایشانست در مزرع حیوة ایشان که باد ستم با زرع
و غرس کند و چون این طوایف وضع انفاق تن
و مال و جوارح اعمال خویش که تخمهای نیکوست که
از آن ثمرات نافعه کثیره و شیوی صالح مصلح اخروی
باقی سرمدی ربانی و ثمرات قدسی سبحانی حاصل
تواند شد در اغراض شوم نفسانی موذی فانی کنند
ظلم و وضع شئ در غیر محل خویش کرده باشند پس
هلاک میکند این ظلم و غرض فاسد ایشان را و نمیکند
منتقم حقیقی ایشان را هلاک بسبب نافرمانی و خسران
از عباد عصیان کار با استحقاق ایشان مر سخط و
هلاک ولیکن انفس از طاغیان از ظلم در حق ایشان میکنند

لیس وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ ای من کان
ذلیلة عند کشوف الکبریاء والعظمة یصیر عظیما فی عیون
الخلق منصورا ابتداء بید الاذلیة علی کل منکر لان علیه کرمة
جلاد الله یعرف من یعرف بنفسه وقال الشیخ ابو عبد
الرحمن فی قوله تعالی ولقد نصرکم لمعرفته ضعفکم وصحة توکلکم
علی ربکم وانقطاعکم عن حولکم وقوتکم ورددکم الامر
بالکلیة الیه تعالی إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ
يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ قال
الفاضل البیضاوی اشعارا بانهم کانوا کالآیسین
من النصر لضعفهم وقلتهم وقوة العدو وکثرتهم قیل
امدهم الله یوم بدر اولا بالف من الملائکة ثم صاروا
ثلثة الاف ثم صاروا خمسة اکو معادن ابن ابر کو عید ثلاوت ؟
و آیات سته بعد این اندیشه نماید که چنانچه در غزو
بدر در عالم آفاق اشد غزوات و اعظم وقایع بود
مسلمین را فضل ربانی عون خویش منصور بتعبیات
ملکی کرده ایشان را نصرت و فیروزی و غلبه بر جاحدین
اعداء دین داد در عالم انفس که نسخه جامعه جمله مظاهر
کون و نمودار جمله وقایع نازله بر ایشانست مؤمنین را
در غزو و نفس اماره و غدار ستمکاره که اعظم غزوات
مؤمنین و اشد عقبات سالکین است چنانچه در هنگامی

کل وهادی سبل اعنی خاتم رسل صلعم بلطیفهٔ رجعنا من
جهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر بعد از رجوع از غزای
بدر اشارة بان فرموده حق تعالی مومنین در جهاد نفس
الله جلوهٔ جذبهٔ عنایات خویش اولاد روجود با وجود ایشان
از خود و جمله ما سوی برید و از جمله توجهات توجه بحق
بر کزیدند و روی دل و جان و جمله کارکنان خویش
بغالب کل غالب و مطلوب کل طالب کرده مراقب امداد
از فیاض مطلق کشته نمودار جملهٔ صفات کمال بصر نور
خویش که بسمت الف معروفست در مرات قلب ان عاشق
که جمله نقد ما سوی الله از لذات دنیوی و اخروی در
قمارخانهٔ عشق حق در باخته و روح پاك او از ظلمت نفسانیت
خود و غیر بنود ارسازد پس ان الف نمودار افعال
و اثار او در عبد مطیع ثلثة الاف کردد و بسبب ملکه
بودن ان صفات ربانی در وجود و مظهر حقانی
خویش و ظاهر بودن اثار خیر و صلاح ان در وجود خود
و غیر از پذیرایان صلاح و نمودار ساختن فیوضات
ربانی ان در عالم افاق و انفس ان ثلثة الاف خمسة الاف
کردد و جمله صفات رذیله نفسانی و شیطانی و مقتضیات
طبع ظلمانی که با صفات ربانی اضداد ند ضد یکدیگر
الظلمة مع النور از وجود با جود او بالخاصیه فرار نمایند

که

کالضدان لا یجتمعان و چون شرطست در اتمام این
خمسه در وجود طالب نجات از اضداد و شرور و فساد
ایشان ملکهٔ ان مراقبهٔ حقانی در خویش و پاسداری
جلوهٔ ان انوار صفات و نمودار بر وفق تقاضای
صفات ربانی از ظهور افعال و اثار حقانی و بروفق
ان شعور اشعار صولت سلطانی تا اثارش در عالم
افاق و انفس شایع کردد و خمسة الاف در مملکت وجودش
دافع شر و فساد و دافع اعدا کردند فرموده بلی ان تصبروا
ای فی مراقبة الحق و الحقانیات و تتقوا من مراعات
رغایب النفسانیات بل عن الالتفات بما سوی الله
مطلقا و یاتوکم من فورهم هذا و بیایند فورا
شما را جمله این اخلاق بشری و ملذات نفسانی و جسمانی
و در وجود شما جلوهٔ ظهوری نمایند یمددکم ربکم
بخمسة الاف من الملائکة مسومین امداد کند شما
را بلا مهل ایشان در خود نمایی و باقی تراخی در اعانت
برور دکار و حافظ و ناصر شما بخمسة الاف من الملائکة
مسومین بخمسة الاف از ملائکه در وجود با جود شما
در حالتی که مسومین و معلمین باشند الی ظهور و جلوه
ان بیخ زاد ملکات حسن شما را در دفع اضداد خویش
از رذایل و خبایث چه هر خمسهٔ ربانی را از رذیلهٔ در برابر هست

در عالم کون که ضد اوست از سیآت نفسانی و شیطانی
و طبیعی و بشری و در حقیقت حق ناصر و شما منصور کردید
بر اعدا و لهذا بعد ختم این سبق مبین افتتاح این کریمه لایق
سفر باید بقوله تعم وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ
قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ
و بگردانید جلوهٔ ظهور ان ملکات حسن را الله تعم در شما
نمودار الا ان که ان ملکات حسن شما را بشارت دهند
درین عالم اسباب مر شما را بظفر بر اعدا و هراینه شما
بسبب سکنای در عالم اسباب از رویت ان ایات
ظفر و ملکات حسن در خویش مطمئن القلوب کردید
بالنصر و الظفر علی الاعدا و ساکن کردد قلوبتان از خوف
بسبب رویت غلبهٔ معاونان ایشان از ملکات حسنه
در خویش و در حقیقت هیچ نصرت و فیروزی نیست الا از نزد
خدای و او جل سلطانه در نصرت دادن محتاج با رسال
ملائکه و اظهار ملکه و امداد ایشان نیست چه الله تعم
عزیز است و غالب بقهر و غلبهٔ بر ما سوی الله و فعال لما یرید
و والی امر متقیان و مومنان بغیب است یخرجهم من
الظلمات عالم الطبع الی عالم انوار الروحانی و منها
الی عالم انوار السبحانی و حکیم است که عالمی باین اراستگی
و نظم و نسق از جلوهٔ مکونات نمودار کرده چون نظرها

غالبا

غالبا در عالم کون بر مکونانست و جلوهٔ رنج و راحت جوشش
از ایشان مشاهد افتاده بجلوهٔ ملائکه در عالم افاق
و ملکات حسن در عالم انفس همه را مطمئن ساختن لیقطع
طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ
و این نصرت ربانی در عالم نجدان بود که بریده شود و قطع
کرده و حربی از جاحدین و صنادید قریش بقتل از عسکر
و بعضی اسیر مسلمین و محبوس ایشان کشته شدند تطاول و تسلط شان
بر مسلمین نسبت شود و بعضی با کمال غیظ منکوب و مخذول
و منقطع الامال از نجود بقتال مومنین فرار نمایند و
این نصرت قدوسی و سبحانی در عالم انفس از ان سبب بود
که نابود و منعدم کردد بعضی از اخلاق رذیله و اوصاف
نامحمود از وجود مستعار عبد مطیع و بعضی از اخلاق
رذیله و اوصاف نامحمود از وجود مستعار عبد مطیع
و بعضی از اخلاق و اوصاف بشریه که لازم مرتبهٔ بشریت
و معین ادای حقوق عبودیت باشد مسخر سلطان عقل
صحیح و برهان شرع شریف و ایمان مزین بایقان بوعد
و وعید ربانی کردند و قدم اطاعت از صراط مستقیم
فاستقم کما امرت بیرون نگذارند و دست توسل از
اعتصام کلی بحق و حبل المتین قران مجید برندارند و
بالکلیه نظر از طاغوتیان و رهزنان راه حق درپوشیده

از جملهٔ وَمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله كردند تا حق
والى امر ايشان كردد وبالكليه ايشانرا از مقتضيات
ظلمانى نفس وطبع بيرون برد وبعضى وبعضى ازان اعدا
دين از شياطين جن وانس واخوان سوء مأيوس از دست
برد از مملكت وجود ايشان كشته خشمكين ومنكوب و
منقطع الامال از ايشان روى كرداند لَيْسَ لَكَ مِنَ
الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ
نيست مر تراى رسول حق در عالم افاق وانفس از امر عباد
شيئى از انكه هلاك كنى ايشانرا بسبب انكه ظالمانند
بخويش وديكر كراهان در تقويت جحد وكفر ايشان
بل عبدى ماموراز جانب ما از انذار ايشان وجهاد با ايشان
وبدان نسبت نيست برتواى فرستادهٔ ما در عالم انفس از
عقل اكاه ومحامد ومحاسن نسخهٔ جامعهٔ انسانى جز در
يافت محاسن وقبايح وعزيمت حفظ محاسن در مملكت
خويش وكف نفس از رغبت برذايل وانذار او از ارتكاب
قبايح وجهاد با او كه باز آيد از راه باطل براه حق واز تخريب
وتضييع خويش در كام ابتهاى ظلمانى نفسانى بطريق
صدق وصواب شريعت منجى وجز اين بر تو نيست اى
فرستادهٔ مطيع ما وسطاع بر ايشان بفرمودهٔ ما ليس
لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ

انا الله

با انكه البته ايشانرا در
حيطهٔ اسلام در
آورى صح

ان الله تعـ ادب نبيه صـ باحسن الادب لشيئين احدهما
انه اهل الكرم والرحمة من العرش الى الثرى لمصدوق
رحمتى وسعت كل شيئ وحيث وصفه الله بكمال الرحمة
بقوله تعـ وما ارسلناك الا رحمة للعالمين اى ارحم
من حيث انت على امتك ولا تدع عليهم الثانى للبسه
خلقه تعـ لان من صنعته وخلقه على الجحود ومؤيد اين
اند يشه صايب در كلام مجيد بسيار است مثل خطاب
بموسى عم قل له اى لفرعون قولا لينا وانجه از اسوهٔ
پيغمبران مؤيد اين معنيست قول حضرت ابرهيم عم فمن
تبعنى فانه منى ومن عصانى فانك غفور رحيم وقول
عيسى عم فان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم
فانك انت العزيز الحكيم وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ومر خداوند خبيرست از احوال
همهٔ مخلوقات وبصير بپاداش همهٔ مجازات ومكافات
همه بر وفق حكمت ازلى وقدرت لم يزلى ولله جنود السموات
والارض وكان الله عليما باحوال الكل حكيما حكم كننده
قادر بر جريان احكام خويش بر وفق حكمت كامله ولطف
شامل خويش لاجرم بحكمت خويش از كناه پاك ميكند
هر كه خواهد از كناه كاران او تعـ وتقدس ان الله ورسوله

والراسخين في العلم اعلم بفضل خويش ان كناه كار باك
كند از كناه كه نادم باشد از معاصي ايام كذشته وعازم
بر ترك جمله مناهي در اوان اينده و باك كندان سالك
راست رو از رغبت بر زياده از مالابد تعيش و اقدام
بر اداي عبوديت كه عازم بدين معني شده متوسل
بدركاه بي نياز او شده باشد در توفيق يافتن در
ثبات عزيمت خويش و باك كند نظر آن عاشق باكباز
از غير بي نياز از رؤيت غير كه هستي بي بنياد خود بر
باد فنا داده برو بهر حق دلشاد باشد و بمقعد صدق
عند مليك مقتدر متمكن برؤيت اشيا كاهي و شهود
صادق كل شئ يرجع الى اصله كشته باشد ويعذب
من يشاء و بمقتضاى عدل خويش عذاب كند جاحد
مطلق و كافرين را بخلود عذاب جبر متمرد از همه احكام
مولى بتمام عمر خويش و نافرماني مستمر بلا فتور مكافات
خلود تواند بود و متمردين در بعضي اعمال و كاهلان
در ارتكاب اوامر كاهي و بي بروايان در اجتناب
نواهي با عدم تدارك ان بتوبه و ارتكاب حسنات
مذهب سيئات بقدر تقصير مكافي كرده چه مربي مشفق
بهبودي عباد خواهد نه خشنودي چرا كه خشنودي
مريض نادان در مرض اكل لذائذ جسمانيست بهبودي

وهين

وهين فصد و جلاب و ديكر اذيات نفسانيست و
حق تعالى غفور است طوايف عامه و خاص و خاص
الخاص را باصلاح احوال ايشان هر يك در مرتبه
خود ليدخل المؤمنين والمؤمنات جنات تجري
من تحتها الانهار بعلم و حكمت و عشق و معرفت جنات
ايمان عامه مسلمين اب از نهر علم شريعت بخورند
وعمل بر وفق ان نكنند ثمره قرب و قبول مولى كريم
جنان حقيقي است نيابند و سير شان بجز افعال
منتهي نشود و خواص عباد الله تا اب از نهر طريقت
بيشر وان وادي كعبه مقصود و بدرود كنندكان
هر چه زياده از زاد و راحله طريق است نشوند
و بوشند كان نظر از انچه زياده از قدر مالابد از كار
حق و اداى عبوديت معبود است نباشند و متخلق
با خلاق الله نكردند سير شان بجز صفات منتهي نكردد
بجنان قرب صفاتي راه نيابند و خاص الخاص تا بجذبه
صولت سلطاني و جذبه سبحاني از نهر حيوة جاودان
عشق و معرفت كل شئ يرجع الى اصله قطره ننوشند
نظر شان از جمله ما سوى الله بوشيده نكردد و در خيمه
ذات محو و منتفي نكردد و كار جمله اين طوايف جز
ايمان بغيب و خود را بحق سپردن نيست تا حق ايشان را

هر یك به برکت آن عزیمت صادق از خطرهای سلوك
ایشان محفوظ داشته بمنزل مقصود از خلقت ایشان
ایشانرا رساند بموجب وعد صادق الله ولی
الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور وکان الله
علیما حکیما باشکار و نهان همه حکیما و حکیم و حکم
کننده بر همه از طریق حکمت با خبر سزاوار آنند لیدخل
المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها و چون عزیمت هر یك در مرتبه استوار
در طاعت مولای خویش می بینند هر یك را در مقام
جنان و قرب قبول خویش مخلد دارد ویکفر عنهم
سیئاتهم لاجرم پوشیده از نظر عامه مؤمنین سیئه
مرتبه ایشان که مناهی شرعیه است و موجب انحراف
ایشانست از وقوف در مرتبه قرب ایشان و پوشیده
از نظر خواص دغدغه بضرورات بشری زیاده از قدر
مالابد کادکنی مولی که سیئه مرتبه اوست و پوشیده
از نظر حق بین او رؤیت جمله ما سوی الله که سیئه
مرتبه اوست وکان ذلك عند الله فوزا عظیما که
این سعادتمند از اکرامت فرموده واشارة باین اطوار
تواند بود که بیمه فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره ومن
یعمل مثقال ذره شرا یره و چون مولوی معنوی چند

بیت مناسب این مقام فرموده از راه مناسبت تعلیم
می آید ع همچنین تاویل قد جف القلم بهر تحریض است
بر شغل اهم پس قلم بنوشت که هر کار را لایق آن هست
تاثیر و جزا کژ روی جف القلم کژ آیدت راستی آری
سعادت آردت ظلم آری مدبری جف القلم عدل آری
مقبلی جف القلم تو روا داری روا باشد که حق همچو
معزول آید از حکم سبق که زدست من برون رفتست
کار پیش من چه پیش من چه زار بلکه آن معنی بود
جف القلم نیست یکسان نزد من عدل و ستم فرق
بنهادم میان خیر و شر فرق بنهادم میان بد و بتر ذره
گر توفزونی ادب باشد از یادت بداند فضل رب
قدر آن ذره ترا افزون دهد ذره چون کوهی قدم
بیرون نهد زانکه می یابی همه روزه بپوش زانکه
میکا دی همه روزه بنوش فعل تست این غصهای
دم بدم این بود معنی قد جف القلم که نگردد سنت ما
رشد نیك را نیکی بود بد راست بد تجمع بلی ان
تصبروا وتتقوا ویاتوکم من فورهم هذا یمددکم
ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین بل الصبر علی
مضض الجهاد و بذل النفس فی طاعة الله وتحمل المکروه
وطلبا لرضاء الله لا یکون الا عند تقوی القلب بتایید

الحق وتنوره بنور اليقين وثباته لنزول السكينة والطمأنينة
عليه والتقوى من مخالفة امر الحق والميل الى التنعم والتنعيم
وخوف تلف النفس والنفس لا يكون كذلك الا عند انكسار
النفس تحت قهر سلطان القلب والروح اذ الثبات
والوقار صفة الروح والطيش والاضطراب صفة النفس
واذا استولى سلطان الروح على القلب واخذ بمملكته
عصمه من استيلاء صفات النفس في جنودها فيعشقه
القلب ويسكن اليه لنورانيته المحبوبة لذاتها ويتقوى
به على النفس وقواها فيقهرها ويكسرها ويدفع غلبتها
وظلمتها عن نفسه ويجعلها ذلولا مطمئنة مطيعة اليه
فيزول عنه الاضطراب ويتنور بنوره وعند ذلك
تنزل الرحمة ويناسب القلب ملكوت السماء في نورانيتها
وقهرها لما تحتها ومحبتها وشوقها لما فوقها وبذلك
التناسب يتصل بها ويستنزل قوتها واوصافها في
افعاله كما كان في قلع باب خيبر حضور ساعتنا هيبة
وانقلاعه عن الجهة السفلية وانقطاعه بقوة اليقين
والتوكل الى الجهة العلوية ويستمد من قوى قهرها
على من يغضب فذلك نزول الملائكة واذا جزع وهلع
ونفر او خاف او مال الى المال او الدنيا غلب النفس و
قهرت واستولت عليه وحجبته بظلمة صفاته عن النور

فلم

فلم يبق تلك المناسبة فانقطع المدد ولم تلزم نزول الملائكة
حتى العماء عين البرزخ بين المعاني التي لا اعيان لها في
الوجود وبين الاجسام النورية والطبيعية كالعلم و
الحركة هذا في النفوس وهذا في الاجسام فتجسد في
حضرة الخيالية كالعلم في صورة اللبن وكذلك تعين
النسب وان كانت لا عين لها لا في النفس ولا في الجسم
كالثبات في الامر يظهر هذا الثبات القيد المحسوس في
حضرة الخيال المتصل وكالارواح في صور الاجسام المتشكلة
الظاهرة بها كجبرئيل عم في صورة الدحية ومن ظهر
من الملائكة في صور الناس يوم بدر هذا في الخيال
المنفصل ان المتصل يذهب بذهاب المتخيل والمنفصل
حضرة ذاتية قابلة دائما بالمعاني والارواح فيجسدها
بخاصيتها لا يكون غير ذلك ومن هذا الخيال المنفصل
يكون الخيال المتصل والخيال المتصل على نوعين منه
ما يوجد عن تخيل ومنه ما لا يوجد عن تخيل كالنائم
ما هو عن تخيل ما يراه من الصور في نومه والذي
يوجد عن تخيل ما يمسكه الانسان في نفسه من مثل
ما احس به او ما صورته القوة المصورة انشاء لصورة
لم يدرك الحس من حيث مجموعها لكن جميع الاحاد
المجموع لا بد ان يكون محسوسا فعند يندرج المتخيل

الذی هو صورة الملك فی صورة البشر وهو من الخیال
المنفصل فیوضعه فی خیال المتصل فهو خیال بینهما
صورة حسیة لولاها ما رفع مثالها الی الخیال
المتصل یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا الربا اضعافا
مضاعفة واتقوا الله لعلکم تفلحون ای گروه
مؤمنین بجهة وعد و وعید الهی از اکل ربا که از
اعاظم منهیاتست اجتناب نمایید و پرهیزید از
ربا و جمله مناهی پروردگار خویش تا که فلاح یابید
از خطر نافرمانی و بگریزید لعلکم تفلحون در این آیه
ولعلکم ترحمون در آیه بعد و جمله آیاتی که در قرآن
نجات پرهیزکاران از مناهی و مرتکبان اوامر مصلحه
بگریزید لعلکم فرموده تا که حکمة حفظ و حراست
عمل از خطر رؤیت عمل و افساد مرآت عامل تعبیه
او فتاده باشد تا عبد در هیچ مرتبه از توفیقات
اعمال صالحه اعتماد بر آن نکند که برد و قبول عمل جز خدای
واقف الاسرار و ناقد اعمال قلوب مخلوقی آگاه نتواند
بود لاجرم مؤمن عارف و عامل با کمال توفیقات
خیرات هرگز نظر بر عمل و حسن افعال خویش نمیاندازد
و نظر جز تفضل مولی و حسن رعایت او نیم در هیچ
امر و هیچ حال نداشته باشد و همان طریق گردد لغزش

قدم

قدم در مناهی متضرع و ملتجی بغفران حق باشد هنگام
توفیق ثبات قدمی در طاعات که آنرا بتحقیق از عون
عنایت حق داند ملتجی بدرگاه بی نیاز باشد علی
قبول آن گردد چه در حقیقت هیچ گونه عبودیت و
بندگی سزاوار شکر ربوبیت کامل و فیض شامل
او نتواند بر تقدیر تصفیه او از خلل و زلل لازم
نقص بشریت واتقوا النار التی اعدت للکافرین
و بپرهیزید ای مؤمنان از نار که مقر و ماوی و
زندانی است که بجهت کافرین مهیا شده چه ماوی و
مسکنی که بجهت مؤمنین متبع از مناهی و مطیع اوامر
مهیا شده جنان و رضوان و قرب قبول ملك مناسبت
واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون واطاعت
کنید ای مؤمنان خدای را در ارتکاب جمیع اوامر الهی
مصلح جمله احوال شما بر وجه کمال و اجتناب از جمیع نواهی
منتج نقص و ضلال و مظهر وزر و وبال و پیروی
و اطاعت کنید فرستاده خدای را رهنمای مقصود
و اطاعت بر وجه کمال و مصون از جمله زلل و خلل
و ضلال معبود و مطیع جمله اوامر بر وجه اکمل و مجتنب
از جمله مناهی و مباحات زیاده از قدر ضروری
لابدی اطاعت تا که لایق رحمت ربانی افتید از

نواقص و مخاطر لازم بشریت از طریقه حفظشان از
اینها از راه تفضل سبحانی با غفران ربانی چنانچه سابقا
بدقیقه از ان اشارة شد وسارعوا الی مغفرة من
ربکم وجنة عرضها السموات والارض اعدت
للمتقین و بشتابید طوایف مؤمنین بسوی علم و
عمل و قول و فعلی که وسیله شود نزد پروردگار شما
بر پوشیدن گناهان شما و تقصیر در ادای عبودیت
او نعم هر یک را در مرتبه خویش اولا انکه هر یک در
مرتبه خویش جنان خالصا مخلصا لوجه الله کردند
تا عالم السر والخفیات وکافی المهمات ومجیب الدعوات
دعوات لسان حال و مقتضیات احوال هر یک
از ایشانرا اجابت کرده بپوشد نظر پاک در عامه
مؤمنین از محرمات و مطلق مناهی تفضلا تا بدان
مبتلا نکردند و اصلا مرتکب نشوند و بپوشد نظر
پاک بین از خواص عباد لذات مباحات زیاده از
قدر ضرورت بشری و ما لا بد ادای عبودیت عالم
اعیان تا از خطر فریفتگی بان مصون او نشدند و
بپوشد و محو سازد از نظر حق بین خاص الخاص رویت
نمود بی بود ما سوی بد ریافت بود بی نمود حق
تا اصلا ظلمت تعینات امکانی حاجب دریافت

نور الانوار نتواند شد و برؤیت اشیا کما هی بمن بزرگی
کامل رسول و جذبه رحمانی ولی مشرف کردد و هر
سه طایفه در جرکه لیدخل المؤمنین والمؤمنات
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و یکفر
عنهم سیاتهم وکان ذلک عند الله فوزا عظیما داخل
کردند دیکر انکه بشتابید ای مؤمنین بطلب مغفرة
خویش از پروردگار غفور حلیم و رؤف رحیم خویش
اکر از راه نقص بشریت هر یک را در مرتبه خود در
پاس حفظ مرتبه خویش نقصی تا تقصیری نمودار کردد
از راه توبه و ندامت انحراف از مسلک خیر خویش و
عزیمت کامل در استقامت صراط مستقیم فاستقم
کما امرت تا بشرف خلعت فاخره التائب من الذنب
کمن لا ذنب له مشرف کردید و هر یک در جرکه برادران
مؤمن غیر منحرف از صراط مستقیم داخل حرفه خود
کردید و بشتابید ای طوایف ثلثه مؤمنین هر یک
بجنت لایق مرتبه خویش از قرب و قبول حق و مجازات
افعالی و آثاری و صفاتی و رفعت و منزلت حالی
خویش که مستعد و اماده شده از برای پرهیزکاران
هر طایفه که عرض ان جنت است مثل سموات و ارض
که تجسد اعمال خیر لجهة ارباب عمل در جنت اعمال و انار

جنتی را ستد و نجهد ارباب علم با عمل و مهذبین اخلاق
در جنت صفات عزیمت اکتساب تقرب ذات متعالی
ترتیب و قبول بیاراستند و بجهد عاشقان پاکباز جنتی از
همه بیمانند و با همه انباز در جنت ذات بی کم و کیف
و وضع این در رسانی محو و نیستی گشتند و عرض جنت
اعمال و آثار بقدر ظهور اعمال و آثار عاملین ایشان
جلوه کرد جنت اعمالست و آن بعرض سموات و ارض است
جزا آثار اعمال عاملین خیر و شر و کاسبین نفع و ضر
از برای خود و غیر همچو آسمانها و آسمانیان و زمینها
و زمینیان میرسد چنانچه اثر خیر و شر و نفع و ضر
کدخدای خانه و رؤسای سلک لابد سرایت بجمیع
منزل و مملکت بقدر نسبت میکند و طول آن بی پایان
و بی منتهاست لان الاخرة لدار الحیوان والموت
فیها مذبوح و عرض جنت صفات بقدر جلوه صفات
ربوبیت و جذبات الوهیت بمظاهر کامله و متخلقین
باخلاق الله و طول مرتبه قرب صفاتی را حد و نهایت
نیست چه بی نهایت حضرت آن بارگاه و جنت
عرض ذات کبریا در عالم آفاق آنست که از جلوه
صفات کامل مکمل خویش و ظهور آثار آن جلوه
صفات ربانی و اظهار قدرت سبحانی در سموات

وارض

وارض و جمله مکونات جلوه گر فرموده و دایره
وجود مکونات و ظهور کاینات از بحر علم آن معدن
انوار و مخزن اسرار غیر متناهی پدیدار گردید و
باو منتهی گردد بعضد و قرسند بدؤ و الیه یعود
و جنت عرض ذات کبریا در عالم انفس بجلوه جمله
آثار کمالات سبحانی و فیوضات روحانی و محاسن
افعال و آثار جسمانی جلوه گر شده و بمثابه موجی
که از بحر حقیقة الحقایق بیحد و نهایت و بی مبدا
و منتهی پدیدار گردید در و محو گردد ابد الآباد
از و رسمی و نشانی پدیدار نگردد چنانچه ازل الآزال
از و رسمی و نشانی نبود و این جنات اربعه ذات
و صفات و افعال و آثار مهیا شده از جهت پرهیز
کاران طوایف ثلث مجمع و اتقوا النار التی
اعدت للکافرین حس قال ابن عطا امر العوام
لاتقاء النار بخوفهم منها و ترک المعاصی من اجلها
و امر الخواص بان یتقوه و ینظروا الیه دون غیره
فقال فاتقون یا اولی الالباب و سارعوا الی
مغفرة من ربکم قال ابو علی الدقاق الالف الالف
ساجد و راکع بالحضرة والحق یقول لنا سارعوا
کانه لابد منا و نحن وقوف لا نتحرک بل سارعوا

الى ستر افعالكم التى هى حجابكم عن شاهدة افعال
الحق بافعاله تعم فانما حرمتم عن التوكل وجنة عالم
الملك التى هى تجلى الافعال برؤية افعالكم اى
الى ما يوجب ستر افعالكم بافعاله تعم وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ فالمراد بالجنة هو جنة الافعال
وصف عرضها بمساواة عرض السموات والارض اذ
توحيد الافعال هو توحيد عالم الملك وانما قدر
عرضها ولم يقدر طولها لان الافعال باعتبار
السلسلة العرضية وهى توقف فعل الى فعل آخر
ينحصر فى عالم الملك الذى يتقدر الناس واما
باعتبار الطول فلا ينحصر فيه ولا يتقدر قدرها
اذ الفعل مظهر الوصف والوصف مظهر الذات
فلا نهاية له ولا حد فالمحجوبون عن الذات والصفات
لا يرون الا عرض هذه الجنة واما البارزون لله
الواحد القهار فعرض جنتهم عين طولها ولا حد لطولها
فلا يقدر قدرها طولا وعرضا اعدت للمتقين بل
الذين يتقون حجب افعالهم وشرك نسبة الافعال
الى غير الحق الَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ فِى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ اى
الذين ينفقون اموالهم فى السراء وادواحهم فى الضراء
مجمع ببن وَسَارِعُوْا اِلٰى مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ اثبت بالاية ذنب

الكل

الكل وان كان البعض معصومين من الزلل فان ذنبهم
قلة معرفتهم على اقدار الحق كما اشار اليه وشبه عند رسول الله صلى الله عليه و
وساير المعصومين عليهم فى كثير من الخطب والمناجات
فى الاعتراف بالذنب والتقصير فى اداء حق عبوديته
والوصول بكنه معرفته ا وفى قوله تعالى وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ اشارة الى تضيق صدر الزهاد
فى استعطاهم بما تركوا فقال لهم جنتى اجر ما
تركتم وذكر عرض الجنة وسعتها ليطمئن قلبهم
ويزيل وحشة طبعهم وهم الذين اتقوا الدنيا
للجنة وفيها تسلى العارفين من صدع سنور جوار
المنكرين فقال جنتى واسعة اسكنوا حيث شئتم
فى جوار الكريم المقدس عن سنو جوار المنكرين
الذين ينفقون فى السراء والضراء ومتقيان
انانند كه انفاق كنند لله وايثار كنند تقربا الى الله
در رخا نوايبض وريات بشرى لازم اداى عبوديت
ود رشدة وتنكدستى بقدر امكان از ثمره جهد
مقل كه افضل مجاهدات نيست كه ارباب نفس با نفس
در بذل اموال واوقات واحوال خويش ميكرده
باشند وانانند كه در سراء رخاو وسعت انفاق
ملذات نفس ومرغوبات طبع بعباد الله لله كنند

در بضاعت عمر مال مثل
وحال عمل ميكنند ع

و در رضا و هنگام نزول بلایا و محن و شداید و نقم
انفاق کند هر چه از تن و جان و هر چه اتفاق افتد
از اتلاف و استهلاک ایشان از جریان قضایا حکم
ملک منان وظهور اسرار حکیم دیان بهمان رغبت و
لذت که در رخا انفاق میکردند وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ
وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و پرهیز
کاران آنانند که کظم غیظ کنند با اقتدار انتقام
طلبا لمرضات الله لا لامر آخر کتوقع احسان من المودی
للکظم او حب السمعة والرغبة تحسین المحسنین و
نحوه و از اذیت خلق و سوء خلق ایشان رنجور نشوند
بل منسوب شناسند که صبر در آن باعث تولید و تربیت
اخلاق حمیده حلم و عفو و کظم غیظ و نحوهم در وجود
ایشان گردد و نجهت تبیین این مطلب است آن رمز
که عارفی فرموده من شکی من سوء خلق غیره فیدل
علی سوء خلقه بان حسن الخلق احتمال الاذی و مسلمان
متشرع آنانند که عفو کنند از خلق الله تقصیرات دانسته
و ندانسته ایشان در حسن عشرت و پرهیزکاران
ارباب طریقت و مجاهدان با نفس و کافر طاغوتیات
در سلک مسلک شریعت بطریقه رسول صلعم و آل مطهر
او علیهم در عفو از جمله فراموشکاران از صلاح حال

خویش

خویش و غافلان از حسن مآل خویش در عالم آفاق
و انفس لاجرم اگر زیانی با یشان از کارکنان عالم
آفاق رسد او را معذور دارند و از حضرت عزت
نعم و تقدس نیز استدعاء مغفرت او از آن تقصیر نمایند
و اگر از کارکنان وجود آن تقصیری در ادای
عبودیت حق از طریقه نسیان و غفلت بوداد
گردد در تدارک آن از طریق مستقیم فاستقم کما امرت
قدم بیرون نگذارند و اقتصاد را در جمیع امور
سنت خویش سازند تا اندر تدارک نفس و طبع که
بغفلت بسبب بو الفضولی میل طبیعی زیاده از
قدر ما لا بد در مراعات تن ادای نجهت ادای عبودیت
در ملتذات جسمانی و مقتضیات طبع تصرف
کرده متمتع شده باشند چندان کف نفس از مقتضیات
بشری کنند که از ناتوانی مختل و از ادای حقوق
عبودیت خویش معطل گردند و نه اگر از طریقه
استداد او ان محو و سکر سالکی ذات تن نزار و دل
بیقرار گردد بسبب تعطیل کارکنان تن در او قات
سکر در اوان صحو از طریقه رغبت سالک بتقویت
تن تا تعجیل بکار در آید و در مسلک عبودیت سبک
عنان گردد بزیاده از قدر لابد او را امداد نکند

که اکر تا هنکام استقامت حال از بعضی فضایل
عبادات وزواید اذکار و اوراد کثیر المنفعه فوت
شود بعد کذران سکر حقانی وولهٔ سلطانی معذور
ما است و بسبب حسرت وندامتی که از فوت او
دارد ما جور است چه اکر از غلبهٔ میل بکثرت عبادت
و اوراد و اذکار در تقویت تن نکوشد بیم آن هست
که دیک هوی و هوس نفس او از تقویت آتش میل
طبیعی چندان نجوشد که هواهای روحانی او
از سر بدر کند لاجرم در هر حال و هر وقت بنده را
مطیع مولی تعالی وتقدس و پیرو رهنمایان و رهروان
چالاک او صلو باید بود و بالکلیه غیر را قاطبةً
از کار فرمایی وجود خویش معزول باید کرد تا دعوی
دعوی بندکی حق صادق باشد چنانچه حکیم الهی
حکیم ثنایی بدان اشارة فرموده ع چند کویی که
بندکی چه بود بندکی جز فکندکی چه بود نشوی بنده
تا نکردی حر نتوان کرد ظرف پر را پر چه اکر در ظاهر
این کارکنان عالم افاق وانفس مظاهر این آثار و
مصدر این افعال شده اند و بسبب غفلت از حال و
کار خویش مستحق مواخذة توانند بود ولیکن بحکمة
کامله مظهر در همه ان کارکنان دواء این درد

وتریاق این سم از ندامت بر آن وتدارک آن بحسنات
مذهب سیئات مهیاست لاجرم با طاعت امر حکیم
علیم در تداوی علل معالجه آن معاصی چنان تتبعات
توان یافت که از طاعات یافته شود و بسا که از جوهر
عمل و کیفیت آثار ندامت از ظهور معصیتی که از ترک
طاعتی روی داده باشد منفعتی زیاده از ادای آن
طاعت بعبد رسد والعیاذ بالله بسا که تا فعل آن
عبادة بسبب مرآت عمل یا حب سمعه و ریا عامل
آن حاصل معصیتی شود فوق مرتبهٔ معصیت ترک
آن عمل چنانچه عارف هروی قدس سره بدان اشارتی
فرموده بیزارم از طاعتی که مرا بعجب آورد مبارک
معصیتی که مرا بعذر آورد وَاللهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ
بالنسبة الی حسناتهم وَالَّذِینَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً
أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وآن کسانی که هر کاه بکنند معصیتی
یا ترک کنند طاعتی یا خرج کنند قدری از نقد عمر
خود را و صرف کنند بعضی از جوارح و اعضا و قوای
خود را یا تمام آن در غیر بندکی مولی و کارکنی و
فرمان برداری خداوند خویش تعالی وتقدس و بسبب
این وضع اشیا در غیر موضع ظلم بر نفس خود نمایند
ذَکَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ تدارک آن معصیت

کردند وتداوی همهٔ اقسام ان ظلمها کنند بانکه یاد

صدق وعده ووعیده

اورند پروردکار وخالق خویش وعد کنند بر نفس شکار

یا نابکار خویش بقبل علم ودریافت خویش حقوق

خلقت ودبوبیت واصناف کرامات واز اتصال

انواع نعم وحفظ وحراستش نعم وتقدس از بلایا

واخطار ونقم تا ایشانرا نداستی عظیم از تخلف و

تنبهی عظیم از تضییع وقت وتعطیل مصالح یا

تضییع ان در غیر موضع لایق صرف ان روی دهد

پس طلب مغفرة ان کناهان باکمال ندامت وتحسر

از وقوع ان از پروردکار عفو ورحیم کنند وَمَنْ

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اللهُ وکه تواند پوشید برده عفو

وغفران کناهان انانی که بدرکاه پروردکار خویش

با تحقق حقوق غیر متناهی واتمام عاصی کردد سکو

رحمت بی منتهای حق وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا واصرار

نکنند واقامت نکنند بر کناه خود لحظهٔ بی نسبت

باستغفار ومقرون ساختن معصیت خویش بندامت

لقوله عم ما اصر من استغفر وان عاد فی الیوم سبعین

مرة وَهُمْ يَعْلَمُونَ حال مایصروا ای ولم یصروا

علی قبیح افعالهم عالمین به اُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ

مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خالدين

خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ المغفرة والجنات

وكفاك فارقا بين القبيلين اند فصل آيتهم بان

بين الله المتقين محسنون مستوجبون لمحبة الله و

المستغفرين الحافظين لحدود الشرع العاملين

الماجورين بجمع والعافين عن الناس يعني عما يصدر

عنهم برؤية مصدر الافعال وانما هو الله وَاللهُ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ يعني الذين لهم هذه الاخلاق وَالَّذِينَ

إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً وهو رؤية غير الله أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ

وذلك تعلقاتها بما سوى الله ذَكَرُوا اللهَ بالنظر

اليه ورؤيته فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ التجأوا اليه

في قطع التعلقات عما سواه وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ

اِلَّا اللهُ اي من ستر بكنف عواطفه ذنوب وجود

الاعباد الا الله وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا ولم يثبتوا

على رؤية الوسائط والتعلق بها وَهُمْ يَعْلَمُونَ

ان كل ما خلا الله باطل ليس فاذا فعلوا فاحشة

اوظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم

هذه الاية بشارة الى قوم احطأوا في السماع ومجالستهم

مع حظوظ انفسهم وبقايا صفات البشرية فيهم حيث

جلسوا بغير حضور ولا شهود ولا مراقبة ولا تقديس

الاسرار في طلب الانوار فالفاحشة منهم سماع القول

واظهار الوجد مع حظوظ النفس وحظ البشرية
الظلم منهم دعوى المقامات والولايات وهم يعلمون
انهم لم يستوا على التحقيق في السماع واظهار الوجد
فادركهم الله بفيض رحمته حيث عرفهم فضايح انفسهم
عنده ويلقيهم في رؤية العقاب ويضيق صدورهم
بتلك الفاحشة والظلم فيذكرون الله بشرط الندم
ورؤية التقصير والخجلة بين يديه وسقوطهم عن
عيون المشايخ فيستغفرون الله من كذب نفيه
الكذب في التبري من دعوى ما لبس لهم واذا كان
الامر كذلك ولم يصروا على ما فعلوا يغفر الله ما
سبق منهم بالطافه الى قربه فانه موليه وصاحبهم
لا غيره ولا ذلك قوله ومن يغفر الذنوب الا الله وايضا
فيها اشارة الى عشاق الله الذين استغرقوا في بحار
العشق والشوق واحترقوا بلوايح نيران الكبرياء و
نعت سطوات العظمة فيطلبون روح الانس با
لاستراحة في مشاهدة المستحسنات ويريدون
مشاهدة عروس القدم في مقام الالتباس وعين
الجمع الذي فيه رؤية الحق في مراة الخلق وذلك الالتباس
فاحشة منهم لانه في طلب القدم مع رؤية الحدث و
ليس هذا شرط تجريد حقيقة العشق وهذا ظلم منهم

على انفسهم لانهم نقصوا حظ التوحيد بفرادهم من
الفنا في التوحيد الى بقائهم في العشق قوله ذكروا الله
ولم يقل ذكروا اسمه او نعته او صفته منه وفعلا عند
بل ذكروا الله اى فنوا في القدم منه البدء في صرف الالوهية
برؤية الذات والصفات وايضا اشارة الى اصحاب
المواجيد والوقايع والمكاشفات الذين عادتهم
السلوك في المعاملات من الطاعات والرياضات
فاذا ورد عليهم وارد وتضيق وقت فطايفهم يرجعون
الى اداء الورد وهذا سوء ادب من النزول من فيوض
عالم قدس الربوبية الى مقام مراعات العبودية و
الظلم ترك مقام الوصال واختيارهم وسايط الاحوال
نبه الله اياهم لخلوهم عن الوسيلة ورجوعهم عن
المشاهدة والقربة قال بعضهم انت عيني وليس من
حق عيني غض اجفانها عن الانداد وليس الجرم على
البساط كالذنب على الباب وقال ان رؤية الافعال
والاقوال والاحوال كظلمات عند ظهور الحقايق
اولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجري
من تحتها الانهار خالدين فيها ونعم اجر العاملين
من خرج من درك الامتحان بشرط الوفاء والتقديس
عن الاخلاق النفس والهوى ودخل بشرط رؤية التقصير

بنعت الحيا والخجل في خجلة المخالفة في الاستغفار
بعد الندم تجر به الله الى فوق مقام الاول بوصوله
الى مشاهدة قدس جلاله ويفتح له كنوز مدخرات
الغيب بجنات المشاهدات والمدانات التي هي
عيون صفات الذات تجري منها انهار الاوصاف
الازلية يستفيد من مزدوقات سواقي الجلال والجمال
خالدين فيها بلا مكث ولا قطع ولا خطر الزمان
ولا حجب المكان ولا تغير بعد ذلك نعم هذه النعمة
من المنعم الكريم للراقبين بشرط الوفاء في العشق
على الحضرة القديم بلا نقص في العهود ولا سهو في
الشهود وقال الاستاد في قوله تعالى اولئك
جزاؤهم مغفرة من ربهم اى يردهم الى الشهود
الوجود وما سبق لهم من الحسنى في سابق القسمة
وجنات تجري من تحتها الانهار موجلا في الفراديس
ومعجلا في روح المناجات وتمام الانس هذا
بيان للناس ومن فرقان حميد بيان كننده وظاهر
سازنده است از براى فراموشكاران از توصر لحال
ومآل خويش وغافلان از نتايج احوال خويش تا تذكر
ايات قرآن از هر چه نبايد كرد اجتناب از آن كنند
وهر چه بايد كرد ارتكاب آن نمايند وهدى وموعظة

للمتقين

للمتقين وراهنماى وهدايت كننده است پرهيزكاران
طوايف ثلث را از عباد الله مؤمنين بوصول هر
يك بمقام اعلاى مراتب كمال وغايت خلعت خويش
وموعظه كننده وبشارة دهنده است همه متقيان را
بنكات بديعه واشارات لطيفه موثره ثبات
قدم در سلوك مسلك خير فاستقم كما امرت هر يك
در مرتبه خويش ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون
وسست مشويد واهمال مكنيد وعاجز مگرديد
از محاربه مشركين ومحزون مگرديد از ظهور غلبه
ايشان بر خود كه بر هر تقدير شما غالبيد وايشان
مغلوب ان كنتم مؤمنين بوعد الله ووعيده
وهر عسكر اسلام راست فتح ونصرت وغلبه بر
اعدا ان يمسسكم قرح فقد مس القوم قرح مثله
واگر بشما رسد اى عسكر اسلام زحمتى والمى و
آسيبى در محاربه با كفار پس بتحقيق رسيده است
مثل اين جرح والم بعساكر اسلام وبالاخره علم

قبل از شما

فتح ونصره با ايشان بوده وبر هر تقدير اهل
اسلام اعلون ومنصورند سالمين ايشان سالم
وصحيح ومقوم دين حق ومسلط بر اعداء دين اند
وخارجين ايشان اعلونند در مرتبه اجر [illegible]

و تمثیلیان لله بر موذیان و سایر اخوان مؤمنین
در آنکه بقدر اذیت یافتن اجر جارحین بر غیر زیاده
کرده و مؤاخذه موذیان نزاینش پذیرد و مقتولان
مؤمنین علون اند بر همه بر مزیت اجر باقی ایشان
در آن حربگاه بر اخوان مؤمنین و مزیت عذاب
باقی قاتلان ایشان از کافران محارب با مؤمنین
و جارحین بان کراهان وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا
بَيْنَ النَّاسِ و این ایام دنیا از طریقه دوبیت کامله
و حکمت شامله خود متبدل و متغیر کرداند میان
طوایف ناس از مؤمن و کافر و صالح و طالح چنانچه
خیانچه همه را این مقال بزبان حال هست یوما
لیشاء و یوما یسر یوما علینا و یوما لنا وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا و هر آینه خدای تعالی بداند آنانرا
که ایمان دارند و مراتب ثبات قدم هر یک در
دین وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ و بگیرد از اظهار
مراتب ثبات قدم شما در دین حق و صبر در شداید
از شما گواهان بر استحقاق شما بر تفاوت مراتب
مجازات معلوم خویش در این نشأه برای ارباب
بصیرت و در آن نشأه بر کافه خلایق وَاللَّهُ
لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خداوند جل سلطانه دوست نمیدارد

کافران

کافران و ظالمان را پس اگر احیانا کافران غلبه
بر مؤمنان و ظالمان بر مظلومان اتفاق افتد
از بصیرت ایشان نیست بل استدراج است
بجهة ظهور شرور انفس ایشان و ابتلاء با آنچه
مستحق اند از مکافات و خذلان معاد ان
در نشاتین و مجازی شوند مؤمنان و مظلومان
در نشاتین در دنیا بتخلیه از رذایل و تحلیه بفضایل
از رضاء بقضا و حلم و صبر و کظم غیظ و در عقبی
بمجازات ان حسنات و بجهة تبیین مطلب فرمود
وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ
قال العلامة البیضاوی لیطهرهم و یصفیهم
من الذنوب ان کانت الدولة علیهم و یمحق الکافرین
و یهلکهم ان کانت علیهم فی تبیین قوله تعالی هذا بیان
للناس و ان کلام الحق صفة الازلیة مبین حقایق
امور الکون لمن له اهلیة و اهل القران من کان
در دجه جلالیه و قلبه جمالیه و نفسه مطمئنة و سره
قابل کل اشارة من الحق الی هذه الجنود اصطفائه
بالمعارف والکواشف و اذا کان الامر کذلک
بتجلی الحق فی کلامه لاهل القران بنود بین ان
مراد الله من خطابه و یهدیه الی کل صواب لانه

مفتاح ان القدم من وافقد نخرج عروس الصفة
القديمة من حجاب الحروف بكل مراد وصفات
وقال امير المؤمنين ع ان الله يتجلى العباده في القرآن
ومن له اهلية الصفة بادراك بيانها واهلية الذات
بكشف جلاله قال النبي ص اهل القرآن اهل الله
خاصة وبقدر ترقي المقامات يفهم من الخطاب
من كتاب الله قوم يسمعون باسماع العقول بلا خطر
انوار كشفا وامرا واعتبارا وقوم يسمعون باسماع
الاسرار بملاحظة الانوار كشفا وبيانا ولم ينكشف
هذه الاسرار والوقايع الا للناس والناس هنا
ليس من النسيان بل انسان خلق من بني ادم وهب
له من علم الاسماء والصفات ولم نصيب من فوائد
القرآن واسراره ثم قال الاستاد بيان تقوم من
حيث ادلة العقول ولاخرين من حيث مكاشفة
القلوب ولاخرين من حيث تجلي الحق في الاسرار
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا
بن الله تعم من قدرته اماتة حي اعظم من ايجاد حي
واعجب وزواله اعجب من بقائه لان في الموجود
قدرة وليس في المعدوم قدرة وايضا اشارة الى
اهل الرياضة اي ان النفس الامارة لا تزول بالمجاهدة

انها تطمئن باذن الله وبحلاوة ذكره ومناجاته
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا
الله و رسوله اعلم بسا که مقادرن تلاوت این ایه
گوید این اندیشه توان کرد که نمی باشد از برای هر فرد
ولایق تربیت حوال موافق رضای ایزد متعال انکه
بمیرد الا باذن الله واذن مولای مشفق حکیم علیم
به بهبود حال و مآل همه بر وجه اکمل انست که نفس
اماره که امارة وحکمرانی جوارح هستی او منوط است
از تعین هستی خویش که حکمرانی بر جوارح است
بر وفق خواهش خویش در گذرد وعلم امارت
خویش سرنگون در تحت امر پروردگار خویش و
عالمیان مطمئن گردیده مطیع امر موتوا قبل ان
تموتوا گردد واین سرنوشت مؤجل و معین
در ازل که هر نفس بعد از لبس خلعت طمنینه کدام
وقت بشرف موتوا قبل ان تموتوا مشرف
تواند شد وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا
وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ وکسی ازان اختیار کند که
امر وخواهش حق بر خواهش نفس خویش که اراده
مجازات عمل خویش در دنیا خواهند مثل انکه
غازی در غزا با قصد اطاعت مولی و تقویت اسلام

وصول بغنایم نیز مرغوب او باشد و ورا از غنیمت بهره ور
سازد ولکن بعد از ظفر ونصرت بر اعدا و فقد
احتمال عود اعدای دین بسبب تفرق عسکر اسلام
بجمع نمودن غنایم چنانچه در حرب احد اتفاق افتاد
که بعد از ظفر عسکر اسلام وهزیمت ایشان چون
کفار بر تفرقهٔ عسکر اسلام بجهة اخذ غنیمة مطلع
شدند اتفاق نموده بر عسکر اسلام حمله کردند و
وایشان هزیمت کردند و کافر مسلمینی که با عقیدهٔ صحیح
ادای سایر عبادات کند اطاعة لله ومتابعة لرسوله
و از جهة انتظام احوال خویش و وصول بما یحتاج
به احسن واسهل خواهند بمطلوب خویش از پروردگار
رؤف رسند وهر بنده عاقبت بینی که اجر اعمال حسنه
واجر افعال خیر خویش از پروردگار حکیم خبیر بنعیم باقی
اخروی توقع داشته باشد ان بی نیاز نعم و تقدس
نعیم بهشت اورا کرامت کند وان نخواهد بندهٔ خاص
الخاص که از حق جز حق تعالی که بهاید و صرف جمیع
ما انعم الله علیه از زلال حیوة ونقد عمر هر جا رایج
ولایق خریداری رضوان الله اکبر واستعد باقی
اخروی وجملهٔ استعد دنیوی واجزا واعضا وقوای
لایق اکتساب اهم مقصودات وجملهٔ استعد مذکوره

والجز

والجز از نعم دنیوی واخروی جهة عباد الله مخلوقست
علی ما خلق لاجله کند که معنی شکر اصطلاحی است
اثر قبول سنجزی الشاکرین بر تبارک سبحانه نفس
کذارند وپیش از همه طالبان مقصودات خویش
بمقصود حقیقی رسد وبتشریف قعود فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر مشرف کردد مجمع وما
لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوتَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا بل
فمن کان موقنا لسر القدر شاهدا لهذا المعنی کان
من اشجع الناس کما حکی حاتم الاصم عن نفسه انه
شهد مع شقیق البلخی رحمهما الله بعض غزوات خراسان
حین حمی الحرب فقال شقیق لحاتم کیف تجد قلبک
یا حاتم قال کما کان لیلة الزفاف لا افرق بین الحالتین
فوضع سلاحه وقال اما انا فهکذا ووضع راسه علی
ترسه ونام بین المعرکة حتی سمعت غطیطه وهو غایة
فی سکون القلب الی الله وقوة یقینه بالوثوق
فَمَا وَهَنُوا لِمَا اَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَمَا ضَعُفُوا
حتی وما ضعفوا عن حمله لانهم حملوه بالله وان شق
علیهم لابد من ذلک وان لم یشاق علیهم فلیس بلاء
وما استکانوا لغیر الله فی اذا لته ولجوا الی الله فیه

كما قال العبد الصالح قد مسني الضر وانت ارحم الراحمين
فوقع الشكوى اليه لا الى غيره والله يحب الصابرين
وهم الذين ابتلاهم الله فحبسوا نفوسهم عن الشكوى
الى غير الذي انزل بهم البلاء فآتيهم الله ثواب
الدنيا يح فيه اشارة وهي ان الله تع لما اراد بخواص
عباده كرامة التخلق باخلاقه ابتلاهم بقتال العدو
وثبتهم عند الملاقاة فاستخرج من معادن ذواتهم
جواهر صفاته المكنونة فيها المكرمة بها بني ادم فيها
الصبر والاحسان وهو صفتان من صفات الله تع
فخلقوا بهما وهذا من ثواب الدنيا قوله تع مِنكُم مَن
يُرِيدُ الدُّنيَا وَمِنكُم مَن يُرِيدُ الآخِرَةَ قيل قرئ هذه
الاية عند الشبلي رح فشهق شهقة وقال ما كان
ثمة احد يقال له ومنكم من يريد الله ليس ثواب
الدنيا المعروفة وثواب الاخرة المشاهدة وايض
ثواب الدنيا محبة الله وثواب الاخرة قربة قال النوري
العابد في قميص العبودية والخاص في قميص الربوبية
فلا يلاحظون العبودية واهل الصفوة جذبهم الحق
ومحاهم عن نفوسهم وايض من وقع في محل الارادة
واراد تجلي الحق له بالايات ومن الايات وفي الايات

البتاسا

التباسا ومن وقع في المعرفة واراد في صرفه التجلي بلا علة
لان الارادة محل الغيبة والمعرفة الحضور وايضا
ثواب الدنيا صحبة الاولياء وثواب الاخرة قرب المولى
او قوله تع منكم من يريد الدنيا الآية اي منكم من وقع
في بحر غنى القدم واتصف به ويخرج منه نعت التمكين
ورؤية المنعم في شكر النعم كسليمن ومنكم من وقع في
بحر التنزيه وتقديس الازلية فغلب عليه القدس و
الطهارة فيخرج نعت الفقر بتجريد التوحيد وافراد
قدمه من الحدوث كمحمد صلعم حيث قال الفقر فخري
وَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ اي مومن چون عزيمت
قوي داري كه سلوك طريق رشاد نمايي وبالكليه
از خطر غير مصون افتي پس كار خود در جميع امور
وافعال واعمال بخداي كذار ونظر خويش از كار
فرمايان طاغوت وطاغوتيان بالكليه در پوش و
مستمسك بحبل المتين شرع مبين شو تا حق تعالى
عظم سلطانه والي امر تو كردد واز جمله خواهشهاي
ظلماني نفساني ووساوس شيطاني امان يابي
از من يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك
بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع باقرارك
بحسن ربوبيته واستحقاق عبوديته باللسان وعليم

بتصدیقهما فی الجنان فبمصدوقهٔ الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور بس فاذا عزمت فتوکل علی الله فانه حسبک مایرید منک و یرید منه ان الله یحب المتوکلین جرهر بنده مطیعی که کار خود بخدای کذارد بخد غرض ز خلقت اوست در مرات صافی وجودش جلوهٔ ظهور نماید و محبوب حضرت کبریا کردد بموجب کریمهٔ کنت کنزا مخفیا احببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف ان ینصرکم الله فلا غالب لکم جناب جبر غاذ یان احد را داد این ایه کریمه خطاب فرموده تواند بود که بتو کلات با حق صمد نیز خطاب باشد که مطمئن باشید در مقام توکل خویش که اکر نصرت دهد خدای شما را بسبب استقامت حال در رضای بقضا پس هیچ از وساوس باطلهٔ طاغوتیان نفس و هوی و اخوان سوء و اخلاق رذیله و عادات ردیه بر شما غلبه نتوانند و هیچ زیانی از ایشان بتن و جان و روح و روان شما نتواند رسید وان یخذلکم فمن ذی الذی ینصرکم من بعده و علی الله فلیتوکل المؤمنون واکر تن بوساوس شیطان و مقتضیات طبع و مشتهیات نفس فتان در دهید پس کیست که

نصرت دهد شما را بعد از ابتلای شما بافات متابعت ان راهزنان و بر خدای مشفق خبر باز کذارند عنان اختیار خود را انانی که ایمان صحیح بوعد و وعید حق دارند و ما کان لنبی ان یغل و من یغلل یات بما غل ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون و جناب جبر سزاوار فطرت عالی و ذات پاک مقدس خاتم الرسل و هادی السبل نیست که در خلاف کند که در ملا نقص شمرند و هیچ مقدار غل و غش در ذات پاک و صفات حمیدهٔ او نیست هیچ اکاه بر حال و مآل خویش نیز در اعمال و افعال خویش غش و غل حب سمعه و ریا راه ندهد و سر و جهر و ظاهر و باطنش در مراعات خلوص نیات و اعمال یکسان باشد و هر کاه لایق دریافت صحیح ان باشد که با کمال جهد در تهذیب علم و عمل غایت بیم از رد اعمال خویش داشته باشند در روز بازار عرض اعمال بسبب اعتراف بنقص دریافت خویش مرتبه حسن و قبح نفس الامری و رؤیت اشیا کما هی چرسان دانسته نقد اعمال خویش مغشوش سازند جز بعلم الیقین دانند که در نشاتین نیک را نیکی و بد را بد رسد واکر دغل و تعب نفس خویش را جهة اکتساب

محاسن خویش و تحصیل مرضیات مولای خویش تعم
و تقدس فرمایند رنج ایشان ضایع نگردد پس
اِنْ یَنْصُرْکُمُ اللهُ فَلا غَالِبَ لَکُمْ نصر الله فی المریدین
توفیقهم فی قمع السموات ونضره المحبین نور الیقین
من تبسم فلق صبح الازل سبحات المذانات ونصره فی
العارفین انفتاح کنوز اسرار علوم المجهولة بمفاتیح
کشف المشاهدات قال بعضهم انما کنوز بدرك
نصر الله من تبرا من حوله وقوته واعتصم بربه فی جمیع
اسبابه لامن اعتمد علی حوله وقوته وراى الاشیاء منه
فانه مردود علی حوله وقوته وعلمه ویقال الاستاد
النصرة انما یکون علی العدو واعدا عدوك نفسك
التی بین جنبیك لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اِذْ بَعَثَ
فِیهِمْ رَسُولًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ
وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَاِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی
ضَلَالٍ مُبِینٍ بتحقیق منتی عظیم دارد رب جلیل بر
مؤمنین جمیل زیرا که مبعوث ساخت در عالم آفاق
و انفس در میان ایشان رسولی از صنف نوع بنی آدم
که بلسان فصیح تلاوه کند بر شما آیات قرآنی که از
رب جلیل بهر اصلاح حال و مآل و تزکیه فرماید
مؤمنین را بیمن علم و انکشاف عمل خویش از جملهٔ رذایل

و تحلیه فرماید بجملهٔ فضایل و تعلیم دهد ایشان را
از اسرار معانی کتاب خدای و اعلام فرماید هر یك
از ایشان را بقدر مرتبه و حوصلهٔ خویش از اسرار کون
و مکون و جلوهٔ حکم ربانی در آثار صنع و اگرچه
بودند پیش از بعثت رسول خاتم و قرآن مجید در
ضلالت جهل و حمق و بدان مشابه منت داد در دور دکار
عالمیان بر انسان و نسخهٔ جامعهٔ عالم امکان که بر
انگیخت و نمودار ساخت در وجود جامع ایشان
فرستادهٔ فیض و رحمت خود هم از نفوس ایشان از
خردمندی و ادراك کلیات و دریافت جلوهٔ تنوع صنایع
ربانی و عنایات رحمانی در وجود خویش و عالمیان
که نفس ناطقهٔ ایشان بر ایشان تلاوت میکند
و عرضه مینماید بر هیئات مجموعی ایشان آیات قرآنی
و مواعظ نبوی چه مجنون و مسلوب العقل و طفل
نادان را از گفته رسول و آیات قرآنی بهره نیست
وَاِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ چه انسان
قبل از بلوغ عقل و خردمندی سیر جسمش در عالم
ملك در مراتب طفولیت و جنین و علقه و مضغه
و نطفه و غذا است و سیر روحش در عالم ملکوت
بعالم حیوان و نبات و طبع و عناصر اربع است

وهنکام سیر در عوالم ملك وملکوتش هیچ نصیبی از
شعور باسرار وحکمتهای ربانی وبدایع ولطایف جلوهای
سبحانی نیست پس لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اِذْ
بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ کان النبی ص مرات
الحق یتجلی لجلاله وجماله للامناء والصدیقین
منه یرون الله رویة لقوله ص من رانی فقد رای الحق
من علی عباده بوجوده ولو یتجلی لهم صرفا لاحترقوا
باول سطوات عظمته جلله برحمته واسطه تجلیه
وذلك بمجل الالتباس من نور تجلیه ظهور نفسه الذوی
الابصار واى منه اعظم على المؤمنين من النبی ص وهو
منظر جمال الحق للخلق ومعرفهم اسمائه وصفاته ونعوته
ومهالك المهلكات ومنازل المنجيات وَلَا تَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ
رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ومپندارید که آنانکه کشته میشوند
در راه خدای از غازیان غزوات عالم آفاق وانفس
مرده اند بلکه زنده اند بحیوة جاوید نزد پروردکار
خویش ومتمتع اند از ارزاق معنوی وفیوضات
سبحانی چه تن بجان زنده است نه جان بتن لاجرم
پس از مفارقت روح از تن تن مرده وروح زنده
جاوید است فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وشادانند

باجر

باجر امن است ایشانرا از فضل بیغایت ربانی از
خلاصی از منازل خوف وخطر پرشور وشر وفوق
در مقام راحات بی خطر ومنافع بی ضرر وَيَسْتَبْشِرُونَ
بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وبشارت رسانیدند مقتولون
فی سبیل الله مؤمنان وغازیان وبازماندکان
عسکر اسلام آسان وکوار است بر شما ای غازیان
اسلام مرک اکر مقتول کردید واکر بمیرید بموت
طبیعی که سالکان راه حق را نه خوف از وصول

بعد از فوت هم

بمکروب ومکروهی ونه حزن از فوات محبوبی
بضیعه نیست وهمچنان بشارت دهند واصلان
بموت ارادی وواصلان بمنزل مقصود الیه بعود
برادران خویش از سالکان وطالبان که خطری
اکر شمارا هست از انحراف از راهست ونیست خوفی
باعدم انحراف از صراط فاستقم کما امرت حرف ثلثه
عام مؤمنین وخاص وخاص الخاص را در راه
ونیست هیچ کونه حزنی در منزلکاه بسبب حفظ
مراعات مرتبه خویش از فوت مطلوبی یا وصول
بمهروبی بجمع وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ بالحیوة الحقیقیه مجردین

عن دنس الطبايع مقربين فى حضرة القدس يرزقون
من الارزاق المعنوية اى المعارف والحقايق و
استشراق الانوار او يرزقون فى الجنة الصورية كما
يرزق ساير الاحيا فان للجنات مراتب بعضها صورية
وبعضها معنوية ولكل من المعنوية والصورية درجات
على حسب الاعمال فالمعنوية جنة الذات وجنة الصفات
وتفاوت درجاتها على حسب تفاضل اهل الجبروت
والملكوت والصورية جنة الافعال وتفاوت
درجاتها بحسب تفاوت عالم الملك من السموات
العلى وجنات الدنيا وروى عن النبى ص ارواح
الشهداء فى حواصل طير خضر يسرحون فى رياض الجنة
جوف طير الخضر اشارة الى فيض العقل والنفس واللطايف
الامرية العقلية والنفسية المستكنة فى العناصر
لان من البياض الامرية العقلية والنفسية اللطيفة
والسواد الجسمية العنصرية الكثيفة حصل لون الاخضر
وهذا الجوف للطيفة الروحية الروحية بمنزلة
البدن المكتسب للروح والقناديل بمنزلة بدن
المجعول وكان الانسان ينام هنا وبدنه المجعول
على الفراش وروحه حين الطيران يتفرج الرياض
النزه ويجتنى ثمرات المتنوعة فى بساتين الغيب من

اشجار

اشجار الطاعات ويجد ذوقه ويمر على الافلاك فى
وقت العروج حتى يصل الى السدرة المنتهى ويستمع
الكلمات الطيبة ويتلقى العلوم الحكمية واذا انتبه
يجد بدنه المجعول الذى هو ساقط على الارض متحركا
كذا ثم ايضا اذا حصل الطيران للروح يشتغل فى
الموطن الملكوتى بتفرج رياض الجنة حتى يحصل
العروج على المحاضر الجبروتى فيسلبه الحدثه ويوصله
الى الحضرة اللاهوتية ثم اذا عاد من هذا الحال الشريف
ياوى الى هذه القناديل التى هى بدنه المكتسب
العرشى والى هذه الحقيقة تشير قوله تعالى لَهُمُ الْبُشْرَىٰ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ حتى يعلم السلاك ان
البشرى ثابت فى الدنيا والعقبى ليس وَلَا تَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا نية الخلق ان من
فى سبيل العشق انسلخ من الحدث الى العدم واستبشر
بنور الازل فلما بلغ صفة الاولية واتصف بصفة الاخرية
يصير منعوتا بنعت الاخرية وموصوفات بوصف
الابدية لان صفات الحق واحدة فى الوحدانية خارجة
من الجمع والتفرقة فيضعها فى الافعال تفرقة مع الاسماء
ونورها فى نور الغيبة جمع لاهل الوحدة ومحال ان
من وصل نور الصفة يكون خارجا عن الصفة الاولية

صفة والاخر صفة والاخر اول في النعت والاول آخر
في النعت فمن كان نعته اولية فيكون نعته آخرية واذا
خرج من الحدثان الى جمال الرحمن لم يجر عليه صفات
الحدث بعده من صفة الموت والفناء بل تصرحت
اتصافه بحيوة الحق وحيوة الحق ابدى لم يجر عليه
حيوة الانساني وموت الانساني وهذا من فيض
نور مشاهدته وعنديته لان المقتول بسيف التجلي
يحيى بفيض القربة والعندية ومن يكون في العندية
كيف يفنى ويموت وهو شاهد في شهود الحق اياه
ورزقه فيض مشاهدة الحق وزيادة اتصافه ببقاء
الحق وفرحه بنيل بقائه من بقاء الحق ومن قتل بسيف
الارادة فهو باق في سناء المشاهدة ومن قتل
بسيف المعرفة فهو باق في انس الوصلة ومن قتل
بسيف التوحيد فهو باق بالوحدة في الوحدة وحيوة
هؤلاء من تجلي الازل وشهادة هؤلاء بغير العزة
غاد عليهم كافناهم واحياهم فابقاهم وَيَسْتَبْشِرُونَ
بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ تاكيد لعدم الخوف والحزن
للقاتلين في سبيل الله میفرماید که مستبشر شوند
غازیان با کفار بنعمة اجر و مجازات عمل و تفضل
بر ایشان از مجازات بعشر امثال و عشرین الی سبعمائة الف

بقدر

بقدر جوهر خلوص عمل و غازیان با نفس ستمکار و جلد
طاغوتیان عذار بنعمة قرب و قبول و تفضل عطایا
غیر مسئول و واصلان بکعبهٔ مقصود و فارغان
از بود و نابود مستبشر شوند بنعمة وصول بنعیم
و دریافت شرف و فضل حیوة ابد و بقاء سرمد
وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ و بدرستی که حق تعالی
ضایع نمیکند اجر ایمان او بندگان بوعد و وعید
خدای و هر طایفه از مؤمنان را مجازات لایق مرتبه
ایشان میرساند بیمن طاعت او امر مناسب ان مرتبه
و از خطر مکافات خطایای متوهم در ان مرتبه بسبب
اجتناب از نواهی ان مرتبه لهذا تبیین حال مؤمنین
میفرماید بگوید الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ
مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ
وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ و مؤمنین انانند که در معرکه
کارزار کفار بعد از انکه بایشان رسید زخمهای
منکر اجابت امر خدای و رسول نمودند و ابا نمودند
از مخالفت امر خدا و رسول بسبب حفظ نفس خویش
ایشانرا اجری عظیم از رضا و قبول خدا و رسول هست
پس قال الاستاد استجابة الحق بالصفا في حق
الربوبية واستجابة الرسول بالوفاء في اقامة العبودية

من بعد ما اصابه القرح فی ابتلاء مقاماتهم قبل ظهور
انوار التجلی علی قلوبهم واقسام الحقایق فی اسرارهم
لِلَّذِینَ اَحْسَنُوا مِنْهُمْ الاحسان ان تعبد الله کانک
تراه وهو المشاهدة والتقوی فان لم تکن تراه فانه
یراک وهی المراقبة فی حال المجاهدة اَجْرٌ عَظِیمٌ لاهل
البدایة مؤجلا ولاهل النهایة معجلا اَلَّذِینَ قَالَ
لَهُمُ النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ
فَزَادَهُمْ اِیمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ
ومؤمنین آنانند که چون کفت مر ایشانرا فراموشکاری
از عاقبت کار که بدرستی که ابی سفیان وعسکر
او از کفره جمعیتی عظیم بقصد حرب با شما کرده اند
پس بترسید از غلبهٔ ایشان واز معرکهٔ کارزار بیرون
روید پس زیاده شد ایشانرا ایمان پس از ظهور
این وسوسهٔ شیطانی بوعد ووعید خدای و
اطاعت رسول وحمیت اسلام وکفتند بس است
مارا تحصیل رضای مالک ستان ونیست علاقهٔ مارا
برابطهٔ تن بجان ونیکوترین شقوق در نظام
احوال وخیریت مآل ما آنست که تنظیم حال ومآل
خود را بآن حکیم خبیر کذاریم وخود وغیر را اصادرا
بفرمایش محال تصرف ندهیم فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ

وفضل

وَفَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللهِ وَاللهُ
ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ پس باز کردند بنعمت ورحمتی از خدای
کریم که مجازاة عمل ایشانست در دارین وتفضلی از
رب رحیم ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلب بشر ونمیرسد بایشان هیچ اسیبی از خوفی
که مضلین ایشانرا میکردند وبسبب توکل تام بمالک
علام بسعادت متابعت رضای مولای مشفق
مشرف کردند وحق تعالی ذو الفضل العظیم است
که فوق آرزوهای ایشان باشد وهمچنان چون
نفس وهوی وشیاطین جن وانس اغوی کنند
سالکین طریق حق وارباب طریقت را که شمارا
کجا آن حوصله واقتدار است که بطریقت انبیا
ورسل وائمهٔ هدی که مؤید من عند الله اند سلوک
مسلک شریعت نمایید چه آن فوق بشر است پس
چون غلبهٔ خواهشهای نفسانی شمارا در مسلک
ریاضت ومجاهده فرو کیرند کار تان بهلاکت
انجامد اکر بمراعات تن داری تن در ندهید پس
بیش از آن کرد مهلکه افتید از معرکهٔ کارزار با
نفس هوی بر آیید ومراعات تن داری وحفظ
نفس اختیار کنید ایشانرا بسبب تذکار این غلبه

ومقتضای طبع

[illegible]

طاغوتیان وخودنمایی نفس وهوی در بن عرصه امتحان غیرت زیاده کردد وجمعیت اسلام ایشان از انسیاب دولت استسلام مشرف ساخته خلیل وار تجدید عهد الست نمایند وبالکلیه کار خود را بخدا کذارند وبزبان حال ندا کنند که حسبنا الله ونعم الوکیل تا بیخوف وخطر بعون الله اکبر بمقصد اقصای خویش رسند وبدان نسق چون ظلمت ماسوی خودنمایی کند وکوید عبده آنجاست مرتبه آن که دعوای خدایی کند پس تعین عبودیت را ملازم باش عارف واصل کوید دعوی بعالم نیستی راه ندارد دعبودیت کامل جز جلوه ربوبیت نیست وتعین عبودیت محل وصول ربوبیت وافی شافی است پس نتیجه مرآت علم وعاملیت مرتبه فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ الایه مشرف توانند شد إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ جز ان نیست که شما ای مؤمنین کران اندیشه که هنکام غفلت عارض طوایف مؤمنان هریک در مرتبه خود میشود قول ووسوسه شیطان است که دراوان غفلت شما ای مؤمنین فرصت یافته تخویفی که فرمان برداران

واولیاء خود را میکند شما را میکند پس میترسید از تخویف او ونترسید از تخویفی که در وعید خویش نافرمانان خویش را کرده ام اکر مؤمنید بصدق وعد ووعید من واکر مؤمنید بوحدانیت پروردکار عالم وعالمیان ودانید که جلب جمله منافع صوری ومعنوی ودفع جمله مضار بروجه کمال جز او نتواند تقدس صورت پذیر نکردد طریق خوف از غیر ورجای بغیر بالکلیه مسدود کردد ودر حرز کریمه وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ مطمئن ومقر ارام کیرند فابدع پس ای طوایف عباد الله تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ بخداوند رئوف رحیم وخبیر باز کذارید مصلحت کار خویش را در همه امور واصلا راه تصرف خویش وغیر در هیچ امر از امور خود نداده وفا به عهد الست را حرز خود سازید اکر ایمان بحسن تربیت پروردکار عالم وعالمیان دارید وجانها در ید وخلعت کار با او بود جلد سلطانه وعظم برهانه بی تصرف غیر تا اینجا مناسب شده اید اکنون نیز چنان شوید تا اینجا شاید وشایسته اید بشوید جز بعد بتصرف خویش وغیر در احوال خویش راه دادن نقص در حسن حال ومال

شما نمود ادرکرد د و موید این اندیشه ناقص تواند شد
اندیشه کامل عیاری که عارف کامل شیخ جنید بغدادی
رحمه الله در تعریف توکل فرموده التوکل ان یکون لله
کالم یکن فیکون لله کالم یزل وان لطیفه که سهل رح
فرموده کل المقامات لها وجه وقفاء غیر التوکل فانه
وجه بلا قفاء وما قال ابو بکر الواسطی رح التوکل صدق
الفاقه والافتقار وان لا یلتفت بسره الی توکله فی
عمره وقیل ان التوکل علی قدر العلم بالوکیل فکل من کان
اتم معرفة کان اتم توکلا ومن کمل توکله غاب فی رؤیة
الوکیل عن رؤیة توکله ثم ان لنظر بغیر الله بوجود
الجهل فی النفس وکلما احس بشیء یقدح فی توکله فنقصان
التوکل بظهر بظهور النفس وکما لم یثبت لعنتبر النفس
مجمع فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ تحی لما کانت الاخلاق
یختلف احکامها باختلاف المحال التی ینبغی ان یعامل
بها احتاج صاحب الخلق الی علم یکون علیه حتی یصرف
ذلک المحل المخلوق الذی یلیق به عن امر الله فیکون
قربة الی الله فلذلک نزلت الشرایع لتبین للناس محال
احکام الاخلاق التی جبل الانسان علیها فقال الله
تعالی فی مثل ذلک فَلَا تَخَافُوهُمْ فابان عن المحل
الذی ینبغی ان لا یظهر فیه خلق الخوف ثم قال لهم وخافون

فابان

فابان لهم حیث ینبغی ان یظهر حکم هذه الصفة
وکذا الحسد والحرص وجمیع ما فی هذه النشاة
الطبیعیة الظاهر حکم روحانیتها فیها قد ابان الله
لنا حیث یظهرها وحیث یمنعها فانه من المحال
ازالتها عن هذه النشاة الا بزوالها لانها عینها
والشیء لا یخالف یفارق نفسه سَیُطَوَّقُونَ مَا
بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ان کان العمل فی غیر ذات
العامل کمانع الزکوة وکغاصب امر ما حرم علیه
اغتصابه الموت والنوم سواء فیما ینتقل الیه المعانی
فمنهم من یتجلی له عند الموت عمله فیتجلی له فی الزینة
والحسن علی قدر ما انشاه العامل علیه من کمال
وان اتم العمل کما شرع له ولم ینتقص منه شیئا
یشینه انتقاصه وکان فی اتم نشاة حسنة ظهرت
من تمام ارکان العمل الظاهرة والباطنة من الحضور
وشهود الرب فی قبلته وفی قبلته اذا صلی فبدا
علامات الاعمال ذلک کله وهذا داخل قوله
سَنُرِیهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ تبین فلا
تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ دفع الخوف
والمنع عمن لیس له استحقاق اذ خوف العباد منه
حقوق ربوبیته ولیس فی حد الخوف من الغیر نصیب

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ و نپندارند طوایف عباد الله
که بخل میکنند بانچه ما عطیه کرده ایم ایشانرا از راه
تفضل خیر است مر ایشانرا و بدانند که هر چه حق تعالی باشان
کرامت کرده بمحض تفضل کرامت کرده چه در اصل خلقت
ایشانرا عملی نبود که مجازات ان کنیم عمل با ایشان عطا
کرده باشیم و در ایصال فیوض ربوبیت با ایشان
نیز کذلك و ان عباد الله باعمال خیر و مکتسبات حسنه
شده باشند این دقیقه دریابند که عبید ابا زاء خدمات
و اظهار حسنات خویش توقع اجر و اجوره مناسب
نیست لا جرم دانند که هر چه مولای منعم بدو رساند
بقدر ضرورت لابدی از جلوهٔ فیض ربوبیت و رحمت
امتنانی است و انچه زیاده از قدر ضرورت تعیش
رساند محض تفضل است پس اگر بخل کند صاحبان
ثروة از ادای زکوة واجبی و ذی مروة از ادای حقوق
اخوان مومنین محتاج باعانت و جلد روزی خواران
خدای و تربیت محتاج بتربیت از مکنونات کارخانه
خدای بقدر طاقت و صاحب فتوة از ایثار خویش
و جلد ما سوی در طریقه محبت مولی نیکو نیست مر
ایشانرا ان بخل و هر یك در مرتبهٔ خویش و در اوان

موافق

افتاد

افتاد بهره کرفتن از جلوهٔ فیض ربوبیت و نزول
رحمت امتنانی و وصول تفضلات سبحانی و مجال
تصرف در ان نعم مستعار و رخصت تمتع از ان
خود را بی نصیب کذاشتن و باغوای طاغوتیان
نه پندارند عوام که حفظ مال دست اورد خویش
و خداداد نافع است از برای جمعیت خاطر و تحصیل
مرام و رافع مشاق عسر حال و حاجت بخاص و عام
و نفس و مقتضیات طبیعی خواص بعبد و قد وَلَا
تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ را بر ایشان حجت نسازند تا
بعد از قضای بشری خود با اطلاع بر شدت
حاجت مومنی ذخیره کردن بجهت قضای حوایج خود
در ما سلف نظر از حاجت اخ مومن یا قضای حاجت
مضطری دیکر در پوشند و واصلان بعالم وحدت
و ادراك لذت وصلت از ان صحو و عدم استغراق
لذت مراقبات و انس بوحدت ایشانرا از ارشاد
سالکان لایق و محبان شایق باز ندارد چه جلوهٔ
فیض ربوبیت بر طوایف مخلوقات در ایام رابطهٔ
ملك و ملكوت ایشان هنکام زرع بذر استعدادات
و کمالات خلقی و کسبی ایشانست پس انانکه نپوسته
زرع بذر حاصل عمر خویش بقدر ضرورت حفظ ان

بقای

در پاس مرتبهٔ خویش تصرف نمایند و باقی از هر باب
بدی کرد اند در مزارع لایق آن بذر بکارند
در روز بازار خرمن حاصل اعمال بد خویش بازرع
و منافع بسیار ببینند و در روز مجازات از تجسد
اعمال حسنهٔ خویش محبوبات و مرغوبات بیشمار
لایق مرتبهٔ خویش منسوب بخویش ببینند عامهٔ مؤمنین
در جنهٔ اعمال از حور و قصور کامرانی یابند و خواص
در جنهٔ صفات از تخلق باخلاق الله کامیاب و مقتضی
المرام باشند و خاص الخاص در جنت ذات بی نام
و نشان باشد و نابکاران عامه که عاجل را بر آجل
اختیار کردند و بذر عمر خویش صرف مصالح دنیا و
تحصیل دنیاویات کردند تا اجل رسید و هیچ از آن
در مزرع دنیا زرع ننمودند و همه را در انبار دنیا
گذاشتند بی زاد و راحله با مشقت تمام و حسرت
و ندامت بسیار طی آن برزخ نموده بدار باقی رسیده
با همان حسرت و ندامت فوت بضاعت و ارباح آن
ابد الاباد مقرون گشتند و اگر بخل ایشان از ادای
زکوة و حقوق شرعی آن نیز مانع افتاد در روز
تجسد اعمال طوقی گردد بر گردن ایشان آن و زر و وبال
تخلف امر مالک متعال و آن قید محروم سازند از وصول

بر حمد بی زوال و روح قرب و قبول پروردگار و چنانچه
در روز بازار مجازات و مکافات بر تجسد اعمال
خیر مرغوبات و محبوبات از معارج وجد سبحانی
نیکان او و سعدا و اسخیا را ملازم احوالست از طرفی
تجسد اعمال اعمال خبیثهٔ نابکاران از منازل سخط
و غضب سلطانی سوزبان و معذبان پیرامون احوال
نابکاران و بخیلان و اشقیاست وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ و مرجع آن است آثار و تحریک
سموات و ارض و نقوش نمود او بر صفحهٔ خاک منبرا
پیدا و الیه یعود پس چرا در این چند روز که ایشان را
مجال تمتع از اخذ فیوضات ارضی و سماوی و بهره
یافتن از فواید و مصالح جسمانی و روحانی خویش
و غیر هست خود را بی نصیب گذارند وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ اَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ
و لهذا حق تع آگاه تر است بر افعال خلایق از
فاعلین آن افعال و صالحین را بموجب دفتر رحمت
خویش اعانت در افعال خیر و اعمال صالحه کند بیمن
الطاعت ایشان مر پروردگار مشفق خویش تا بر ایشان
منت داشته باشد و جاحدین و متمردین را اعانت
در اظهار معاصی و شرور نکند باقتضای عدل گستر

تا بر ایشان حجت داشته باشد جنانچه
بدان اشاره فرموده ودر قران نیز در مواضع کثیره
بدان اعلام کرده مثل قوله تعم انا هدیناه السبیل
اما شاکرا واما کفورا وقوله تعم انا هدیناه النجدین
وقوله تعم والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
وقوله واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی
وقوله لا یهدی القوم الظالمین وقوله تعالی الله
ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من
النور ای نور جبلة الاسلام ومقتضیات الروحانی
الی الظلمات ای ظلمات الجسد ومقتضیات الطبیعی
الظلمانی والمشتهیات النفسانی اذ لا یطلع علی خیر
عاقبته ولا یوفق بطلب مرضات الله مع عدم ملاحظة
اشباحکم وافعالکم واحوالکم فکیف مع ظلمة مراعات
شهوات النفسانی ومقتضیات الطبیعی یسلک
طریق الخیر والصواب ویصل الی حسن الماب
لیس ولا تحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من
فضله منع کتمان المکاشفات وحقایق الواردات
او وقایع المغیبات عن الطالبین الصادقین لان
اصل السخا وچون وقتی دیگر اندیشه هنگام تلاوت

این کریمه شده بود از راه مناسبت مقام بقلم می اید
راجیا بالعفو والمغفرة من الله ای فرود اینده بدین
سرای دو در چون بشغل تجارت ترا بدین جهار بازار
اراستند و کاروانسرای پیراسته فرستاده که نقد
دانشی که در کیسهٔ وجود تو کذاشته اند وبدلالت
تن واعانت وپای مردی حواس ظاهر و باطن از
امتعه این بازار نا پایدار زاد و راحلهٔ مسکن همیشه
بر قرار بهمی لاتق بدست اوری ودر مصرفی نافع
بکار بری هشدار ودریاب که شرط این سود اجست
تا بدان کونه عمل کنی والا بخسران عظیم مبتلا کردی
چه این امتعه اراسته فریبندهٔ زیب و زینت دنیا
کرد اکرده تو فرو کیرند وهاشقانه در تو درآویزند
وچون کیسهٔ وجود تو از نقد عمر تهی ساختند دامن
از تو در کشند وبیکانکان پراکنده شوند وتو
بی هیچ بمانی وتواند بود که شرط این سود اان باشد
که تو بنقد عمر ودانش چیزی خری که هم سنک نقد
هستی تو باشد تا مغبون نباشی وان جان این عالم
کونست جز خلقت خویش صرف حاصل خلقت عالم
توان کرد وتو دانش ونقد عمر خود ونقد وجود خود
صرف دست اوردهای خود کنی وجان هر چیز ثمرهٔ

وجود او وغایة خلقت اوست وسر ومعنی او بالمآل
صرف آن یافتن میشود پس اگر نقد هستی تو بدست
یادی دانش صرف کسب مال یا جاه یا کسب علم
یا تهذیب اخلاق ونحو هم شود زیان ندارد بشرط
آنکه تو غرض از خلقت اینها را که جان ایشانست
بشناسی وجان اینها که جان خرج در یافت ایشان
کرده بگیری وبدان جان خود کامکار گردانی جناب
آگاهی بدان اشارتی فرموده مصرع تهو جو غذای باز
شد باز شود از همین راه جان عالم کون که نفس
الامریت وعدالت وهر چیز را در جای خود صرف
کردنست مستحیل به نیکی تو شود ونیکی تو جان تو
ودانش تو فربه کند وجان مال که سر وجود او وثمره
خلقت اوست وقتی توان گرفت که تا ستور جسم
که جهت ادای عبادات وسلوک طریق عبودیت
در هر حال وکشیدن احمال واثقال وفضلات بتو
داده اند حرکت دارد اورا بکشش این واثقال دریافتی
دانش جهد تو بیند وزد تو باین ستور بار کرده نقل
وتحویل فرمایی درین بازار کون وجز از آن ذخیره
نگذاری که این متاع را مشتری در همین بازارست
وچون آلت جسم از دست تو بگیرند جان تو اینها را

مطلق

مطلق نتواند در کار داشت وهیچ بکار جان تو نیاید
وچون مشتری منصف که مصرف هر چیز است بیابی
غنیمتی عظیم دانسته خرج کنی ونقد کمالات تخلقی
از فتوت ورافت واحسان وکرم وعدل ونحوه در
هر جا هر چه بیابی در عوض بگیری وحمد وشکر خداوندی
نعم وتقدس وشکر این برادران خوش سود آنکه
که متاعی که هیچ کار تو نیاید وهیچ قدر نباید از
تو گیرند ودر عوض متاع باقی که پیوسته ترا در کار
باشد وارزش ترا افزایش بخشد بتو دهند یخ از تو
خرند وطلا بتو فروشند سفید یخ فروشی که از بازار
تشنگان یخ بیرون برد بگمان این که حرارت
حرص او برادواست واز آن غافل که تف حرص او
انرا که اخذ او را با سایر تشنگان در حرمان
شریک سازد از یخ انقدر که تشنگی امروز ترا
تسلا سود مند افتد در کار است وذخیره که
را لایق نیوفتاده که تشنگی فردا یخ فردا علاج
کند واگر نجار حیوانیت این خر جسم تو فسرده گردد
واز این احمال واثقال چیزی نزد تو ماند حال
تو حال تاجر خسیسی است که متاع خود را در گرمی
بازار نفروخته باشد وقافله روان گردد واورا بالضروره

باید سفری شد و بار بردار او مرده باشد و لابد
او را مسافر باید شد و متاعش بر جای بماند و دیگر
رجوعش بدان مقام نباشد پس ای زنهار
در این دو راهه کاخ مجاز چیزی نگذاری که نمی
آیی باز و اگر از هر متاع که بدست آورده باشد
از مال و جاه و علم و عمل در غیر مصرف لایق آن
خرج کرده باشد حال او حال تاجری است که دست
آورد خود را در مصرفی خرج کرده باشد که موأخذهٔ
شحنگان و محاسبان اعمال بر خزان و تلف آن با
شود و با تهی دستی عذابهای گوناگون ایشان را
بتن و جان باید برداشت و اگر هر چه از مال و دانش
تو بهر تو بپند و زد از انجوش معاملهٔ مصرف خیر
و صواب صرف نمایی بقصد تحصیل حسن مآب
جان پاک و نفع خلعت آن مال ترا ماند و یاد
رسد که از همه جا همراه تو باشد بی هیچ گونه خوف
و خطر اتلاف و در حبس سقط نافرمان بر خوف
و خطر او را از خود دور کرده باشی و هنگام رحلت
ازین سرای فانی با بضاعت مزجاة و استعدهٔ باقیه بتحصیل
بدار بقا روان گردی و کسب مال و جاه و مساعی
علم و عمل ترا زیان نکرده عظیم سودمند افتاده باشد

وجانچه مال را جسمی بود و جانی و صورتی و معنی جاه
و علم و اخلاق و اعمال را نیز صورتی و معنی است
صورت جاه زبردستی و معنی آن دفع زبردستان
از زیردستان و صورت علم دانستن چیزها و معنی
آن عمل بوجب دانستها تا اثر علم بحال و مال
عالم برسد و صورت خلق هموار داشتن اخلاق
خویش و معنی آن بکار بردن آن همواری در موضع
خود که تواضع که از اخلاق حسنه است در غیر موضع
چاپلوسی و ذلت است که از اخلاق رذیله است
و معنی و جان جاه که هی بدست آید که بقوة زبر
دستی جاه تعدیل زیاد و کم زبردستان و زیردستان
کنی و ازین مایه قوی دستی الهی ضعیفان بی بضاعت
مر این نقد شریف را با قوی دستان سرمایهٔ بضاعت
برابری بخشی و باین تعدیل که از عالم بقاست
دانش را قوی پرواز بعالم بقا و عروج سازی
و اگر عیاذا بالله بقوة جاه قوی دستان ترا تقویت
نمایی تا ضعیفان را سبک تر از جای برداوند بظلم
و انحراف از تعدیل اعانت کرده باشی و صفتی معینه
فانی سفلی را که از دردیات این عالم فانیست بدست
آورده باشی و جملهٔ اخلاق رذیله هنگام عروج بعالم

بقا مرام او فتد که پرواز شان هم بسوی عالم علو
و ملک فناست و تو ایشانرا ذی خود داشته از
ایشان جدایی نجسته لاجرم با خبایث عالم در تحت فلک
قمر محبوس او فتی الی یوم المیعاد و چون علم انگاه توان
گرفت که انچه دانی بعمل اوری که با دانش قولنج دانش
خود را کار نفرمود بمرض قولنج جز عصیان خالق و تخطئه
خلق ثمره ندارد و چون خلق مصرف اخلاق دانستن
تا مبتلا بتواضع ذلیل و بکرم سفیه نگردی و مآل سخن
انکه مصرف هر چیز که دانش انرا مصرف نهد تواند و جستن آن بست
دانستن ان خیر است و بکرفتن جان ان تو ناچیز میکردی
و بفرهنگی صورتا و صرف ناکردن مغبونی و سفیه
و بصرف نمودن ان در غیر مصرف خاسری و خاین
ای مؤمن پروردگار عالمیان و خالق کون و مکان
خیمهٔ بنای عالم را بستون عدل برپای دارد مثلا
بتعدیل مزاج عناصر تقوم و تعین ایشانرا نمودار
ساخته و بکارکنی طبع صولت انفس هستی و تعینات
عناصر را بعد در هم شکسته عالم عناصر جلوه گر ساخته
و بتعدیل ادوار کواکب و انتظام کامل حرکات افلاک
و انجم اثار منتظم نافذ در عالم و عالمیان نمودار فرموده
بدان قیاس کارکنان جزء واگر در تنظیم احوال صوری

ومعنوی خود و متصرف غیر خود از اجزای عالم و عالمیان
بکوشند و در جمله اخلاق و افعال و اقوال و احوال
خود عدالت مرعی دارند مظهر ربوبیت کاملهٔ
حق گردند منصب خلافت الٰهی خود را باستحق
متصرف باشند و اگر قابلیات و استعدادات
خلقی خود را در تربیت خود و غیر کار فرما نکردند
و ثمری از شجرهٔ خلقت کامل مکمل خود حاصل نکنند
مثلشان کمثل الحمار یحمل اسفارا باشد و این معنی
بتعدیل در طوایف عباد الله بتفاوت مراتب ایشان
متفاوت گردد لاجرم هر یک باید مراعات عدالت
مرتبهٔ خویش کنند و اگر دیگری را بر مسلکی در ب
ادای عبودیت بینند فوق مرتبهٔ که غیر مسلک ایشانست
تا از ایشان عملی که در حقیقت مخالف احکام کتاب
وسنت باشد نه بینند زبان طعن بر ایشان
نگشایند که مسلک شریعت عرض عریضی دارد تا عامهٔ
مؤمنین و خواص و خاص الخاص هر یک در ان بر
وفق بصیرت و غریزهٔ صایبهٔ خود از ان مسلک
عاقبت محمود بسهولت عبور توانند کرد چنانچه هادی
سبل ص در کریمهٔ شریعتنا شریعة سمحا سهلة بیان
اشاره فرموده پس باید مسلمین برای عامه وقوی

نفس اماره حجت نکرند بر ارباب عزیمت صایب و مرتاضین
تایب از رغبت بلذات جسمانی و مباهات حسی زاینده
از اکل اطعمهٔ لذیذه و لباسهای فاخره بموجب کریمهٔ
یا ایها الذین امنوا کلوا من الطیبات و بمستفاد ظاهر
از ان الله جمیل یحب الجمال زیرا که مراد از رزق طیب
نه اطعمه و فواکه لذیذه تواند بود بل اغذیهٔ حلال
طیب خالص از شبهه و مقوی رغبت بعزلت و
مقوی روحانیات و مقوی جسم و جسمانیات و مولد
شهوة و غضب و مورث غفلت و کسل و مراد از
جمالی که محبوب پروردگار است نه زیب و زینت
چهره و تن ملبس و مسکن است که اگر چنین باشد که
ظاهر بینان در می یابند باید حاشا فرعون و شداد
و نمرود و فریفتگان زینت دنیا و لذاید جسمانی از
ارباب صلاح و زهد و تقوی در حضرت صمدیت
محبوب تر باشند پروردگار عالمیان جمیل است
بر اوصاف حمیده و افعال محکمه ستفند لاجرم جمال
بندهٔ که باعث حب الهی تواند شد تهذیب اخلاق
و محاسن احوال و اوصاف است و نیکو معاونت
اکتساب محاسن را مجالست اخیار و موانست ابرار
و بد عایقی است نیکی و نیکوکاری را همنشین بد

چه مضمون حدیث نبویست صلعم که مثل همنشین صالح
مثل عطر فروش است که اگر نبخشد بتو از عطر خوش
در تو اویزد بوی خوش او و مثل همنشین بد مثل
دم اهنگر است که اگر از شرر خود بتو نرساند بوی
ناخوش او در تو اویزد و بعد از تخلیه از رذایل و
تحلیه بفضایل و انس بذکر و فکر حق کوشد که بهاز
مشتهیات نفسانی و با ایشان خلوه اختیار مکن
یعنی با زنان جمیله و مطاق صاحب جمالان و اطعمهٔ
لذیذه در مکانی خلوه و دور از نظر خلق قرار مگیر
که بیم ان هست که ترا بجانب خود کشیده بنای
عزیمت استوارت منهدم سازند و اقوی دلیل بر این
مطلب تعیش معصومین ابرار عارف باسرار ربانی
و رموز فوقانی و لطایف حکم سبحانی و تابعین
احرار است و تاکید وثوق بر ان انکه رهنمای کل
تعم بهادی سبل صلعم فرمود واصبر نفسک مع الذین
یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا
تعد عیناک عنهم الآیه نبس ولا تحسبن الذین
یبخلون بما آتیهم من فضله وهو خیرا لهم منع کتمان
المکاشفات وحقایق الواردات ووقایع المغیبات
عن الطالبین لان اصل السخا تخلیص المتاجرین غوم

خوشبوی

درك الامتحان وارشادهم الى طريق العرفان واى
سخا اعظم من اظهار مواهب الله على المريدين لاشراق
محبتهم وجد الله ولاستكثار شوقهم الى جماله وغلبة
ميلهم الى عبوديته ومصدق ذلك قوله تعالى لنبيه
واما بنعمة ربك فحدث ومن كان يطيق ماذكرنا
من اشارة الخير على طلاب الله كيف لا يطيق بذل نفسه
وماله ووجوده في طريق الحق فذا الاولياء الله لانهم
معدن السخا والسخا منهم يتشعب فالسخا بالمال وصف
المريدين وبالنفس وصف المحبين وبالروح وصف
العارفين والبخل بجميع الاشياء عمى النفس الامارة
عن رؤية كنوز الذخاير بينه وبين القدم والسخا
انفتاح عين القلب على ذخاير القدرة وكنوز الالوهية
المملوة من الالاء والنعماء ومباشرة تجلي الوهابية
الازلية وهذا القلب قلوب الصديقين العاشقين
وتلك الجبلة جبلة الاولياء وليس في الاعداء فيها
نصيب كما روي عن النبي صلعم ما جبل ولي الله الا على
السخا ومصدق ذلك قوله تعالى لنبيه صلعم واما بنعمة ربك
فحدث سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ قال ابن
عطاء السلوك في طريق الحق على السخا واجتناب البخل
وهو بذل النفس والمال والسر والروح والكل ومن بخل

في طريق الحق بما حجب بقي معه ومن نظر في طريق الحق
الى مع الغير حرم فوايد الحق وسواطع انوار القرب
والحاصل شنبه خاص است كه بجلوه اسرار رباني
بي بجلوه اسرار سبحاني برد ويمن ان سلوك ومسلك
حجب استار ظلماني اغيار از خود وغير بوهم دردهد خبر
بعضي عارفين در تاويل كويند هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن
يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ فرموده اند بس من
احتاج في معرفة الله تعالى الى رؤية الايات ليثبت
بها وجود الحق فهو عامي حيث يعرف القديم بالمحدث
وان الاكوان تلاشت في اول بادي بداء من نور
العظمة والكبرياء القديم قال الجنيد قدس سره كل من
اثبته بعلة فقد اثبت غيره لان العلة لا يصحب الا
معلولا جل الحق عن ذلك قال الواسطي في هذه
الاية هو فوق ما بين معرفة العامة ومعرفة المحققين
لان العامة اعتقد به بما يليق بطبعها والخواص
اعتقدوا انه بما يليق به وكل حال اثبته العموم جحد
به الخصوص فهو عند الخاص منزه من كل ما وصفه
العامة لان العام اعتقدوه من حيث العبودية والخاص
اعتقدوه من حيث الربوبية وقال بعضهم في قوله تعالى
انّ في خلق السموات والارض ان الخواص لم ينظروا

الى الكون والحوادث الا المشاهدة الايات وما
شهدوا الايات الا المشاهدة الحق فيهما ومن شاهد
الحق لم يتمازج سر يوتر طمع الحديث مجمع لقد
سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء
سنكتب ما قالوا وقتلهم الانبياء بغير الحق ونقول
ذوقوا عذاب الحريق حتى ان الله تعـ لم يطلب تكوين
الموجودات لافتقاره اليها وانما الاشياء في حال عدمها
الامكاني لها تطلب وجودها وهي مفتقرة بالذات
الى الله الذي هو الموجد لها لفقرها الذاتي وفي وجودها
من الله فقبل الحق سؤالها واوجدها لاجل سؤالها
لا من حاجة قامت به اليها لانها مشهودة له تعـ في حال
عدمها ووجودها والعبد ليس كذلك فانه فاقدها
حسا في حال عدمها وان كان غير فاقدها علما فان
العبد مركب من ذاتين من معنى وحس وهو كما لم
لم يوجد الشيء المعلوم للحس فما كمل ادراكه لذلك
الشيء بكمال ذاته فاذا ادركه حسا بعد وجوده وقد
كان ادراكه علما فكمل ادراكه للشيء بذاته فتركبه سبب
فقره الى هذا الذي اراد وجوده فامكانه سبب فقره الى
مرجحه واما الحق تعـ فليس بمركب بل هو واحد فادراكه
للاشياء على ما هي الاشياء عليه من حقايقها في حال عدمها

ووجودها

ووجودها ادراك واحد فلهذا لم يكن في ايجاده الاشياء
عن فقر وهذه مسئلة لو ذهب عينك لجزاء تحصيلها
لكان قليلا في حقها كان من له قدم ذل فيها كثير من
اهل طريقنا والتحقوا فيها بمن ذم الله تعـ في كتابه من
قوله ان الله فقير ونحن اغنياء وهذا سببه فما وجد
الممكن ولا وجدت المعرفة الحادثة الا لكمال رتبة
الوجود وكمال رتبة المعرفة لا لكمال الله بل هو الكامل
في نفسه سواء وجد العالم او لم يوجد وعرف بمعرفة
المحدثة او لم يعرف كما انه على الحقيقة لا يعرف ولا
يعرف منه سكين الا نفسه هنكام تلاوه قوله تعـ
لَقَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ
اَغْنِيَاءُ الآية اين انديشه روى داد كه بدان مشابه
كه يهودان ونا محرمان اسرار جلوه كلام بعد از نزول
كريمه من ذى الذى يقرض الله قرضا حسنا گفتند
ان الله فقير ونحن اغنياء بيكانكان لطايف صنع
وبدايع حكم ملك علام نيز تواند بود كه از فرط نادانى
كو نيد كه بموجب كريمه احببت ان اعرف حق تعالى
محتاج بخلقه ماست وبسبب عدم هستى ما حاجت
ما نيز معدوم است وعدم حاجت بچيزى غناء است او
ونمانند كه التفات كريم وغنى به بخشش بمحتاج نه بسبب

حاجت غنی است بمحتاج بل بسبب دفع حاجت محتاجست
وعدم میل ورغبت محتاج بجانب محتاج الیه بحسب
ظاهر از عدم قابلیت طلب وعدم مالکیت اسباب
طلب است واکر بعد از خلقت بکسب علوم ومعرفت
اسرار کون ومکون دافع این جهل بسیط نکردد وبسبب
خیالات باطل واندیشهای فاسد آن جهل بسیط را
جهل مرکب کرده اند وندانند که نادانست در روش
پدرمان کردد وچنانچه عالم الغیب والشهاده از
حال ومآل آن احمقان بهود آن خبر میدهد که زود باشد
که رقم کنیم بر نامه اعمالشان این قول زور ومقال
از خردمندی وشعور دور وانچه از ناسزا کفته اند
وثبت کنیم بر جریده اعمال وافعالشان قتل بناحق
فرستادکان حق واکان بخیر وصواب مطلق را و
کوییم بچشید عذاب حریق نیران تواند بود که مخاطب
ومعاتب کردند خود وخدای ناشناسان مطلقا
بمکافات کلمات فاسد وافعال کاسد وافنای آکاهی
وایثار خلق خویش واطفای نور جبلی خویش چه
جمله مکلفین بر جبله اسلام مخلوقند وپوشندکان
آن نور روحانی وفیض سبحانی بظلمات میل طبعی
وخواهشهای لذات جسمانی بل بکدورات تعینات

نفسانی

نفسانی ومرآت شیطانی وحق خطاب باعتاب فرماید
آن کمراهانرا که بسوزید باتش حرمان عرفان وبچشید
عذاب محرق خذلان سرمد ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيكُمْ
وَاَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وخطاب عزت
در روز بازخواست بجمله زیانکاران وکجروان شود
که ای کمراهان عالم آفاق وانفس این عذاب حریق
وخذلان الیم نتیجه الاعمال شماست که در دنیا کرده اید
ونیست حق تعالی ظلم کننده بر بنده خود وعذاب
کننده بر بنده خود بی آنکه دانسته از و معصیتی سر
زده باشد ع سایه پایت بر سر شد در بند که بداد
هم دو دستت تاب چه نهایت ظلم است که مولای
عبد خود را در معصیتی مجبور ساخته باشد یا سلب
اختیار او از طاعتی کرده باشد او را باراده آن معصیت
یا ترک آن طاعت اذیتی کند ونه خیانت قصه
مظالم تبه کاران که ایشانرا در آن زیانکاری باشد
که ایشانرا در آن زیانکاری باشد که ایشانرا در آن
ناشایسته عذری مسموع باشد واکر حجتی باغوای
نفس وشیاطین جن وانس برای خود مصور سازند
حجتشان باطل وایشان عاطل است چنانچه در آیه
بعد ظاهر ساخته الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ اِلَيْنَا

الا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار قل
قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات وبالذی قلتم
فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین جراکل نار قربانی
را باعث ایمان نگردد مگر از جهة اعجاز پیغمبری
باشد پس او و جمله معجزات که از فرستادگان حق
ظاهر شود مثل یکدیگرند در لزوم اطاعت صاحب
اعجاز پس بعد از ظهور اعجاز از ید رسل حجة بر
مطلق جاحدین تمام است چنانچه بر جاحدین رسولی
که با عجاز او نار نازل میشد نزد حاضر شدن قربان
و دعای او آتشی از آسمان نازل میشد پس میخورد
ان قربان ای تحیل الی طبعها بالاحراق والحاصل
مخبر صادق که عباد را اینچنین لا یکلف الله نفسا الا
وسعها آگاهی بخشیده باشد که بسیاری زیاده از
الجد کارکنی بجهة اصلاح کار ابدی بشما فرموده ام
اقتدار کارکنی بشما کرامت کرده ام تا اگر بقدر طاقت
کارکنی کنید بمزید الطاف و انعام خود از خزائن
رحمة من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و عشرین و
سبعین و سبعمائة و سبعمائة الف امثالها و نزید
لمن نشاء مستعد گردید و اگر غلبه کسل شما را مانع
گردد بسبب لزوم ادای واجبات بر شما بالکلیه

از

از فیض ادای عبودیت خود و وصول برحمت ربوبیت
من محروم نتوانید افتاد چگونه تکلیف ما لا یطاق
و عدم اقتدار عبدی بر فعل و ترک افعال خویش
او را بارتکاب اوامر و اجتناب مناهی و ترک
اوامر و تصرف در مناهی معذب سازد کل نفس
ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة
هر نفسی از نفوس شما ای طوایف عباد چشنده شربت
مرگست و میرسد بهمه شما الجزا اجر عمل شماست در
روز قیامت پس ای عابرین سبیل از طوایف انام
که بقدر اوان عبور شما ازین سرای دو در اوقات
اقتدار نفس بر کار فرمایی جوارح و اعضا و قوای
تن نقد عمر گرانمایه در کیسه وجود شما گذاشته شده
تا بان بضاعتی لایق بجهة معاد و تعیش در دار
باقی اکتساب نمایید پس انسب آنست که هر کس
در ایام صلاحیت کارکنی خویش و قابلیت کار
کنان در کارگذاری و اوقات این حیات مستعار
بنقد عمر گرانمایه ساعی خرد کرده در ملکیت او در آید
و دیگری را مجال تصرف در ان نباشد مانند کسب
علم و معرفت و تخلق باخلاق نزخج ساعی کند

که با او نباید وان آن مقدار لقمه و خرقه و مسکن است
که زیاده از قدر ضرورت بشری باشد یا صرف ان
نماید که در حقیقه اصلا بتصرف او نباید و ملک
او نگردد وان ان امتعه دنیوی است که از اذخیره
کند تا مباشر انتفاع ان حادثی یا وارثی گردد پس
عامه عباد چون بموت طبیعی رسند در روز بازار
مجازاة و مکافات اعمال در سیر که قیمه قایم گردد برسند
بمجازات اعمال خیر خویش از عبادات و اخلاق و
اعمال حسنه در جنة اعمال و بمکافات اعمال ردیه و عادات
ردیه و اخلاق رذیله مستاد کردند بجند کلان و عذاب
نیران و خواص بمجازات ترک مشتهیات نفسانی
و صرف عمر در تحصیل رضای حق و تخلق باخلاق
سبحانی رسند بر جنه صفات و بمکافات حرمان
از ان سعادات و لذات قرب صفات و مشاهدات
جلوه ذات بقدر تقصیر در تحصیلات یا مراعات
نفس در مباحات و خاص الخاص بقدر عدم رؤیت
غیر و تمیز در مراتب سیر مجازیست از محو شدن در
جنت ذات و بقدر رؤیت غیر از رؤیت صفات
و افعال و اثار مکافیست بقدر ان از محو بودن در

جنت

جنت ذات و سیر عالم بی نشانی و تشریف بافتکان
بموت ارادی را جلد سیر این مجازات و مکافات
در همین نشاه نیز مشهود تواند شد نجم قال حجة
الاسلام فی کتاب کشف علم الاخرة ان الله تعالی
یقول کل نفس ذائقة الموت و ثبت ذلک فی کتابه
العزیز فی ثلثة مواضع فی سورة ال عمران و سورة
الانبیا و سورة العنکبوت و انما اراد الله تعالی
بالموتات الثلث للعالمین فالمتحیز الی العالم الدنیوی
یموت و المتحیز الی العالم الملکوتی یموت و المتحیز
الی العالم الجبروتی یموت فالاول لادم و ذریته
و جمیع الحیوانات علی ضروب الثلث و الملکوتی
و هو الثانی اصناف الملائکة و الجن و الانس و
اما الجبروتی فهم المصطفون من الملائکة قال الله
تعالی الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس
فهم الکروبیون و الروحانیون و حملة العرش و
اصحاب سرادقات الجلال الذین وصفهم الله تعالی
فی کتابه و اثنی علیهم حیث یقول و من عندهم لا
یستکبرون عن عبادته و لا یستحسرون یسبحون
اللیل و النهار لا یفترون و هم اهل حضرت القدس
المعینون بقوله تعالی لاتخذناه من لدنا ان کنتم فاعلین

وهم يموتون على هذه المكانة من الله تعم والقربا
وليس ذلفاهم بمانع لهم من الموت انتهى كلامه ره
مجمع الموت العزل عن تدبير هذه الهيكل الطبيعى
الذى كانت تدبرها فى الدنيا فى حال الحياة ثم انّ النفوس
على ثلثة اقسام قسم منها يموت ولا حشر له للبقا كساير
الحيوانات وقسم منها يموت فى الدنيا ويحشر فى الاخره
كنفوس الانسان والملائكة والجن والشياطين وقسم
منها يموت فى الدنيا وتحشر فى الدنيا والاخره وهو
نفوس خواص الانسان على ان لها موت معنوى
وهو الفناء فى الله بالله لله ولها حيوة معنوى فى الدنيا
وهو البقاء بوجود الله قوله تعم لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ
وَأَنْفُسِكُمْ ممتحن سازد عامهٔ مؤمنين را در عطاء اموال
بايشان كرده بامر باخراج زكوة وخمس واخذ بوجه
حسن وخرج در ضروريات ومباحات وباعطا
جوارح صحيح وقوى باداى فرايض اسلام بعد از
تحقق شروط اداى ان وخواص را بايثار مال ودست
اورد خويش از مخازن رحمة ملك منان انجه زياده
از قدر لابدى بشريت باشد وصرف جمله حواس ظاهر
وباطن وجوارح ليلا ونهارا در بندگى مولا وتفكر
در اسرار كون ومكون وتذكر آلاى نعماء او وشكر آن

بقدر

بقدر طاقت ادا كردن وخاص الخاص را در محو يا فنن
مال وحال وزيب وزينت دنيا وما فيها وتن و
جان در مرتبهٔ اثار ومظهر افعال در جلوه اسما وصفات
ومحو باينهٔ اسما وصفات در ذات وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
أَذًى كَثِيرًا فَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ
الْأُمُورِ از طريق اخبار بغيب مؤمنين خبر الامر را
اعلام ميكند كه شما را اذيات بسيار از گفتن مشركين
وذميان ناسزا برسول امين وحبيب رب العالمين
وخيانت در شرع وتحريف كلام الله نازل بر ايشان
در بيان اوصاف رسول خاتم ونويد قدوم مسرت
لزوم او وحمل اذيات بر مؤمنين وطعن در دين
واغواى مسلمين خواهد رسيد تا عزيمت صاحب دين در صبر
در انتهاء مؤمنين بكنند چون ايشان را پيش امد احوالى
خواهد بود وصبر كنند در ثبات در دين حق وپرهيز كنند
از پرا كندگى خاطر از پرا كنده گفتن ان واين در
رغبت بباطل از طريقه خوشامد نفس بوالهوس
وبدان بهج خاصان درگاه رنجه نشوند از طعن
بيگانگان وملامت نامحرمان چه شرط رسيدن
بمنزل مقصود هر سالك صبر بر اذيات واخطار ان

طریق وگمراه نشدن باغوای طاغوتیان ان مسلك
پس لَتُبْلَوُنَّ فِي اَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ النفس صنم
زینها الحق بکسوة الربوبیة وملاذها من القهر واللطف
وکسا زینة ملکه اموال امتحانا للعاشقین فمن نظر
الی نفسه بغیر زینة الربوبیة فثبت نفسه فیها نطق
لسان الربوبیة منه کالحلاج بقوله انا الحق ومثاله
فی ملك مثل شجر موسی عم حیث نظر الحق منها
فقوله انا الله نطق بصفته عن فعله ومن نظر الی
زینة الاموال التی هی زینة الملك صار حاله حال
سلیمان عم لانه ینظر الی شرف جلاله باعطاء الملك
ایاه ومن نظر الی حضرة الدنیا وتابع شهواتها
صار کالبلعام فمثله کمثل الکلب وای ابتلاء اعظم
من رؤیة الملك ورؤیة الربوبیة فی الکون لانه
محل الالتباس فمن کان محتجبا بهذین اللفظین عن
رؤیة الفردانیة فی بهمة العشق خارجا عن نعوت
الفردانیة فی بهمة العشق والوحدانیة قال ابن زیاد
لتبلون فی اموالکم بجمعها ومنعها والتقصیر فی
حقوق الله فیها وانفسکم باتباع شهواتها وترك
ریاضتها وملازمتها اسباب الدنیا وخلوها
عن النظر فی امور المعاد وقیل لتبلون فی اموالکم

بالاستعمال

بالاستعمال بها اخذا وعطاء وَاِذْ اَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ
الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ
فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ حق تعم بساط جهان بهمه آن
اراست وانرا بزیب وزینت بیقرار برآراست وآن
خلیفه روی زمین که مظهر فیوضات سبحانی وروحانی
وتفویضات اسمانی ومظهر کمالات خلقی خویش
خویش بود کرد ومدرك کلیاتش ساخت وصواب
وخطارا باو نمود وفجور وتقوی را معلوم او کرد
فالهمها فجورها وتقویها وعلمای امم بنی آدم
عهد ومیثاق گرفت هم از طریقه افاضه همان علوم
بایشان مراعات حقوق ربوبیت در ادای عبودیت
وهم از راه وحی والهام بفرستادکان برهنمونی امت
کرا خبر از طریقه وحی بحقیقت ان رسیده اید یا از راه
بصرة تفویضی ربانی بر شما معلوم ومحقق شده
انرا کتمان منمایند تا جمله اتفاق کرده بر مسلك
حق وحقیقت سلوك نموده بمامن فوز وفلاح
رسید پس بعضی از علما واهل کتاب ان عهد و
میثاق را ملحوظ نموده از ناس پوشیدند واز
حب ریاست افشای حق ودین کرا نیها ورضای

[illegible]

مولا را بشامت رای علیل بثمن قلیل دنیی دنی و بحظ
دب جلیل فروختند مناسب جنان مینماید که چون
سلک خروشر در عالم افاق بمیش شد مدخل نفع
وضر عالم انفس را نیز از ان استفاده کنی که بنی ادم
جون بمرتبهٔ تمیز و سن تکلیف رسید عقلی و علمی که
بمنزله رسول و کتاب عالم افاقند از فیض پروردکار
بر او نازل میکردد تا جملهٔ اعضا و قوی و حواس او
که همه از مبداء فیاض نازل شده سیر وجود هیکلیشان
بعالم عنصر و جماد و نبات و سیر هلکوتشان بعالم
امزجه و طباع و ارواح نباتی و حیوانی افتاده بود
از مبداء فیاض و اصل خویش فراموش کرده بودند
بکار کنی حواس و قوی بروشنایی و رهنمایی عقل
و راه بینی بصیرت مسلک نجات فاستقم کما امرت
پیش کرفته باصل خویش و نقطهٔ الیه یعود که مامن
فوز و فلاح است عاید کردند پس هر کمراهی که بر
پیروی طاغوت و طاغوتیان نظر از طریق حق
و حقانیات بکردانند و برغبت باین لذات فانی
ظلمانی از لذات باقی نورانی روحانی و سبحانی
رو بکردانند از جملهٔ زیانکاران و ارباب خسرانند
پس وَاِذْ اَخَذَ اللهُ مِیثَاقَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ

رجوع نمایند ح

لتبیننه

لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَکْتُمُونَهُ ان الله امر الصادقین
الذین هم اصحاب الالهام الخاصة بان یظهروا
بعض مقاماتهم التی بینهم وبین الله تعم لیصلوا
الی الله ببرکاتهم ولا یعار علیهم ذلک صفة اهل
الکمال من علماء المعرفة ولا یکونوا مداهنین فی
کتمان مناقب الصدیقین قیل هذا لمن لا یعتنی
للمریدین بذلک وقصد الطریق الی الحق و تواند
بود که در تلاوه این کریمه این اندیشه روی نماید
در سیر اسرار عالم انفس که هر کاه پروردکار عالمیان
نشات قابل و نسخهٔ جامعهٔ افراد بنی ادم که دوستان
خاص و بندکان با خلاص و صاحب قلب سلیم و
عقل مستقیم و بصیرت صایبند بتجدید عهد الست
مامور سازد چنانچه ابراهیم خلیل را هم مامور
ساخت و فرمود یا ابراهیم اسلم قال اسلمت لرب
العالمین و ایشان بیمن رهنمایی عقل صایب و بصیرت
کامل خویش و غلبهٔ رغبت با طاعت محبوب خبیر
بصیر خویش تجدید عهد الست نمایند و این اخذ
میثاقی است که الله تعم از ان ارباب خبرت و صاحبان
بصیرت کرفته که ببیاری چشم بصیرت و چراغ عقل
در نسخهٔ جامعهٔ وجود خویش و صحیفهٔ کاملهٔ عالم

وعالمیان که از فیض مواهب سبحانی بجهد دریافت
معرفت حق نازل بر ارباب بصیرة شده که بسبب سواد
نسخهٔ صنع از لطایف و بدایع موده در ایات
کتاب منزل در عالم افاق و انفس و جلوهٔ ذات و
صفات پی بمعارف حق برند و غرض از خلقت عالم
و آدم را جلوهٔ ظهور بخشند پس ادب عبودیت
و شرط انصاف و شعار خردمندی ان نیست که
ان نور سبحانی و فیض ربانی را بظلمت خواهش نفسانی
در پوشند فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس ان مطلب
عظمی و سیرت اعلی را خلف ظهر کنند یعنی روی از ان
خلقت هر دو جهان کردانیده روی باد راك لذات
جسمانی و مرغوبات فانی کرده وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا
قَلِيلًا ان نقد کران بها داده در عوض ان نکوك
مقرون بفنا بکیرند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بد
متاعیست این امتعهٔ فانی دنیای بیمداد و این
ملتذات نفس جسمانی غدار و مقتضیات کاسد
نفسانی از جمع مال و کسب جاه بیقرار لَا تَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا
بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا نه پندارند بود ان خبر که شاد
میشوند بانجه ایشانرا پیش امد احوال شده و بانکه

دوست میدارند که ایشانرا محمدت کنند مسلمانان با محامد
که ایشان اختیار نکرده اند و همچنان نپندارند طوایف
ناس که متمتع و بهره ور خواهند شد بانچه خود را
نموده اند که در ایشان نیست و خلق الله و خود را
بان فریفته اند فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس نه پندارند که زبانشان
دران نفاق با خود و خلق الله نه همین شاد شد نیست
از نتیجهٔ ان خدعه بل همهٔ ان طوایف مزورین را
نجات و راهی بخلاصی از مکافات ان تزویر نخواهد
بود و مر همهٔ ان طوایف را عذابی مولم در نشاتین
ملازم احوال خواهد شد از خسران عمل و حرمان
ازل پس وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا
فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ ولهذا وصف
الذات فی دعوی المعاملات قبل شروعهم فیها فی
اظهارهم سمات اهل المعاملة بظاهر التمشق
وذی اهل الناموس بصرف وجوه الناس الیهم بمجرد
الدعوی واهل الریا عملوا علی رؤیة الخلق وحب
محمدتهم وذلك القوم اضل من المشرکین الکذاب
واخبر الله تعالی عنهم فی قوله وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا
بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا انهم لم یخرجوا من حجب النفسانیة

والقوانی حجاب الهجران وهو اشد عذابا وَلِلّٰهِ مُلْكُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ومر خدایراست فرمانروایی
وحکمرانی بلاشریك در سماوات وسماویات وارض
وارضیات ونیست همه فیوض نازله از سماویات
واثار مکشوفه از ایشان ومکنونات در ایشان و
لیاقت پذیرایی ارض وارضیات از فیوضات
کارکنی سماویات وتاثیرات روحانیات وملکوتیات
در ایشان الا جلوه فیض ربوبیت حق وجز جلوه
اراده الله واقتدار ربانی در عالم خدایی نمودار نه
وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وحق تعم بر هر چه اراده او
جل سلطانه تعلق کیرد بر نهج که تعلق کیرد انچه بر
همان نهج بی زیاده ونقصان وتاخیر وتعطیل نمودار
کردد لاجرم انچه خواست وتقدیر حقست از کردش
اسمان وجوهر قابلیت خلقی ارض از ان مظاهر
قدرت وحکمت ربانی نمودار میکردد وبدان شاه
ملك روحانیات وسماویات وملکوتیات نفس از
روح وعقل وارضیاتشان از تن وجوارح وقوی
پروردکار عالمیان مالك الملك والملکوت والجبروتست
وَلِلّٰهِ جُنُوْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پس اکر انسان
بدان اختیار مستعاد که بجهة انتظام احوال خود وتکمیل

مرتبه او وانتظام احوال وتربیت متصرفات او از عالم
افاق کرامت شده کارکنی حق باختیار کند وبر وفق
رضا ومقتضیات حکمت کامل مکمل مولی کارکنان او فقد
حق تعم والی امر او شده او را از خواهشهای ظلمانی ومرضیات
نفسانی ومغویات شیطانی بیرون اورده بتمامی
همت خویش متوجه مقتضیات روحانی وطلبه مرضیات
سبحانی کردد وجنود سموات وارض افاقی وانفسی
معاون تربیت وتحصیل خیرات ومبرات او کردند
وموصل فیض ربوبیت حق بان انسان شوند واکر
العیاذ بالله باختیار مستعار خویش نظر از حق و
حقانیات بوشیده کارکن نفس وهوی وشیاطین
وانس کردد وان طاغوتیان والی امر او شده بقدر
اطاعت ایشان از نور حلیت اسلام بی نصیب شده
ظلمت طبع وخواهشهای جسمانی برو غالب کردد وَمَا
الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ ترجمه قال الشیخ
علاء الدولة السمنانی وصف الحیوة بالمتاع لغایت
قلته اذ مراد العرب من المتاع هو طعام یبقی علی جوانب
القصعة بعد الاکل ولم یقنع علی وصفه بالمتاع بل یقول
وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور یعنی فی کل نفس
بزوال وتغیر قوله تعم لا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا

بل اى يعجبون بما فعلوا من طاعة وايثار وكل حسنة
من الحسنات ويعجبون برؤيته ويحبون ان يحمدوا
اى يحمدهم الناس فهم محجوبون بعرض الحمد والثناء من
الناس ولم يكونوا محمودين فى نفس الامر عند الله بما لم
يفعلوا بل فعله الله على ايديهم اذ لا فعل الا لله فلا
تحسبنهم بمفازة من العذاب فايزين من عذاب
الحرمان والحجاب قوله تعم يتفكرون فى خلق السموات
والارض فى خلق العالم الارواح والاجساد يقولون
عند الشهود ربنا ما خلقت هذا باطلا اى شيئا
غيرك فان غير الحق هو الباطل بل جعلته اسمائك
مظاهر صفاتك سبحانك ينزهك ان يوجد
غيرك او يقارن شئ فردانيتك او يثنى وحدانيتك
فقنا عذاب النار نار الاحتجاب بالاكوان عن
افعالك وبالافعال عن صفاتك وبالصفات
عن ذاتك وقاية مطلقة تامة كافية حتى اعلم وفقك الله
ان الفكر لاهل الله الناظرين فى الموجودات من حيث
ما هى دلالة لا من حيث اعيانها ولا من حيث ما تعطى
حقايقها قال تعم ويتفكرون فى خلق السموات
والارض فاذا اتفكروا فاذهم ذلك التفكر علما لم يكن
عندهم فقالوا ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك

فقنا

فقنا عذاب النار فما عدلوا الى الاستجارة بي من عذاب
النار الا وقد اعطيهم الفكر فى خلق السموات والارض
علما اشهدهم النار ذلك العلم فطلبوا من الله ان
يحول بينهم وبين عذاب النار وهكذا فايدة كل متفكر
فيه اذا اعطى الفكر علما يسال الله منه بحسب ما يعطيه
فاغفر لنا ذنوبنا بل ذنوب صفاتنا بصفاتك
وكفر عنا سيئاتنا سيئات رؤية افعالنا برؤية افعالك
وتوفنا مع الابرار وتوفنا عن ذواتنا فى صحبة
الابرار من الابدال الذين يتوفيهم بذاتك عن
ذواتهم ان فى خلق السموات والارض واختلاف
الليل والنهار لايات لاولى الالباب جنانكه
در خلق سموات وارض واختلاف ليل ونهار است
عالم افاق ايات وعلامات جلوه صفات صانع خبير است
از براى اولوا الالباب وصاحبان عقل كامل در
خلق روحانيات وجسمانيات كه سماويات عالم
انفسند واختلاف ظلمانيات وروحانيات در
خلقت جامعه ايشان كه بمنزله ليل ونهار عالم انفس اند
واختلاف در ظلمه ونور اشخاص از طريق حكمت كامله
صانع بصير است در نظام كل تا اشخاصى كه ظلمات
در وجودشان غالب باشد از اهل جوارح كردند وانتظام

ظواهر کارخانه را ملتزم باشند و اعیانی که روحانیات
و حقایق اشیا شان غالب افتد از اهل دل و قلب
سلیم کردند و انتظام بواطن و اسرار خلقت عالم
آفاق و انفس را باعث شوند و اسرار کون و مکون
بقدر طاقت خویش دریابند اَلَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَ
قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي
خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا
بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و اولوا الالباب
آنانند که ذکر خدای کنند ایستاده و نشسته و
خوابیده در عالم آفاق کنایه از آنکه در هیچ وقت
از ذکر حق خالی نباشند و در عالم انفس ذاکر حق‌اند
در وقت قیام و توجه بعالم روحانیات و در
تجلیات انوار سبحانی و هنگام قعود فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر و وصول بفیوض بحد و
نهایت قرب سلطانی و اوقات تجاذب بین عالم انوار
و علویات و عالم اجسام و سفلیات و جه یافت
اسرار حکم و مصالح بی‌منتها دهد این احوالات
لاجرم مناجی شوند که ای پروردگار عالم و عالمیان
خلق نکردی عالم و عالمیان را باطل و عبث بل همه آنکه
آیات و علامات معرفت صانع بصیر و حکیم خبیرند

چه

چه منزهی ای پروردگار از فعل باطل و جز اعلام حق
و حقانیات هر متمتع که از عالم و ما فیها طلبند بمبداد
و باطلست و موروث وصول بنار حرمان و عذاب
خذلان پس حفظ کن ما را یا خیر الحافظین از
عذاب نیران و عذاب رؤیت غیر و حجاب تعینات
نیز اعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن شر
غاسق اذا وقب ومن شر النفاثات فی العقد
ومن شر حاسد اذا حسد و چنانچه از شر اشرار دنیا — خلق هم
میگیرم بپروردگار نمودار کننده اشیا از ظلمت
عدم بمثابه بیاض صبح از ظلمت شب از رؤیت
تعینات اغیار نیز بدو پناه میگیرم و چنانچه
از حجب ظلمانی بدو پناه میگیرم از حجب نورانی نیز
پناه میگیرم و چنانچه از دم فاسد و عقد مفسد
که سحره بر رشته‌ها زنند و مردم را محبوس تاثیر
آن عقده کنند پناه میگیرم از هر عقد و پیوند
فاسد و دم زدن و تنفس باطل پناه میگیرم
و بدان نهج که از حاسدین نیز زوال نعم ربانی بعباد الله
بپروردگار پناه میگیرم از شر حاسدین وصول
بنعم و حاجبین انوار سبحانی بظلمت تعینات خویش
نیز پناه میگیرم تا بحجاب هیچ مظهری از رؤیت مظهر

محروم نمانم رَبَّنَا اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَيْتَهُ
وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ اَنْصَارٍ ای پروردگار ما
بدرستی که تو هر که را بسبب کار کنی طاغوت
وانحراف از طریق مستقیم کما امرت داخل نیران
کنی در سعاد و مبتلا بنار حرمان در نشاتین
پس بتحقیق که رسوا کردهٔ تو او را و نیست مر صرف
کنندگان الات و ادوات بندگی و کارکنی حق
موصل بمقام فوز و فلاح بالتمام در کارکنی طاغوت سیان
باطل و مبطل منتج ایصال بعذاب نیران نصرت
دهنده از نار حرمان و عذاب نیران رَبَّنَا
اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي اَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا
رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ
تَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ واولوا الالباب و محرمان
اسرار کون و بینایان اثار قدرت مکون مناجات
بدرگاه پروردگار خویش که ای پروردگار روزی
ما میشنویم بسمع حال از سر وجود خویش و جمله
ذرات کون که بلسان حال منادی میکنند که بندهٔ
کنید از برای ایمان و انکه ایمان اوردید بپروردگار
خویش و صریحا القا میکنند که تدبر کنید در وجود
خویش و سایر مکونات تا معاینه بینید که جز حق

پروردگار

پروردگار و مربی عالم و عالمیان نیست پس تدبر نمودیم
و معاینه دیدیم که مربی حقیقی تو ئی و جمله کارکنان
عالم و انفس مظاهر ربوبیت تو و موصل اثار رحمت
تو اند بربوبیت پس بپوشان بذیل غفران و رحمت
خود ذنوب رؤیت غیری که تا اکنون حجاب رؤیت
حق از برای ما شده باشد و بپوشان از نظر
ظاهر بین ما من بعد حجاب رؤیت اسباب از رؤیت
انوار ربوبیت مسبب الاسباب ع

۴



